

حَيَاتُ الْعِلْمِ بِالنَّقْدِ وَالرَّدِّ

علم با نقد و ردّ زنده می ماند

پژوهشی جدید در چند مبحث فقهی

Ketabton.com

نویسنده

استاد محقق و فرزانه

آیه... حاج شیخ نعمت الله صالحی نجف آبادی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

از خوانندگان این مجموعه فقهی انتظار می رود که با فرزاندگی و شرح صدر و روح تحقیق آن را بخوانند و اگر با مطالبی که مخالف ذهنیت آنان است برخوردند فوراً عکس العمل منفی نشان ندهند بلکه با بردباری و روح نقد و تحلیل در آنها بیندیشند شاید در تحقیق نهایی آنها را پذیرفتند.

بعضی از مطالب جدید این مجموعه از این قرار است:

- ۱- طهارت و نجاست دو واقعیت تکوینی و خارجی اند نه دو حکم وضعی و قراردادی.
- ۲- آب قلیل و کمتر از کُرّ با ملاقات نجاست نجس نمی شود.
- ۳- روایات مربوط به «کُرّ» دلالت ندارد که وزن یا مساحت معینی از آب، کُرّ است که با ملاقات نجاست نجس نمی شود و اگر حتی یک گِرم کمتر باشد. با ملاقات نجاست نجس می شود.
- ۴- اگر یک ذره خون در آب قلیل و کمتر از کُرّ بیاشد و مستهلک شود آب نجس نمی شود.
- ۵- پاک بودن آب استنجا یک استثناء نیست بلکه طبق قاعده است.
- ۶- با غیر آب مانند آب نمک نیز می توان شیء متنجّس را تطهیر کرد.
- ۷- با زائل شدن عین نجاست از بدن یا لباس محلّ آن پاک می شود و لازم نیست حتماً با آب شسته شود.
- ۸- آبی که برگ درخت و حشرات در آن بریزد و فاسد و متعفن شود نجس است.
- ۹- نانی که با آب متنجّس پخته شود پاک است و خوردنش جایز.
- ۱۰- ماهی که فلس و پولک ندارد حلال است و خوردنش جایز.
- ۱۱- طهارت و نجاست آب و مایعات دیگر بر مبنای تعبّد شرعی نیست بلکه بر مبنای رعایت اصول بهداشت است.
- ۱۲- اگر چند قطره خون در دیگ بزرگی که در آن آبگوشت طبخ می شود بریزد و بجوشد و مستهلک شود آبگوشت آن نجس نمی شود و خوردنش جایز است و این مدلول احادیث موثق است و پنج نفر از مراجع تقلید طبق آن فتوا داده اند. (صفحه ۱۶۹ همین مجموعه)
- ۱۳- دلیل قاطعی بر نجاست کافر نداریم و بدن کافر مثل انسانهای دیگر پاک است.
- ۱۴- فقه مصطلح به صورت فعلی همانطور که امام خمینی (ره) فرموده اند (صحیفه نوری ج ۲۱ ص ۱۰۰) قادر به اداره جامعه نیست و باید به طور جدی بازنگری و بازسازی شود. امید است این مجموعه فقهی قدم کوچکی باشد در راه بازسازی فقه مصطلح، انشاءالله

تهران - صالحی نجف آبادی ۸ دی ۱۳۷۸

فهرست

۷	فصل اول - یک بحث اجتهادی در طهارت و نجاست
۱۱	یک نکته:
۱۵	فصل دوم - اجتهاد بسته و اجتهاد باز
۱۵	نمونه‌ای از اجتهاد بسته:
۱۸	قول عموم فقهاء
۱۹	نظر علامه حلی
۲۰	حق با علامه است:
۲۲	پاسخ علامه به قول مخالف:
۲۷	اجتهاد باز بر مبنای ملاک:
۳۳	قانون غلبه در روایات:
۳۹	مطلب ۱:
۳۹	مطلب ۲:
۳۹	مطلب ۳:
۴۰	مطلب ۴:
۴۰	مطلب ۵:
۴۱	مطلب ۶:
۴۱	مطلب ۷:
۴۲	توجیه صاحب حدائق:
۴۴	قانون کثرت در روایات:
۴۷	در اینجا ذکر چند نکته در رابطه با قانون کثرت لازم است.

۵۱	یک نکته ظریف:
۵۳	تفّر ناشی از قوّه واهمه:
۵۷	فصل سوم - بحثی درباره اخبار کُرّ
۵۸	تعیین کُرّ با مساحت:
۶۱	تعیین مقدار کُرّ با وزن:
۶۱	تعیین کُرّ با غیر مساحت و وزن:
۶۴	قدر مشترک بین این هفت روایت:
۶۵	طرح چند سؤال:
۶۸	این جوابها عقل را قانع نمی کند:
۶۹	چند اصل پذیرفته شده:
۷۳	آیا کثیر اصل است یا کُرّ؟
۸۳	پاسخ به پنج سؤال سابق:
۹۴	در طبیعت استثناء نیست:
۹۶	تمسک به مفهوم شرط:
۹۷	توجه به چند نکته:
۱۰۰	این شرط مفهوم ندارد:
۱۰۲	مفهوم ادّعایی نمی تواند مخصّص باشد:
۱۰۳	رعایت حدّ اعلاّی نظافت، سنّت اسلامی:
۱۱۲	طرح دو سؤال:
۱۱۴	محصول بحث:
۱۱۵	اشکال منطقی فیض کاشانی و پاسخ غیرمنطقی صاحب جواهر:
۱۱۸	آیا این برداشت صد درصد صحیح است؟
۱۲۶	هرگز چنین اطمینانی حاصل نمی شود:
۱۲۸	خلاصه آنچه در این بحثها اختیار شد:
۱۳۲	اجتهاد با دید باز و شرح صدر:
۱۴۶	آیا این موارد حاکی از قاعده است یا استثناء؟
۱۵۰	آیا نظر اکثریت قابل قبول است؟

۱۵۶	بحث و مناقشه دیگر:
۱۵۷	این دوگانگی چرا؟
۱۵۹	فصل چهارم - مربوط به «کمیسیون ۷ - تحقیقات»
۱۶۲	پیشنهاد ۱:
۱۶۳	پیشنهاد ۲:
۱۶۵	پیشنهاد ۳:
۱۶۸	پیشنهاد ۴:
۱۷۶	پیشنهاد ۵:
۱۸۶	هدف از ترسیم این صحنه:
۱۸۹	فصل پنجم - بحثی مقدماتی درباره طهارت کافر
۱۹۱	آزاد اندیشی:
۱۹۱	خصلت شجاعت:
۱۹۲	نجاست کفار قول مسلط بر حوزه‌ها:
۱۹۴	اجتهاد پایان نیافته است:
۱۹۵	فقه غنی و جامع:
۱۹۷	تحول و تکامل فقه:
۱۹۸	چند سؤال مقدماتی:
۱۹۹	طرح بحث اصلی:
۲۰۱	استدلال برای نجاست کفار:
۲۰۲	نجاست مشرک به چه معنی است؟
۲۰۳	کدام احتمال قابل قبول است؟
۲۰۳	احتمال اول:
۲۰۶	احتمال دوم:
۲۰۶	احتمال سوم:
۲۰۷	احتمال چهارم:
۲۰۷	احتمال پنجم:
۲۰۹	طرح معنای محدودتر:

فصل اول

یک بحث اجتهادی در طهارت و نجاست

طهارت و نجاست در زندگی روزمره هر مسلمانی مورد توجه و دارای حکم است، طهارت بدن و لباس در نماز و طهارت خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و طهارت آب وضو و غسل و طهارت آبی که بدن و لباس و چیزهای دیگر با آن تطهیر می‌شود و نیز ممنوع بودن نجاست چیزهایی که ذکر شد از اموری است که هر مسلمانی روزانه با آنها سر و کار دارد.

کسی که می‌خواهد احکام طهارت و نجاست را از دلیل‌های فقهی و اجتهادی استنباط کند قبلاً لازم است مفهوم طهارت و نجاست را در قرآن و حدیث مشخص نماید و برای مشخص شدن آن باید در آغاز تحقیق کند که آیا طهارت و نجاست در قرآن و حدیث به همان معنای اصلی لغوی و عرفی است یا این که شارع معنای جدیدی برای هر یک از آن دو در نظر گرفته است؟

معنای لغوی طهارت، پاکیزگی و معنای لغوی نجاست آلودگی و پلیدی است که واقعیت تکوینی و خارجی دارد ولی آیا در قرآن و حدیث هم به همان معنای لغوی استعمال شده است یا نه؟ کسی که می‌خواهد اجتهاد کند باید قبلاً این مسأله را روشن سازد زیرا در آن بین علماء اختلاف وجود دارد به شرحی که ذیلاً می‌آید:

بعضی گفته‌اند: طهارت و نجاست در قرآن و حدیث به معنای لغوی و اصلی

نیست بلکه دارای معنای اعتباری و قراردادی است که فقط در عالم اعتبار وجود دارد نه در تکوین و واقعیت خارجی، مثلاً اگر روی شیشه‌ای خون بریزد و با آب نمک شسته شود باز هم شیشه نجس است زیرا با مایعات غیر آب مانند آب نمک نمی‌توان چیزی را تطهیر کرد، در اینجا نجاست شیشه واقعیت تکوینی و خارجی ندارد یعنی تکویناً خون روی شیشه نیست و آلودگی خارجی وجود ندارد و از نظر بهداشتی نیز استعمال آن بی‌اشکال است ولی در عین حال، شارع برای آن نجاست اعتبار کرده و گفته است: اگر دست تر به این شیشه بزنی نجس می‌شود، اما اگر خون شیشه با آب شسته شود پاک می‌گردد یعنی شارع برای آن طهارت اعتبار می‌کند، بنابراین هیچیک از طهارت و نجاست واقعیت تکوینی و خارجی ندارد بلکه فقط در عالم اعتبار و قرارداد وجود دارد. این نظر یکی از علمای ساکن قم است.

بر مبنای این نظر اگر می‌گوییم: ادرار انسان نجس است به معنای این نیست که نجاست یعنی پلیدی آن واقعیت خارجی دارد بلکه به معنای اینست که شارع برای آن، نجاست و پلیدی اعتبار کرده است و به همین علت صاحب این نظر می‌گوید: طهارت و نجاست از احکام وضعیه است یعنی احکام قراردادی و اعتباری که وجود آن قائم به اعتبار است.

بعضی دیگر گفته‌اند: طهارت و نجاست در قرآن و حدیث به همان معنای لغوی است ولی گاهی شارع در تشخیص مصداق عرف را تخطئه می‌کند و مثلاً در مسأله‌ای که ذکر شد عرف می‌گوید: خون روی شیشه با آب نمک شسته شده و شیشه پاکیزه و طاهر است ولی شارع می‌گوید: شیشه آلوده و نجس است و عرف تشخیص نمی‌دهد و معنای این سخن اینست که نجاست و آلودگی شیشه بعد از شستن آن با آب نمک نیز واقعیت تکوینی و خارجی دارد ولی به چشم نمی‌آید و مردم نمی‌توانند آنرا درک کنند، و این نظر یکی دیگر از علمای ساکن قم است.

و نظر سوم اینست که طهارت و نجاست در قرآن و حدیث به همان معنای لغوی و اصلی است نجاست یعنی آلودگی و پلیدی و طهارت یعنی پاکیزگی و هر جا

آلودگی و پلیدی هست محسوس و ملموس است و واقعیت خارجی و تکوینی دارد مثل خون روی شیشه و این آلودگی که برطرف شود طهارت حاصل است زیرا طهارت یعنی پاکیزگی و پاکیزگی یعنی نبودن آلودگی که آن نیز امری محسوس است بنابراین خون روی شیشه که با آب نمک شسته شود شیشه پاک و طاهر می شود زیرا طهارت یعنی نبودن نجاست و آلودگی.

این نظر از شیخ مفید و سید مرتضی نقل شده است، صاحب جواهر از این دو عالم فقیه نقل می کند که گفته اند: «مذهب ما اینست که تطهیر اشیاء با مایعات غیر آب جایز است و شیخ مفید گفته است: این مطلب از ائمه (ع) وارد شده است.»^(۱) سید مرتضی هنگام استدلال برای مدعای خود می گوید: «جامه ای که نجس شود با شستن آن به وسیله مایعات غیر آب تطهیر می شود زیرا تطهیر جز این نیست که نجاست زائل شود و جنبه تعبّد ندارد و ما می بینیم که با شستن جامه به وسیله مایعات غیر آب نجاست آن برطرف می شود بلکه گاهی مایع غیر آب بهتر از آب نجاست را برطرف می کند و هیچ دلیل عقلی نداریم که تطهیر اشیاء با مایعات غیر از آب جایز نیست.»^(۲)

از سخنان سید مرتضی معلوم می شود طهارت و نجاست در نظر او واقعیت تکوینی و خارجی دارد و امری اعتباری و قراردادی نیست و در مثال مذکور خون روی شیشه اگر با آب نمک شسته شود شیشه طاهر می شود، ضمناً آب نمک از آن نوع مایعاتی است که سید مرتضی می گوید: بهتر از آب نجاست را زائل می کند، بنابراین، نجاست در نظر ایشان به همان معنای لغوی است یعنی آلودگی و طهارت یعنی پاکیزگی.

سید مرتضی برای تأیید نظر خود به حدیث غیاث بن ابراهیم از امام صادق (ع)

(۱) جواهر الکلام از شیخ محمد حسن نجفی جلد ۱ ص ۳۱۷ و ۳۱۸ چاپ آخوندی.

(۲) همان منبع قبل.

نیز تمسک می‌کند^(۱) که می‌گوید: می‌توان خون را با آب دهان پاک کرد^(۲) و نیز به حدیث حکم بن حکیم صیرفی استدلال می‌کند که به امام صادق (ع) می‌گوید: من ادرار می‌کنم و آب نمی‌یابم و دستم به ادرار آلوده می‌شود دست آلوده را به خاک و دیوار می‌مالم که ادرارش پاک شود بعداً دستم عرق می‌کند و آنرا به صورت یا بدنم می‌مالم و یا به لباسم می‌مالم. حکمش چیست؟ امام می‌فرماید: مانعی ندارد^(۳).

بر مبنای استدلال سید مرتضی از این دو حدیث معلوم می‌شود نجاست واقعیّت تکوینی و خارجی دارد که همان خون و ادرار است و هنگامی که خون با آب دهان و ادرار به وسیله خاک یا دیوار پاک شود دیگر نجاستی باقی نمی‌ماند و نجاست که زائل شد طهارت حاصل است زیرا طهارت نبودن نجاست است، بنابراین طهارت و نجاست آن طور که بعضی گفته‌اند اعتباری و قراردادی نیست بلکه تکوینی و خارجی است. و نیز آن طور که بعضی دیگر گفته‌اند در اینجا شارع عُرْف را تخطئه نکرده است زیرا عرف می‌بیند و می‌گوید: که خون با آب دهان و ادرار به وسیله خاک یا دیوار برطرف می‌شود و شارع طبق این دو حدیث نظر عُرْف را تصویب کرده و تخطئه نکرده است. بدیهی است آب نمک نیز خون روی شیشه را برطرف می‌کند پس شیشه پاک می‌شود. و نیز کسی که آمپول می‌زند و از جای آن خون می‌آید اگر با پنبه آغشته با الکل بهداشتی یا آب دهان خون آنرا برطرف کند محل آمپول پاک می‌شود.

روی این مبنا پاک به معنای پاکیزه است و پاکیزه شدن شیشه با آب نمک و پاکیزه شدن محل آمپول با الکل بهداشتی یا آب دهان امری محسوس و مشهود است پس این تصور که شیشه آلوده به خون اگر با آب نمک شسته شود پاکیزه می‌شود ولی پاک نمی‌شود صحیح نیست و طهارت به معنای پاکیزگی است و پاکی و پاکیزگی

(۱) جواهرالکلام از شیخ حسن نجفی ۱ ص ۳۱۷ و ۳۱۸ چاپ آخوندی.

(۲) وسائل جلد ۱ ص ۱۴۹ حدیث ۲.

(۳) وسائل الشیعه جلد ۲ ص ۱۰۰۵ حدیث ۱

یک معنی دارند نه دو معنای متفاوت.

اگر این مبنا پذیرفته شود پاک شدن بدن حیوانات با زوال عین نجاست طبق قاعده است نه استثناء، گربه‌ای که موش خورده و پوزه‌اش آلوده به خون است اگر خون را با زبانش بشوید پوزه‌اش به فتوای فقهاء پاک می‌شود و اگر پوزه‌اش را در لیوان آب کرد آب لیوان نجس نمی‌شود بر اساس نظر مزبور پاک شدن پوزه‌گربه و نجس نشدن آب لیوان طبق قاعده خواهد بود نه تعبد و استثناء و مقتضای مبنای یاد شده آنست که اگر لب انسان ترک بخورد و از آن خون بیاید و با زبانش خون را برطرف کند لبش پاک می‌شود و نیازی به شستن آن نیست.

کسی که می‌خواهد در مسأله طهارت و نجاست اجتهاد کند باید اول معنای طهارت و نجاست را در قرآن و حدیث از روی اجتهاد مشخص کند و به اطمینان برسد که سه نظر مذکور کدامیک صحیح است آنگاه مسائل طهارت و نجاست را بر مبنای نظری که می‌پذیرد با توجه به دلیل‌های اجتهادی به بحث بگذارد.

یک نکته:

در اینجا توجه به این نکته لازم است که قائلان به اعتباری بودن طهارت و نجاست مدعی نیستند که شارع در جایی تصریح به اعتباری بودن طهارت و نجاست کرده است. بلکه بر مبنای برداشت خاصی که از بعضی روایات دارند به این معنی قائل شده‌اند مثلاً در روایت آمده است: «اگر جُنُب در چاه غُسل کند باید از آن هفت دلو آب بکشند»^(۱) در اینجا بعضی از فقهاء مانند شهید ثانی از حدیث برداشت کرده‌اند که دستور کشیدن هفت دلو آب برای اینست که آب چاه با غسل کردن جنب نجس می‌شود اگر چه بدنش پاک باشد و از این رو اگر در چاه غسل ارتماسی کند طهارت از حدّث برای او حاصل می‌شود ولی با تمام شدن غسل

(۱) وسائل الشیعه جلد ۱ ص ۱۴۳ حدیث ۴.

بدنش که با آب چاه تماس دارد نجس می‌شود. (۱) مقصود شهید اینست که خود عمل غسل آب چاه را نجس می‌کند نه آلودگی بدن جُنُب. فقیهی که چنین برداشتی از روایت مزبور دارد بر مبنای این برداشت ناچار است بگوید: شارع بعد از تمام شدن غسل جُنُب برای آب چاه نجاست اعتبار کرده است که این نجاست واقعیت تکوینی ندارد زیرا با غسل کردن جُنُبی که بدنش پاک است آب چاه آلودگی محسوسی پیدا نمی‌کند تا بگوییم: نجاست آن واقعیت تکوینی دارد پس لابد نجاست آن اعتباری و قرار دادی خواهد بود و اگر سؤال شود: بدن جُنُب که علی‌الفرض پاک است چگونه آب چاه را نجس می‌کند؟ می‌گوید: شارع خود عمل غسل را سبب نجس شدن آب چاه اعتبار کرده و قرار داده است اگر چه بدن غسل کننده پاک و تمیز باشد و این یک تعبّد و حکم وضعی و قراردادی است که ما حکمت آنرا نمی‌دانیم. می‌بینیم که چنین فقیهی چگونه بر مبنای برداشت خودش از روایت اعتباری بودن طهارت و نجاست را به گردن شارع می‌گذارد در حالی که شارع صریحاً در کتاب و سنّت چنین چیزی نگفته است.

ولی در همین مسأله فقیه دیگری که بازتر فکر می‌کند و به ملاکات احکام توجه دارد از حدیث مزبور برداشت می‌کند که چون با فرو رفتن جُنُب در آب چاه چرک و عرق بدنش آب چاه را کمی آلوده می‌کند برای رعایت نظافت و بهداشت حدیث می‌گوید: «هفت دلو آب از چاه بکشند» و این برای اینست که آب تازه از آن بجوشد و جای آب کشیده شده را بگیرد و آلودگی خفیف باقیمانده را برطرف یا مستهلک کند. چنین فقیهی ناچار نمی‌شود بگوید: آب چاه با غسل کردن جُنُبی که بدنش پاک و تمیز است نجس می‌شود و نجاست آن اعتباری است بلکه می‌گوید: اساساً آب چاه با غسل کردن جُنُب نجس نمی‌شود نه به سبب برخورد با بدن جُنُب و نه به سبب خود غسل کردن به معنای مصدری.

بدین گونه می‌بینیم که یک فقیه در مسائل فقهی به صورت بسته و متعبدانه

(۱) شرح لمعه چاپ عبدالرحیم جلد ۱ ص ۱۷

فصل اول / یک بحث اجتهادی در طهارت و نجاست ۱۳

اجتهاد می‌کند و فقیه دیگری به صورت باز و روشن بینانه مسائل فقه را به بحث اجتهادی می‌گذارد و ما در بحث آتی بعضی از موارد این دوگونه اجتهاد را می‌آوریم.

فصل دوم

اجتهاد بسته و اجتهاد باز

در مسائل مربوط به طهارت و نجاست آب دو گونه اجتهاد وجود دارد، یکی اجتهاد بسته و دیگری اجتهاد باز، اجتهاد بسته اینست که در آن به ملاک حکم توجه نمی شود بلکه بر مبنای تعبد محض عمل می شود، و اجتهاد باز اینست که به ملاک حکم توجه می شود و ملاک به عنوان یک اصل زیر بنائی در استنباط منظور می گردد.

در اینجا نمونه ای از اجتهاد بسته و متقابلاً نمونه ای از اجتهاد باز ذکر می شود:

نمونه ای از اجتهاد بسته:

فقیهی که اجتهاد بسته دارد می گوید: چون در حدیث آمده است که اگر گنجشک در چاه بیفتد و بمیرد باید یک دلو آب از چاه بکشند^(۱) ما از این حدیث می فهمیم که با مردن گنجشک در چاه، آب آن نجس می شود اگر چه هزار گُر باشد^(۲) و گنجشک مرده را نیز فوراً بیرون بیاورند ولی یک دلو آب که از آن بکشند پاک می شود.

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۳۷ حدیث ۶.

(۲) جواهر جلد ۱ ص ۱۹۹.

و اگر از فقیه سؤال شود: به چه ملاکی هزارگُر آب چاه با مردن یک گنجشک نجس می شود با این که فرضاً مرده گنجشک در چاه نمانده است که بگنجد و اثر غیر بهداشتی در آب داشته باشد؟

جواب می دهد: من به ملاک حکم کار ندارم و این یک تعبّد است که اگر آب چاه هزارگُر و بیش از آن هم باشد با ملاقات گنجشک مرده نجس می شود و لازم نیست گنجشک مرده در آب چاه بماند و بوی بد بگیرد و اثر غیر بهداشتی داشته باشد تا آب نجس شود.

و اگر سؤال شود: یک دلو آبی که از چاه می کشند پاک است یا نجس؟ می گوید، آب دلو نجس است ولی آب چاه پاک می شود. (۱)

و اگر سؤال شود: آب دلو که از جنس آب چاه است چگونه از هزارگُر آب چاه یک دلو آن نجس است و بقیه پاک، چه فرقی بین آب دلو و آب چاه است؟ آیا آب دلو، غیر بهداشتی و استعمال آن بر خلاف اصول نظافت و بهداشت است و آب چاه، بهداشتی و استعمالش موافق اصول نظافت و بهداشت؟

می گوید: از نظر اصول بهداشت و نظافت هیچ فرقی بین آب دلو و آب چاه نیست هم آب دلو، بهداشتی و نظیف است و هم آب چاه ولی آب دلو نجس است و نوشیدنش حرام و آب چاه پاک است و نوشیدنش حلال.

و اگر سؤال شود: چه فرقی است بین آب چاه قبل از کشیدن یک دلو و بعد از آن که قبل از کشیدن یک دلو نجس است و بعد از کشیدن یک دلو پاک؟

جواب می دهد از نظر جنس آب و طبیعت آن هیچ فرقی بین آب چاه قبل از کشیدن یک دلو و بعد از آن نیست. هزارگُر آب چاه هم قبل از کشیدن یک دلو سالم و بهداشتی است و هم بعد از کشیدن یک دلو ولی قبل از کشیدن یک دلو نجس است و بعد از کشیدن یک دلو پاک، و اساساً پاک بودن آب چاه به معنای نظیف و بهداشتی بودن آن نیست چنانکه نجس بودن آن به معنای آلودگی و غیر بهداشتی

(۱) المهدّب از ابن البرّاج جلد ۱ ص ۲۳.

بودن آن نیست. و به همین علت اگر مقداری حشرات مانند سوسک و مارمولک که خون جهنده ندارند در آب چاه بمیرند و آب چاه تغییر کند و بوی بد بگیرد نجس نمی شود اگر چه فاسد و غیر بهداشتی می شود و این یک تعبّد است که هزارگُر آب چاه که سالم و بهداشتی است و با مرده گنجشک ملاقات کرده است نجس محسوب می شود و در مقابل، آب چاهی که حشرات مرده آنرا متعفن و غیر بهداشتی کرده است پاک تلقی می گردد و احکام نجاست و طهارت تعبّدی است و حکمت آنرا جز خدا کسی نمی داند. (۱)

و اگر سؤال شود: با این که می دانیم نجاست در لغت به معنای آلودگی و پلیدی است و نجس به معنای آلوده و پلید و طهارت به معنای نظافت و پاکیزگی است و طاهر به معنای نظیف و پاکیزه، حالا چگونه آب چاهی که حشرات مرده آنرا آلوده و پلید کرده است طاهر و پاک خوانده می شود و هزارگُر آب چاه که نظیف و پاکیزه است نجس نامیده می شود؟ آیا شارع در معنای نجاست و طهارت تصرّف کرده است؟ در مقابل سؤال فوق گاهی گفته می شود: نجاست در لسان شارع به معنای آلودگی و پلیدی تکوینی و خارجی نیست بلکه امری اعتباری و قراردادی است با این توضیح که هزارگُر آب چاه چون با مرده گنجشک ملاقات کرده با این که تکویناً نظیف و پاکیزه است شارع برای آن اعتبار نجاست کرده است پس نجاست این آب آلودگی تکوینی و خارجی نیست بلکه امری اعتباری و قراردادی است.

و نیز طهارت در لسان شارع به معنای پاکیزگی و نظافت تکوینی نیست بلکه امری اعتباری و قراردادی است و آبی که حشرات مرده آنرا آلوده و بد بو کرده است با این که تکویناً نظیف و پاکیزه نیست شارع برای آن اعتبار طهارت کرده و می گوید: این آب طاهر است بنابراین نجاست و طهارت از احکام وضعیه یعنی احکام قراردادی است.

و گاهی گفته می شود: نجاست در عرف به معنای قذارت و آلودگی است و

(۱) جواهر جلد ۱ ص ۲۲۸ چاپ جدید آخوندی.

طهارت به معنای پاکیزگی ولی در مورد آبی که حشرات مرده آنرا آلوده و بد بو کرده است شارع نظر عرف را تخطئه می‌کند و می‌گوید: آب مزبور که عرف آنرا آلوده می‌بیند آلوده نیست بلکه طاهر و پاکیزه است و نیز در مورد هزارگُر آب چاهی که با مرده گنجشک ملاقات کرده است شارع نظر عرف را تخطئه می‌کند و می‌گوید: آب مزبور که عرف آنرا پاکیزه می‌بیند پاکیزه و طاهر نیست بلکه آلوده و نجس است.

قول عموم فقهاء

این مطلب که آب چاه با ملاقات نجاست نجس می‌شود اگر چه تغییر نکند قول عموم قدماء غیر از ابن ابی عقیل عمانی است و جماعتی از بزرگان فقهاء درباره آن ادعای اجماع کرده‌اند و بعضی با عبارت «نفی خلاف» این اجماع را بیان نموده و نیز صریحاً گفته‌اند: آب چاه اگر خیلی زیاد هم باشد با ملاقات نجاست نجس می‌شود،^(۱) و این قول تا عصر علامه حلی قولی قطعی و حاکم بر فضای فقه و اجتهاد بود.

مستند این قول روایاتی است که مثلاً می‌گوید: اگر حیوانی از موش گرفته تا گربه و گوسفند در چاه بیفتد و بمیرد باید هفت دلو از آن بکشند و اگر الاغ یا شتر بیفتد یک گُر آب و اگر گنجشک بیفتد یک دلو^(۲) و اگر ادرار مرد در آن بریزد چهل دلو،^(۳) و از این قبیل روایات.

این مطلب نیز که آب چاه یا غیر چاه اگر به وسیله غیر نجاسات تغییر کند نجس نمی‌شود قول شایع و مورد قبول عموم فقهاء است که اگر مثلاً ادرار الاغ و اسب و استر و حشرات مرده در آب بریزد و رنگ آن تغییر کند و بوی بد بگیرد باز هم پاک است اگر چه غیر بهداشتی و دارای آثار منفی باشد.

(۱) جواهر جلد ۱ ص ۱۹۱.

(۲) وسائل جلد ۱ ص ۱۳۲ حدیث ۵.

(۳) وسائل جلد ۱ ص ۱۳۳ حدیث ۲.

نظر علامه حلی

با این که در زمان علامه حلی قول مسلط بر محیط فقه این بود که آب چاه با ملاقات نجاست نجس می شود علامه پس از بررسی دلیل های مسأله با قول مسلط مخالفت کرد و با شجاعت علمی نظر داد که آب چاه با ملاقات نجاست نجس نمی شود و فقط با تغییر نجس می شود، علامه از حدیث هایی که در این مسأله هست به دو حدیث استدلال کرده است که ذیلاً ذکر می شود:

۱- حدیث صحیح محمد بن اسماعیل بن یزید از حضرت امام رضا(ع) که

می گوید:

«قَالَ: مَاءُ الْبُئْرِ وَاسِعٌ لَا يُفْسِدُهُ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرَ رِيحُهُ
أَوْ طَعْمُهُ فَيُنَزَّحُ حَتَّى يَذْهَبَ الرَّيْحُ وَيَطِيبَ طَعْمُهُ لِأَنَّ لَهُ
مَادَّةً» (۱)

امام فرمود: آب چاه چون ماده دارد ظرفیتش زیاد است و چیزی آنرا فاسد نمی کند مگر این که بو یا طعم آن تغییر کند که در این صورت آبش کشیده می شود تا بوی آن برود و طعمش مطبوع گردد.

۲- حدیث علی بن جعفر از موسی بن جعفر(ع) قال:

«سَأَلْتُهُ عَنْ بَأْرِ مَاءٍ وَقَعَ فِيهَا زَنْبِيلٌ مِنْ عَذْرَةِ رَطْبَةِ أَوْ يَابِسَةٍ
أَوْ زَنْبِيلٌ مِنْ سَرَقِينَ أَيْصَلِحُ الْوُضُوءُ مِنْهَا؟ قَالَ: لَا بَأْسَ» (۲)
علی بن جعفر گفت: از امام سؤال کردم از چاه آبی که یک زنبیل از عذره تر یا خشک یا یک زنبیل سرگین در آن بریزد آیا می شود از آن وضوء گرفت؟ امام فرمود: مانعی ندارد.

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۲۶ حدیث ۶ و نیز حدیث ۷ که مکاتبه است.

(۲) وسائل جلد ۱ ص ۱۲۷ حدیث ۸.

علامه پس از استدلال به دو حدیث فوق می‌گوید: حدیث‌های بسیار دیگری وجود دارد که دلالت بر عدم تنجّس آب چاه به محض ملاقات با نجاست دارد و آنها را در کتاب مصابیح الانوار ذکر کرده‌ام.

سپس علامه به استصحاب تمسک می‌کند و می‌گوید: آب چاه قبل از ملاقات با نجاست پاک بود. بعد از ملاقات با نجاست شک می‌کنیم. که نجس شد یا نه؟ به حکم استصحاب می‌گوییم: پاک است یعنی پاکی سابق آن باقی است چون علی‌الغرض تغییر نکرده است تا تغییر آن معارض استصحاب باشد.^(۱) این بود استدلال علامه برای مدّعی خود که هم به حدیث تمسک کرد و هم به استصحاب.

حقّ با علامه است:

در این مسأله حق با علامه حلّی است زیرا دلیل‌های ایشان محکم و قانع‌کننده است و در مقابل، دلیل‌های قول مخالف ضعیف و غیر قابل قبول است، و اینک توضیح مطلب:

در حدیث صحیح محمد بن اسماعیل بن بزيع که قبلاً ذکر شد حضرت امام رضا(ع) درباره آب چاه صریحاً می‌فرماید:

«لَا يُفْسِدُهُ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرَ رِيحُهُ أَوْ طَعْمُهُ... لِأَنَّ لَهُ مَادَّةً»

آب چاه را چیزی فاسد نمی‌کند مگر این که بوی یا طعم آن تغییر کند.

مقصود از کلمه «شیء» موادّ آلوده کننده است یعنی اگر چیزی از موادّ آلوده کننده در چاه بریزد آب آن به صرف ملاقات با آن موادّ فاسد نمی‌شود زیرا چاه چون ماده دارد و زایش می‌کند و واسع است یعنی ظرفیتش زیاد است و آلودگی موادّ آلوده کننده را تحمل می‌کند و بر آن غالب می‌شود و به زودی حالت طبیعی و سلامت را از دست نمی‌دهد و از حدّ استاندارد خارج نمی‌شود مگر این که مواد آلوده کننده

(۱) مختلف علامه چاپ قدیم ص ۴ فصل ۳ مسأله ۱.

زیاد باشد و آب چاه را تغییر دهد که بوی بد بدهد و طعم آن مطبوع نباشد که در این صورت فاسد و ناسالم خواهد بود و استعمالش غیر مجاز.

و باید دانست که فاسد شدن آب در حدیث به معنای نجس شدن آنست، در روایات مربوط به آب سه ماده به کار رفته است که هر سه یک معنی دارد، ماده «فساد» و ماده «نجاست» و ماده «قذارت» ماده «فساد» در همین حدیث مورد بحث به کار رفته است و ماده «نجاست» در حدیث حسن بن صالح از امام صادق (ع) که می فرماید:

«إِذَا كَانَ الْمَاءُ فِي الرَّكِي كَرًّا لَا يَنْجِسُهُ شَيْءٌ»^(۱)

آب چاه اگر کَرُّ باشد چیزی آنرا نجس نمی کند.

و ماده «قذارت» در حدیث حماد بن عثمان از امام صادق (ع) که می فرماید:

«الْمَاءُ كُلُّهُ طَاهِرٌ حَتَّى يُعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ»^(۲)

هر آبی پاک است تا وقتی که معلوم شود قذارت پیدا کرده

است.

معلوم است که فاسد شدن و نجس شدن و قذر شدن آب هر سه به معنای آلوده شدن آبست در حدی که از حال طبیعی و سلامت خارج شود که در این صورت نجاست آب واقعیت عینی و خارجی دارد و یک امر تکوینی است نه یک مفهوم ذهنی و اعتباری.

از این بیان روشن شد که حدیث مزبور به خوبی بر ادعای علامه دلالت دارد که آب چاه با ملاقات نجاست نجس نمی شود و فقط با تغییر بو یا طعم آن نجس می شود، و نجس می شود یعنی فاسد و ناسالم می شود که از بوی بد و طعم نامطبوع آن پیداست.

این بود توضیحی درباره یکی از دو حدیثی که علامه به آنها استدلال کرده است،

(۱) وسائل ۱ ص ۱۱۸ حدیث ۸.

(۲) وسائل ۱ ص ۱۰۰ حدیث ۵.

و اینک توضیحی درباره حدیث دوم:

در حدیث دوم علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر (ع) می پرسد چاهی که یک زنبیل عذره در آن ریخته است آیا می شود از آب آن وضوء گرفت، امام فرمود: مانعی ندارد. با توجه به این که اگر آب چاه تغییر کند فاسد و نجس می شود و نمی شود با آن وضوء گرفت این قرینه است بر این که منظور امام اینست که آب چاهی که نجاست در آن می ریزد اگر تغییر نکند می توان با آن وضوء گرفت. از جواب امام که می فرماید: وضوء مانعی ندارد معلوم می شود آب چاه به صرف ملاقات با نجاست نجس نمی شود زیرا با آب نجس نمی شود وضوء گرفت و این حدیث نیز به خوبی بر مدّعی علامه حلی دلالت دارد.

پاسخ علامه به قول مخالف:

علامه می فرماید: فقهای که می گویند: آب چاه به ملاقات نجاست نجس می شود به دو حدیث استدلال کرده اند:

۱- حدیث محمد بن اسماعیل بن بزیع که می گوید:

«كُتِبْتُ إِلَى رَجُلٍ أَسْأَلُهُ أَنْ يَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا (ع) عَنِ الْبُرِّ تَكُونَ فِي الْمَنْزِلِ لِلْوَضُوءِ فَيَقْطُرُ فِيهَا قَطْرَاتٍ مِنْ بَوْلٍ أَوْ دَمٍ أَوْ يَسْقُطُ شَيْءٌ مِنْ عَذْرَةِ كَالْبَعْرَةِ وَ نَحْوِهَا مَا الَّذِي يَطَّهَّرُهَا حَتَّى يَجِلَّ الْوَضُوءُ مِنْهَا لِلصَّلَاةِ؟ فَوْقَ بَحْطِهِ فِي كِتَابِي: نِيْزِحَ مِنْهَا دَلَاءٌ»^(۱)

به مردی نوشتم از امام رضا (ع) بپرسد که چاهی برای وضوء در منزل هست قطراتی از ادرار یا خون یا قدری عذره و مانند آن در چاه می ریزد چه چیزی آنرا پاکیزه می کند تا بتوان از آن وضوء گرفت برای نماز؟ امام با خط خود در

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۳۰ حدیث ۲۱.

نامه من نوشته بود: چند دلو از آب چاه بکشند.

۲- حدیث علی بن یقظین از امام موسی بن جعفر(ع) که می‌گوید:

«سئلته عن البئر تقع فيها الحمامة و الدجاجة او الكلب

او المرأة؟ فقال: يُجزئك ان تنزح منها دلاء فان ذلك يطهرها

انشاء الله تعالى» (۱)

از امام سؤال کردم از چاه که کبوتر و مرغ یا سنگ یا گربه در

آن می‌افتد؟ امام فرمود: کافی است که چند دلو آب از آن

بکشی که این کار انشاء الله آنرا پاکیزه می‌کند.

علامه می‌فرماید: فقهای یاد شده گفته‌اند: در این دو حدیث طاهر شدن آب چاه مستند شده است به کشیدن چند دلو آب و اگر چاه قبل از کشیدن چند دلو آب پاک بود معنی نداشت که طاهر شدن آب چاه را مستند کنند به کشیدن چند دلو آب، پس از آن دو حدیث معلوم می‌شود آب چاه با ملاقات نجاست نجس می‌شود اگر چه تغییر نکند.

آنگاه علامه در پاسخ فقهای یاد شده می‌فرماید: این که در این دو حدیث گفته شده است: چند دلو آب از چاه بکشند دلالت نمی‌کند بر نجاست آب چاه. توضیح سخن علامه اینست که دستور کشیدن چند دلو از آب چاه نه بالمطابقه دلالت بر نجاست آب چاه می‌کند، نه بالتضمین و نه بالالتزام و در روایات می‌بینیم که دستور کشیدن چند دلو آب برای رعایت منتهای نظافت داده شده است نه برای برطرف شدن نجاست آب چاه چنانکه در مورد مارمولک که در چاه می‌افتد حدیث می‌گوید: هفت دلو از چاه بکشند، (۲) مارمولک خون جهنده ندارد و مرده آن نجس نیست ولی چون کمی آلودگی ایجاد می‌کند گفته‌اند: هفت دلو آب بکشند تا نظافت کامل برای آب چاه حاصل شود. و نیز حدیث امام صادق(ع) می‌گوید: اگر طائر یا

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۳۴ حدیث ۲.

(۲) وسائل جلد ۱ ص ۱۳۸ حدیث ۷.

مرغ یا موش در چاه بیفتد هفت دلو آب از آن بکشند از امام می پرسند: آب این چاه بر جامه‌های ما ریخته و از آن وضوء گرفته‌ایم حکمش چیست؟ می فرماید: مانعی ندارد^(۱) در این حدیث با این که امام دستور کشیدن هفت دلو از آب چاه را داده است می فرماید: جامه‌هایی که آب چاه مزبور به آنها ریخته است نجس نیست و وضوئی که با آن گرفته‌اند صحیح است، معلوم می شود دستور کشیدن هفت دلو آب برای رعایت منتهای نظافت آب چاه بوده است نه برای تطهیر آن. پس روشن شد همانطور که علامه نظر می دهد دستور کشیدن چند دلو از آب چاه دلالت بر نجاست آب چاه نمی کند.

علامه در ادامه می فرماید: این که در یک حدیث می گوید: «ما الَّذی یطهرها حتّی یحلّ الوضوء منها؟» و در حدیث دیگر می گوید: «فإنّ ذلک یطهرها» که طاهر شدن آب چاه مستند به کشیدن چند دلو آب شده است، در اینجا دو احتمال وجود دارد، یکی این که تطهیر به معنای اصطلاحی آن باشد یعنی پاک کردن در این صورت باید گفت: در این دو حدیث نظر امام به مواردی بوده است که آب چاه با ریختن نجاست در آن تغییر کرده باشد که در این صورت باید از آب چاه بکشند تا تغییر آن برطرف شود و در این فرض طاهر شدن آب مستند است به کشیدن آب از چاه، و احتمال دوم این که تطهیر به معنای لغوی آن باشد یعنی پاکیزه کردن که در این صورت نظر امام به مواردی بوده است که آب چاه با ملاقات نجاست تغییر نکرده باشد و در این فرض دستور کشیدن آب از چاه برای پاکیزه کردن آب چاه است^(۲) چون با ریختن قدری نجاست در آن کمی آلودگی پیدا می کند و با کشیدن چند دلو آب پاکیزه می شود. در اینجا برای توضیح و تأیید نظر علامه توجّه به دو نکته لازم است:

نکته اول این که حدیث اول از دو حدیث مزبور که دلیل قول مخالف بود از محمد بن اسماعیل بن بزیع است از امام رضا(ع) و از طرفی همین محمد بن

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۲۸ حدیث ۱۲.

(۲) مختلّف علامه چاپ سنگی ص ۴ فصل ۳ مسأله ۱.

اسماعیل بن بزیع حدیث دیگری را که دلیل قول علامه بود از امام رضا(ع) نقل کرده است که می‌گوید:

«ماء البئر واسع لا يُفسدُ شيء إلا ان يتغير ريحه
او طعمه... لان له مادة»

چون آب چاه ماده دارد با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود
و فقط با تغییر بو یا طعم آن نجس می‌شود.

و ممکن نیست یک راوی از یک امام دو حدیث متعارض نقل کند ولی با توضیحی که علامه درباره معنای تطهیر داد معلوم می‌شود که بین دو حدیث مزبور تعارضی نیست زیرا یک حدیث می‌گوید: آب چاه با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود مگر این که تغییر کند و حدیث دیگر بنابر احتمال اول می‌گوید: اگر آب چاه تغییر کند باید از آب آن بکشند تا تغییرش برطرف شود و بنابر احتمال دوم می‌گوید: آب چاهی که با نجاست ملاقات کرده و تغییر نکرده است اگر چه نجس نیست ولی برای پاکیزه شدن آن باید چند دلو از آن بکشند تا تمیزتر و خالص‌تر شود. از این بیان روشن می‌شود که این دو حدیث محمد بن اسماعیل بن بزیع که هر دو را از امام رضا(ع) نقل می‌کند تعارضی نیست.

نکته دوم این که در هر دو حدیثی که دلیل قول مخالف بود آمده است:

«يُنزحُ مِنْهَا دِلَاءٌ»

چند دلو از آب چاه بکشند.

در اینجا تعداد دلوها مشخص نشده است که مثلاً ده دلو یا بیست دلو یا صد دلو، معلوم می‌شود تعداد دلوها به عهده خود مکلف گذاشته شده است چون اگر آب چاه تغییر کرده باشد آنقدر آب می‌کشد که تغییر برطرف شود و اگر تغییر نکرده باشد آنقدر آب می‌کشد که آب چاه پاکیزه شود، و باید گفت: اساساً تعیین تعداد دلوها از طرف امام صحیح نیست زیرا تعداد دلوها بستگی دارد به کمی و زیادی آب چاه و بزرگ و کوچک بودن دلو و کمی و زیادی آلودگی آب چاه و بدین سبب درد و

حدیث مزبور تعداد دلوها تعیین نشده است، بنابراین در اخباری که تعداد دلوها تعیین شده است طبعاً تعداد مشخصی که ذکر شده منظور نبوده است بلکه ذکر تعداد از باب مثال و ذکر بعضی از مصادیق بوده است و از این رو در بعضی از اخبار می‌گوید: اگر گربه یا سگ و مانند آن در چاه بیفتد بیست دلو یا سی دلو یا چهل دلو آب از آن بکشند،^(۱) و این با حدیثی که می‌گوید: اگر گربه در چاه بیفتد هفت دلو آب بکشند^(۲) تعارض ندارد زیرا در هیچکدام تعداد مشخصی که ذکر شده منظور نیست و تعداد دلوها به عهده خود مکلف است که باید ببیند با کشیدن چند دلو تغییر آب چاه برطرف می‌شود و یا با کشیدن چند دلو آب چاه پاکیزه می‌شود و همانطور عمل کند.

تا اینجا روشن شد که علامه حلی قول مسلط بر فضای فقه و اجتهاد را رد کرده و نظر داد که آب چاه با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود و یکی از دلایل‌های علامه حدیث محمد بن اسماعیل بن بزیع بود که می‌گوید: آب چاه چون ماده دارد با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود و این حدیث ملاک حکم را بیان می‌کند، علامه به این حدیث استدلال کرده ولی به ملاک حکم استدلال نکرده است در حالی که اگر فقیه بخواهد به ملاک حکم استدلال کند می‌تواند ملاکی را که در این حدیث ذکر شده است زیر بنای استدلال خود قرار دهد و احکام متفرع بر آن را استنباط کند و این را اجتهاد باز می‌گوییم در مقابل اجتهاد بسته.

قبلاً اجتهاداً قداماً را در مورد نجس شدن آب چاه با ملاقات نجاست به عنوان نمونه‌ای از اجتهاد بسته ذکر کردیم و اینک در همین مسأله نمونه‌ای از اجتهاد باز را در مقابل اجتهاد بسته با تکیه بر حدیث محمد بن اسماعیل بن بزیع ارائه می‌دهیم که در آن بیشتر به ملاک حکم مذکور در حدیث توجه و تکیه می‌شود ملاکی که در حدیث به عنوان منشأ و علت حکم ذکر شده است.

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۳۴ حدیث ۳.

(۲) وسائل جلد ۱ ص ۱۳۶ حدیث ۱۰.

اجتهاد باز بر مبنای ملاک:

چنانکه قبلاً گذشت محمد بن اسماعیل بن بزيع در حديث صحيح مي گويد:
امام رضا(ع) فرمود:

«ماءُ البئرِ واسعٌ لا يفسدُ شيءٌ الا ان يتغيرَ ريحُه او طعمُه
فيَنزحُ حتى يذهبَ الرِّيحُ وَيَطيبَ طعمُه لِانَّ له مادَّةً»^(۱)

آب چاه چون ماده دارد تحمل و ظرفیتش زیاد است و مواد
آلوده کننده فوراً آنرا فاسد نمی کند و فقط وقتی فاسد
می شود که بو یا طعم آن تغییر کند که در این صورت باید از
آن آب بکشند تا بوی بدش برود و طعم آن مطبوع گردد.

فقیهی که با اجتهاد باز این حدیث را مورد بحث قرار می دهد و ملاک حکم را که
در حدیث آمده است زیر بنای استنباط و روح جاری در همه فروع مسأله می شناسد
می تواند مطالب ذیل را از این حدیث استنباط کند:

۱- از جمله «لا يفسدُ شيءٌ الا ان يتغيرَ...» معلوم می شود آب چاه دو حالت
دارد: یکی حالت سلامت و بهداشتی بودن که حالت اصلی و طبیعی آبست و
دیگری حالت فساد و ناسالم بودن که حالت غیر بهداشتی و غیر اصلی آب است و
این حالت فساد به سبب مواد آلوده کننده که در آب چاه می ریزد حاصل می شود.
۲- از جمله مزبور معلوم می شود آب چاه به صرف ملاقات با نجاست فاسد و
ناسالم نمی شود چه کم باشد و چه زیاد و فقط در صورتی فاسد می شود که بو یا
طعم آن تغییر کند یعنی بوی بد بگیرد یا مزه نامطبوع بدهد که در این صورت باید از
استعمال آن اجتناب کرد.

۳- فاسد شدن آب که در این حدیث است و نجس شدن که در حدیث حسن بن

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۲۶ حدیث ۷۰۶.

صالح است^(۱) و قَدِر شدن که در حدیث حمّاد بن عثمان است^(۲) هر سه یک معنی دارد و آن آلوده شدن آبست در حدّی که از حالت طبیعی و سالم بیرون برود و بو و مزه بد پیدا کند.

۴- از جمله «یتغیّر ریحه او طعمه» در حدیث معلوم می شود نجاست یک امر مادّی و حسّی است که با شامه و ذائقه احساس می شود و بنابراین نجاست آب عینیت خارجی و تکوینی دارد و یک امر اعتباری و قراردادی و نامرئی نیست.

۵- نجاست آب چون امری تکوینی است و عینیت خارجی دارد طبعاً حکم شرعی نیست بلکه موضوعی عینی است که موضوع حکم شرعی یعنی لزوم اجتناب واقع می شود بنابراین صحیح نیست که بگوییم نجاست حکم وضعی و قراردادی است که با اعتبار کردن شارع تحقق می یابد.

۶- طهارت آب نیز چون در مقابل نجاست و ضدّ آنست طبعاً امری حسّی و تکوینی است یعنی پاکیزگی بنابراین صحیح نیست که بگوییم: طهارت آب حکم وضعی و قراردادی است که با اعتبار کردن شارع حاصل می شود چنانکه بعضی در مورد طهارت و نجاست چنین گفته اند.

۷- چون طهارت و نجاست هر دو عینیت خارجی و واقعیت تکوینی دارند طبعاً لفظ طهارت و نجاست که در روایات استعمال می شوند اطلاق بر همین واقعیت تکوینی می شوند و همین واقعیت تکوینی معنای لغوی این دو لفظ است و شارع معنای جدیدی برای این دو لفظ نه اختراع کرده است و نه اعتبار، بنابراین آنچه گفته اند که نجاست در شرع معنای جدیدی پیدا کرده است به نام حقیقت شرعیّه،^(۳) قابل قبول نیست.

۸- از عبارت «لایفسده شیء إلا أن یتغیّر ریحه او طعمه...» معلوم می شود آب

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۱۸ حدیث ۸

(۲) وسائل جلد ۱ ص ۱۰۰ حدیث ۵

(۳) جواهر جلد ۱ ص ۱۰۷ چاپ جدید.

چاه که مواد آلوده کننده در آن می ریزد قبل از این که به مرحله تغییر بو و طعم یعنی مرحله فساد برسد درجاتی از آلودگی دارد که خارج از حد استاندارد نیستند و قابل تحمّلند و همان طور که سازمان‌های بهداشتی برای آلودگی هوا یک حد استاندارد تعیین می‌کنند و آلودگی هوا در مراحل قبل از استاندارد قابل تحمّل است برای آب نیز در این حدیث استاندارد تعیین شده و گفته‌اند: آب چاه اگر تغییر کند و فاسد شود نجس است و اجتناب از آن لازم ولی مراحل نجس نیست قبل از تغییر است آنرا از حد استاندارد خارج نمی‌کند و در این مراحل نجس نیست و استعمال آن جائز است، در عین حال رعایت حدّ اعلاّی نظافت آب که حتّی یک ذره آلودگی نداشته باشد ایده‌آل و مطلوب شارع است و از این رو توصیه شده است که آب شرب را در ظرف سر پوشیده نگهدارند تا ذرات معلّق در هوا روی آن ننشینند.

۹- از عبارت «لایفسده شیء الا ان یتغیر ریحه او طعمه...» در حدیث معلوم می‌شود که اگر آب چاه بوسیله موادی که در آن می‌ریزد فاسد شد نجس می‌شود اگر چه آن مواد در اصل، پاک باشند مثل این که مقداری برگ درخت و حشراتی مانند سوسک و مارمولک و عقرب در آن بریزد و مدّتی بماند و بگندد و بو و طعم آب تغییر کند، در این فرض آب چاه فاسد شده است و فاسد یعنی ناسالم و متعفن و قبلاً گذشت که فاسد و نجس و قذر در روایات هر سه یک معنی دارد پس این آب هم فاسد است و هم نجس و هم قذر یعنی آلوده و پلید و قبلاً گفتیم که کلمه «نجس» به همان معنای اصلی و لغوی خود باقی است و شارع معنای جدیدی برای آن اعتبار و یا اختراع نکرده است و هر جا نجس و نجاست اطلاق می‌شود از یک واقعیت تکوینی و عینیت خارجی حکایت می‌کند نه یک مفهوم قراردادی و در این فرض واقعیت خارجی که عینیت دارد و با شامه و ذائقه احساس می‌شود اینست که آن آب، آلوده و متعفن و غیر بهداشتی است، نجس یعنی آلوده و پلید و این آب، آلوده و پلید است پس نجس است، و این که موادی که در چاه ریخته قبل از گندیدن

پاک بوده است دلیل نمی‌شود که اکنون هم پاک است زیرا این مواد، استحاله شده و به سبب فعل و انفعالات شیمیایی تغییر ماهیت داده و فاسد شده است، غذا و آبی هم که انسان می‌خورد و می‌نوشد اول پاک است ولی در مراحل هضم و جذب استحاله می‌شود و مقداری از آن که به صورت ادرار و قاذورات خارج می‌گردد فاسد و نجس است، بنابراین به حکم حدیث مزبور که موافق با اعتبار عقلی است آب چاه اگر به سبب مواد خارجی فاسد شود نجس است اگر چه آن مواد در اصل پاک باشد زیرا حالت فعلی آن مواد ملاک است نه حالت اصلی آن‌ها.

۱۰- این که در این حدیث عبارت «لایفسده شیء» به جای «لاینجسه شیء» به کار رفته است می‌فهماند که آب چاه تا فاسد نشود نجس نمی‌شود یعنی آلودگی آن از حد مجاز و استاندارد بالاتر نمی‌رود و استعمال آن جایز است.

فقیهی که اجتهاد باز دارد و ملاک حکم را مبنای استدلال و روح جاری در اجتهاد می‌داند از این حدیث استنباط می‌کند که این حکم یعنی این که آب تا فاسد نشود نجس نمی‌شود اختصاص به آب چاه ندارد و هر آبی در هر محل و ظرفی باشد همین حکم را دارد چه در چاه باشد و چه در نهر و چه در مشک و کوزه و ظرف‌های دیگر، چه کم باشد و چه زیاد زیرا ظرف آب فقط ظرف است و آب در هر ظرفی باشد ماهیت آن یکی است پس هر آبی تا فاسد و غیر بهداشتی نشود نجس نمی‌شود زیرا در این حدیث تغییر کردن بوی یا طعم آب دلیل فاسد و نجس شدن آن معرفی شده است نتیجه این که اگر تغییر نکند و فاسد نشود نجس نخواهد شد بنابراین اگر یک قطره آب متنجس در ده لیتر آب سالم و بهداشتی بریزد چون این ده لیتر آب تغییر نمی‌کند و فاسد نمی‌شود نجس نمی‌شود و اجتناب از آن لازم نیست، حدیث مورد بحث این وصف را که تا فاسد نشود نجس نمی‌شود برای آب از آن جهت که آب است ثابت کرده نه از آن جهت که در چاه است، در این اجتهاد ملاک حکم که در حدیث ذکر شده است یک اصل زیر بنائی شناخته می‌شود که وجود و عدم حکم تابع وجود و عدم ملاک است و در مثال ده لیتر آب ملاک وجوب

اجتناب یعنی فاسد بودن آب موجود نیست پس طبعاً وجوب اجتناب هم نیست و حدیثی که می‌گوید: ذرّه کوچک خون بینی که در ظرف آب می‌باشد ان لم یکن شیء یستبین فی الماء فلا بأس^(۱) اگر این خون در آب دیده نشود می‌توان با این آب وضوء گرفت» در همین چهارچوب می‌گنجد زیرا یک یا دو ذرّه خیلی ریز خون بینی که در ظرف آب پاشیده و مستهلک شده و دیده نمی‌شود آب ظرف را تغییر نمی‌دهد و فاسد نمی‌کند و چون فاسد نشده نجس نیست و می‌توان با آن وضوء گرفت.

و نیز حدیثی که می‌گوید: «امام صادق(ع) یک دلو آب از چاه مزرعه کشید روی آن یک قطعه عذره خشک بود فاکفا رأسه و تؤضاً بالباقی^(۲) دلو را کج کرد و عذره را با مقداری از آب دلو بیرون ریخت و با بقیه آب دلو وضوء گرفت» این حدیث نیز در همین مقوله می‌گنجد زیرا عذره خشک که فوراً با مقداری از آب دلو بیرون ریخته شود آب دلو را فاسد نمی‌کند و چون فاسد نشده نجس نیست و می‌توان با آن وضوء گرفت.

۱۱- این که در این حدیث علت نجس نشدن آب چاه را ذکر می‌کند و می‌گوید: لِأَنَّ لَهُ مَادَّةَ یَعْنِیَ چُون ماده دارد به صرف بر خوردن با نجاست نجس نمی‌شود این ذکر علت به ما می‌فهماند که نجس نشدن آب چاه با ملاقات نجاست مبنی بر تعبّد نیست بلکه مبنی بر یک امر طبیعی و تکوینی است و نظر به بهداشت آب دارد و می‌خواهد بگوید: آب چاه تا وقتی که فاسد نشده است آلودگیش از حدّ مجاز بیشتر نیست و بنابراین استعمال آن جایز است، اگر نجس نشدن آب چاه با ملاقات نجاست مبنی بر تعبّد بود ذکر علت برای آن معنی نداشت زیرا در آن صورت فقط تعبّد حاکم بود و ذکر علت، لغو می‌نمود و برخلاف بلاغت بود.

همین ذکر علت دلیل اینست که ما باید در مسأله طهارت و نجاست آب در جستجوی فهم علت باشیم و علت طبیعی طهارت و نجاست آب را کشف کنیم،

(۱) تهذیب شیخ طوسی جلد ۱ ص ۴۱۳ چاپ نجف ده جلدی و وسائل جلد ۱ ص ۱۱۲ حدیث ۱.

(۲) وسائل جلد ۱ ص ۱۱۵ حدیث ۱۲.

حدیث معروفی از امام صادق و امام رضا(ع) نقل شده است که فرمودند:

«عَلَيْنَا الْقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَقْرَعُوا يَا وَعَلَيْكُمْ

التَّفْرِيعُ»^(۱)

بر ماست که اصول کلی را القاء کنیم و بر شماست که فروع

را بر این اصول تفریع و از آنها استنباط کنید.

این حدیث به ما دستور می دهد که با تلاش و کوشش علمی از اصول کلی که ائمه(ع) القاء می کنند احکام فرعی را استخراج کنیم و خیال نکنیم همه جزئیات احکام در روایات آمده است، اصل کلی که امام رضا(ع) در حدیث ابن بزیع القاء کرده اینست که آب چاه چون ماده دارد و زایش می کند بر نجاستی که در آن می ریزد غالب می شود و بدین علت فاسد و نجس نمی شود و حکم فرعی که ما از این اصل استخراج می کنیم اینست که هر آبی بر نجاست غلبه کند نجس نمی شود نه از راه تعبّد بلکه بدین علت که آب اگر بر نجاست غلبه کند فاسد نیست و چون فاسد نیست تکویناً سالم و بهداشتی است و اجتناب از آن لازم نیست، فقیهی که ملاک حکم را اصل می داند و بر آن تکیه می کند از تعلیلی که در حدیث ابن بزیع ذکر شده است می فهمد که در طهارت و نجاست آب تعبّد حاکم نیست و باید علل طبیعی و تکوینی طهارت و نجاست آب را شناخت و بر آنها ترتیب اثر کرد.

۱۲- عبارت «لا یفسدُ شیءٌ... لِإِنَّ لَهُ مَادَّةً» که در حدیث است قانون غلبه آب بر نجاست را می فهماند و عبارت «إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرَ رِيحُهُ أَوْ طَعْمُهُ» قانون غلبه نجاست بر آب را با این توضیح که از عبارت «لا یفسدُ شیءٌ... لِإِنَّ لَهُ مَادَّةً» معلوم می شود آب چاه با برخورد با نجاست فوراً فاسد و نجس نمی شود و علت طبیعی آن اینست که آب چاه ماده دارد و دائماً زایش می کند و زیاد می شود و زیاد شدن آن سبب می شود که آب چاه بر نجاست غلبه کند و فاسد نشود و تا وقتی که فاسد نشده است آلودگی آن از حدّ مجاز بیشتر نیست و طبعاً استعمال آن جائز است.

(۱) وسائل جلد ۱۸ ص ۴۱ حدیث ۵۱ و ۵۲.

و از عبارت «إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرَ رِيحُهُ أَوْ طَعْمُهُ» معلوم می‌شود اگر نجاستی که در چاه می‌ریزد آن قدر زیاد باشد که بر آب غلبه کند آب چاه فاسد و ناسالم می‌شود و علت طبیعی آن اینست که آلودگی آب از حد مجاز و استاندارد بیشتر می‌شود و در این صورت غیر بهداشتی است که طبعاً استعمال آن ممنوع خواهد بود. آنگاه در دنباله حدیث می‌گوید: «فَيَنْزَحُ حَتَّى يَذْهَبَ الرِّيحُ وَيَطِيبَ طَعْمُهُ» و منظورش اینست که اگر نجاست بر آب چاه غلبه کرده باشد می‌توان آنرا به غلبه آب بر نجاست تبدیل کرد و آب بهداشتی را جایگزین آب فاسد و غیر بهداشتی نمود بدین گونه که آب فاسد را آنقدر بکشند تا آب جدیدی که زایش می‌کند و جای آب فاسد را می‌گیرد بر آلودگی آب چاه غلبه کند در حدی که سالم و بهداشتی شود.

از این توضیح روشن شد که قانون غلبه آب چاه بر نجاست علت طبیعی سلامت و طهارت آب چاه و قانون غلبه نجاست بر آب چاه علت طبیعی فاسد و نجس شدن آب چاه است.

ضمناً معلوم شد که صرف اتصال آب چاه به منابع زیرزمینی علت نجس نشدن آب چاه نیست بلکه علت آن زایش و افزایش پیوسته آب چاه و در نهایت، غلبه آب چاه بر نجاست است.

قانون غلبه در روایات:

قانون غلبه آب بر نجاست و غلبه نجاست بر آب که در حدیث محمد بن اسماعیل بن بزیر با اشاره آمده بود در روایات فراوانی با صراحت ذکر شده است که معلوم می‌شود قانون غلبه یک قانون مادر و زیربنائی است، و اینک بعضی از روایاتی را که حاوی قانون غلبه است در اینجا می‌آوریم:

۱- حدیث حریر بن عبداللّه از امام صادق(ع) که می‌گوید:

«كُلَّمَا غَلَبَ الْمَاءُ عَلَى رِيحِ الْجَيْفَةِ فَتَوَضَّأَ مِنَ الْمَاءِ وَاشْرَبَ، فَإِذَا

تَغْيِرِ الْمَاءِ وَ تَغْيِرِ الطَّعْمِ فَلَا تَوَضُّأَ مِنْهُ وَلَا تَشْرَبُ» (۱)

تا زمانی که آب بر بوی جیفه غالب باشد با آن آب وضوء بگیر و از آن بیاشام، پس اگر آب تغییر کرد و مزه آن دگرگون شد با آن وضوء نگیر و از آن بیاشام.

یعنی اگر نجاست بر آب غلبه کند و آنرا فاسد سازد استعمالش جایز نیست. در این حدیث قانون غلبه آب بر نجاست و غلبه نجاست بر آب، هر دو با هم ذکر شده است.

۲- حدیث ابو بصیر از امام صادق(ع) که می‌گوید:

«إِنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَاءِ التَّقِيحِ تَبُولَ فِيهِ الدَّوَابِّ؟ فَقَالَ: إِنَّ تَغْيِرَ الْمَاءِ فَلَا تَوَضُّأَ مِنْهُ وَإِنْ لَمْ تُغْيِرْهُ أَبْوَالُهَا فَتَوَضُّأَ مِنْهُ وَكَذَلِكَ الدَّمُّ إِذَا سَالَ فِي الْمَاءِ وَاشْبَاهَهُ» (۲)

از امام صادق(ع) پرسیدند از آب راکدی که حیوانات در آن ادرار می‌کنند حکمش چیست؟ فرمود: اگر آب تغییر کرده باشد با آن وضوء نگیر و اگر ادرار حیوانات آنرا تغییر نداده است با آن وضوء بگیر و خون و مانند آن نیز که در آب بریزد همین حکم را دارد.

یعنی خون که در آب می‌ریزد اگر بر آب غلبه کند و رنگ آنرا تغییر دهد نجس می‌شود و وضوء با آن صحیح نیست و اگر آب بر خون غلبه کند و آنرا مستهلک سازد نجس نمی‌شود و وضوء با آن صحیح است. در این حدیث نیز قانون غلبه در طرف آب و طرف نجاست، هر دو با هم ذکر شده است.

۳- حدیث عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) که می‌گوید:

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۰۲ حدیث ۱.

(۲) وسائل ص ۱۰۳ حدیث ۳.

«سأل رجلُ ابا عبد الله (ع) وانا حاضرٌ عن غدیراتوه و فیه جیفه؟ فقال: إن كان الماء قاهراً ولا توجد منه الرجیح فتوضاً» (۱)

من نزد امام صادق حاضر بودم که مردی درباره باقیمانده آب سیلی که جیفه‌ای در آن یافتند سؤال کرد که حکمش چیست؟ امام فرمود: اگر آب بر جیفه غلبه دارد به طوری که آب بوی جیفه نگرفته است از آن وضوء بگیر.

در این حدیث قانون غلبه آب بر نجاست صریحاً ذکر شده است و قانون غلبه نجاست بر آب از مفهوم آن استفاده می‌شود یعنی اگر آب بر نجاست غلبه ندارد و بوی جیفه گرفته و فاسد شده است استعمال آن ممنوع است.

۴- حدیث علاء بن فضیل از امام صادق (ع) که می‌گوید:

«سألت ابا عبد الله (ع) عن الحیاض یبأل فیها؟ قال: لا بأس إذا غلب لون الماء لون البول» (۲)

از امام پرسیدم از حکم حوض‌هایی که در آنها ادرار می‌شود؟ فرمود: اگر رنگ آب بر رنگ ادرار غلبه دارد مانعی ندارد، یعنی استعمال آن جایز است.

در این حدیث نیز قانون غلبه آب بر نجاست صریحاً ذکر شده است و قانون غلبه نجاست بر آب از مفهوم آن استنباط می‌شود، یعنی اگر رنگ آب بر رنگ ادرار غلبه ندارد بلکه رنگ ادرار گرفته و فاسد شده است استعمال آن ممنوع خواهد بود.

۵- حدیث سماعة از امام صادق (ع) که می‌گوید:

«سألته عن الرجل یمر بالماء و فیه دابة میتة قد ائنتت؟ قال:

(۱) وسائل ۱ ص ۱۰۵ حدیث ۱۱.

(۲) وسائل ۱ ص ۱۰۴ حدیث ۷.

إِذَا كَانَ الْبَيْتُ الْغَالِبَ عَلَى الْمَاءِ فَلَا تَتَوَضَّأُ وَلَا تَشْرَبُ»^(۱)

از امام پرسیدم: شخص به آبی مرور می‌کند که حیوان مرده‌ای در آن افتاده و بوی بد گرفته است حکمش چیست؟ فرمود: اگر بوی بد مردار بر آب غالب شده است با آن وضوء نگیر و از آن نیاشام.

در این حدیث قانون غلبه نجاست بر آب صریحاً ذکر شده است و قانون غلبه آب بر نجاست از مفهوم آن بر می‌آید یعنی اگر بوی بد مردار بر آب غالب نشده و آب فاسد نگشته است با آن وضوء بگیر و از آن بیاشام، معلوم است که در این فرض، آب بر نجاست غلبه کرده است.

۶- حدیث زرارة از امام محمد باقر(ع) که می‌گوید:

«إِذَا كَانَ الْمَاءُ أَكْثَرَ مِنْ رَاوِيَةٍ لَمْ يَنْجَسْهُ شَيْءٌ تَفْسَخَ فِيهِ أَوْ لَمْ

يَتَفَسَخَ إِلَّا أَنْ يَجِيءَ لَهُ رِيحٌ تَغْلِبُ عَلَى رِيحِ الْمَاءِ»^(۲)

امام فرمود: اگر آب بیشتر از راویه^(۳) باشد و حیوانی مانند موش در آن بمیرد آنرا نجس نمی‌کند چه متلاشی شده باشد و چه نشده باشد مگر این که بوی بد مرده حیوان بر آب غلبه کند که در این صورت آب نجس می‌شود.

در این حدیث قانون غلبه نجاست بر آب صریحاً ذکر شده است و قانون غلبه آب بر نجاست از مفهوم آن به دست می‌آید یعنی اگر بوی بد مردار بر آب غلبه نکند آب فاسد و نجس نیست، بدیهی است که در این فرض، آب بر نجاست غلبه دارد.

۷- حدیث شهاب بن عبدربه از امام صادق(ع) که می‌گوید: امام فرمود:

«جئتُ تسألني عن الغدير يكون في جانبه الجيفة، أتوضأ منه

(۱) وسائل ۱ ص ۱۰۴ حدیث ۶.

(۲) وسائل جلد ۱ ص ۱۰۴ حدیث ۹.

(۳) الراوية المزادة من ثلاثة جلود فيها الماء (المنجد) یعنی راویه ظرف آبی است که از سه پوست بهم دوخته درست می‌شود.

اولاً؟ قال: نَعِم قال: تَوْضُّاً مِنَ الْجَانِبِ الْآخِرِ، إِلَّا أَنْ يَغْلِبَ الْمَاءُ الرِّيحُ... وَكَلَّمَا غَلَبَ كَثْرَةُ الْمَاءِ فَهُوَ طَاهِرٌ»^(۱)
تو آمده‌ای سؤال کنی از آب گودال که در یک جانب آن جیفه است آیا با این آب وضوء بگیرم یا نه؟ گفتیم: آری، فرمود: از جانب دیگر آب وضوء بگیر مگر بوی بد جیفه بر همه آب غلبه کرده باشد... و در هر موردی که زیادی آب بر نجاست غالب باشد آب پاک است.

در این حدیث قانون غلبه آب بر نجاست و غلبه نجاست بر آب، هر دو با هم ذکر شده است.

۸- حدیث هشام بن سالم از امام صادق(ع) که می‌گوید:

«أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ السَّطْحِ يَبَالُ عَلَيْهِ فَتَصِيْبُهُ السَّمَاءُ فَيَكْفُ فَيَصِيْبُ الثُّوبَ؟ فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ، مَا أَصَابَهُ مِنَ الْمَاءِ أَكْثَرُ»^(۲)

هشام از امام سؤال کرد: بامی است که روی آن ادرار می‌کنند سپس باران روی همانجا که ادرار می‌کنند می‌بارد و در عمق ساختمان فرو می‌رود و از سقف آن چکه می‌کند حکمش چیست؟ امام فرمود: مانعی ندارد زیرا آن مقدار آبی که روی محل ادرار می‌بارد و در سقف فرو می‌رود و چکه می‌کند بیشتر از مقدار ادراری است که روی بام باقی مانده و باران روی آن باریده و آتراشسته است.

این حدیث قانون غلبه آب بر نجاست را گوشزد می‌کند و می‌گوید: چون مقدار بارانی که روی محل ادرار باریده است بیشتر از ادرار باقیمانده روی بام است از این

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۱۹ حدیث ۱۱.

(۲) وسائل جلد ۱ ص ۱۰۸ حدیث ۱.

رو آب باران بر اندک ادرار باقیمانده غلبه می‌کند و آنرا مستهلک می‌سازد بدین علّت آبی که چگّه می‌کند پاک است.

۹- حدیث محمد بن نعمان احوّل از امام صادق(ع) که می‌گوید:

«دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)... فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ الرَّجُلُ

يَسْتَنْجِي فَيَقَعُ ثَوْبَهُ فِي الْمَاءِ الَّذِي يَسْتَنْجِي بِهِ؟ فَقَالَ: لَا بَأْسَ

بِهِ فَسَكَتَ، فَقَالَ: أَوْ تَدْرِي لِمَ صَارَ لِأَبَائِنَا بِهِ؟ قُلْتُ: لَا وَاللَّهِ

فَقَالَ: إِنَّ الْمَاءَ أَكْثَرَ مِنَ الْقَدْرِ»^(۱)

وارد شدم بر امام صادق (ع)... پس گفتم: فدایت شوم،

شخصی، استنجاء می‌کند جامه‌اش می‌افتد در آب استنجاء

حکمش چیست؟ امام فرمود: مانعی ندارد، امام ساکت شد

و سپس فرمود: میدانی چرا مانعی ندارد؟ گفتم: نه والله،

فرمود: بدین علّت که آب استعمال شده در استنجاء بیشتر

از ادراری است که آب روی آن ریخته و شسته می‌شود.

این حدیث قانون غلبه آب بر نجاست را بیان می‌کند و می‌گوید: چون آبی که در

استنجاء استعمال می‌شود از یک قطره دو قطره ادراری که با آن آب شسته می‌شود

بیشتر است از این رو این آب بر اندک ادرار موجود غلبه می‌کند و آنرا مستهلک

می‌سازد و بدین سبب پاک است و جامه‌ای که در آن می‌افتد نجس نمی‌شود.

اینها بعضی از روایاتی است که قانون غلبه آب بر نجاست یا قانون غلبه نجاست

بر آب و یا هر دو را توضیح می‌دهد.

فقیهی که اجتهاد باز دارد و ملاک حکم را راهنمای اجتهاد می‌داند از این روایات

مطالب ذیل را استنباط می‌کند:

(۱) علل السرائع صدوق ص ۲۸۷ باب ۲۰۷ حدیث ۱ و وسائل جلد ۱ ص ۱۶۱ حدیث ۲ نفل از علل السرائع.

مطلب ۱:

هر جا که آب بر نجاست غلبه کند عَلت نجس نشدن آب یک امر تکوینی است زیرا آبی که بر نجاست غلبه می‌کند تکویناً از فاسد شدن مصون می‌ماند و آلودگی آن از حدّ مجاز بیشتر نیست و بدین سبب نجس نمی‌شود و اجتناب از آن لازم نیست و طهارت چنین آبی عینیت خارجی دارد.

مطلب ۲:

هر جا که نجاست بر آب غلبه کند نیز عَلت نجس شدن آب یک امر تکوینی است زیرا اگر نجاست بر آب غلبه کند آب تکویناً فاسد می‌شود و آلودگی آن بیشتر از حدّ مجاز است و بدین سبب نجس می‌شود، نجس به معنای لغوی آن یعنی پلید که پلیدی آن عینیت خارجی دارد و برای رعایت نظافت و بهداشت اجتناب از آن لازم است.

مطلب ۳:

آنجا که آب بر نجاست غلبه می‌کند و نیز آنجا که نجاست بر آب غلبه می‌کند چون عَلت تکوینی و ملاک حکم موجود است تعبّد در بین نیست بلکه وجود و عدم حکم تابع وجود و عدم ملاک است یعنی آبی که بر نجاست غلبه کرده و سالم مانده است به عَلت سالم و بهداشتی بودن که یک امر تکوینی است استعمالش جایز است نه به دلیل تعبّد و نیز آبی که مغلوب نجاست شده و فاسد گشته است به عَلت فاسد بودن که یک امر تکوینی است اجتناب از آن لازم است نه به دلیل تعبّد، در حدیث ۸ و ۹ که مربوط به آب باران و آب استنجا بود برای پاک بودن بارانی که بر محلّ ادرار می‌بارد و نیز برای پاک بودن آب استنجا عَلت تکوینی بیان شده است یعنی بیشتر بودن آب باران و آب استنجا نسبت به اندک ادرار موجود که در

نتیجه، این آب بیشتر ادرار کم را مغلوب و مستهلک می‌کند و اگر پاکی آب باران یاد شده و آب استنجااء مبنی بر تعبّد بود ذکر علّت تکوینی برای آن معنی نداشت، بنابراین باید گفت: در مسأله طهارت و نجاست آب تعبّد راه ندارد.

مطلب ۴:

چون غلبه آب بر نجاست علّت تکوینی طهارت آبست از این رو آب کمتر از کُرّ با آب کُرّ در این حکم یکسان خواهد بود زیرا وجود و عدم طهارت آب تابع وجود و عدم علّت تکوینی آنست و آب کمتر از کُرّ نیز اگر بر نجاست غلبه داشته باشد علّت تکوینی طهارت در آن موجود است پس طبعاً طهارت که معلول آنست برای آب حاصل خواهد بود، بدیهی است طهارت یعنی پاکیزگی نیز خود یک امر تکوینی است که عینیت خارجی دارد و هرگز یک حکم وضعی و قراردادی نیست که فقط در عالم ذهن و اعتبار وجود داشته باشد.

مطلب ۵:

از حدیث ۸ و ۹ که مربوط به آب باران و آب استنجااء بود معلوم می‌شود پاک بودن آب بارانی که روی بام آلوده به ادرار می‌بارد و نیز پاک بودن آب استنجااء طبق قانون غلبه آب بر نجاست است که قانون عمومی برای همه آب‌هاست زیرا در این دو حدیث با عبارت «مَا أَصَابَهُ مِنَ الْمَاءِ أَكْثَرَ» و «أَنَّ الْمَاءَ أَكْثَرَ مِنَ الْقَدْرِ» بیشتر بودن آب باران و آب استنجااء نسبت به ادرار موجود علّت پاک بودن این دو آب معرفی شده است که آب بیشتر طبعاً بر ادرار اندک غلبه می‌کند، بنابراین در مورد آب باران و آب استنجااء، استثناء و قانون اختصاصی بر مبنای تعبّد وجود ندارد که طهارت این دو آب را بر خلاف عمومات و اطلاقات ادله تعبّداً ثابت کند بلکه در مورد این دو آب نیز قانون غلبه آب بر نجاست حاکم است.

مطلب ۶:

از حدیث ۸ و ۹ که مربوط به آب باران و آب استنجاء بود معلوم می شود آب قلیل یعنی کمتر از کُرّ اگر بر نجاست غلبه داشته باشد به صرف ملاقات با نجاست نجس نمی شود زیرا آب باران مذکور در حدیث و آب استنجاء هر دو قلیل اند و اگر آب قلیل به محض ملاقات با نجاست نجس شود در این صورت آب باران و آب استنجاء در برخورد با ادرار موجود در محل نجس می شوند و محل آلوده به ادرار را پاک نمی کنند و اگر چنین باشد استنجاء با آب قلیل هرگز محل را پاک نخواهد کرد و معلوم است که هیچ فقیهی نمی تواند به این مطلب ملتزم شود.

مطلب ۷:

عباراتی از قبیل

«كُلَّمَا غَلَبَ الْمَاءُ عَلَى رِيحِ الْجَيْفَةِ فَتَوَضَّأَ...» و «إِنْ تَغَيَّرَ الْمَاءُ فَلَا تَتَوَضَّأَ...» و «إِنْ كَانَ الْمَاءُ قَاهِرًا لَا يُوجِدُ مِنْهُ الرِّيحُ فَتَوَضَّأَ...» و «إِذَا كَانَ التُّنُّ الْغَالِبَ عَلَى الْمَاءِ فَلَا تَتَوَضَّأَ...» و «كُلَّمَا غَلَبَ كَثْرَةُ الْمَاءِ فَهُوَ طَاهِرٌ»

که در روایات سابق بود و قانون غلبه را در طرف آب و در طرف نجاست گوشزد می کرد نظر به نوع خاصی از آب ندارد بلکه قانون غلبه آب بر نجاست و غلبه نجاست بر آب را در رابطه با مطلق آب توضیح می دهد و می خواهد بگوید: غلبه چه در جانب آب باشد و چه در جانب نجاست، یک واقعیت تکوینی است که اثر طبیعی خود را دارد یعنی اگر غلبه در جانب آب رخ دهد چه کمتر از کُرّ باشد و چه به مقدار کُرّ و چه بیشتر از کُرّ چنین آبی طبعاً نجاست را مغلوب و مستهلک می کند و اثر طبیعی آن اینست که این آب فاسد نمی شود و آبی که در بر خورد با نجاست فاسد نشود درصد آلودگیش از حدّ مجاز بیشتر نیست و حکم شرعی و بهداشتی آن

جواز استعمال است، و اگر غلبه در جانب نجاست باشد طبعاً آبی که مغلوب نجاست می شود فاسد خواهد شد و حکم شرعی و بهداشتی آب فاسد لزوم اجتناب از آنست.

کلمه «ماء» در این روایات، اطلاق دارد و شامل همه اقسام آب می شود و قانون غلبه در جانب آب که این روایات گوشزد کرده برای جنس و طبیعت آب ثابت شده است، مقدار آب کم باشد یا زیاد و ظرف و محل آب هر چه باشد، چاه یا نهـر، حوض یا گودال، کوزه یا دریا فرقی ندارد زیرا وصف غلبه مربوط به جنس آبست و چون غلبه وصفی است تکوینی در هر آبی تحقق یابد اثر تکوینی خود را دارد، چنانکه وصف غلبه در جانب نجاست نیز مربوط به جنس نجاست است و مقدار و ظرف آن هر چه باشد فرق نمی کند.

از بیان فوق روشن شد که لفظ «ماء» در این روایات به اطلاق خود باقی است و شامل آب کُرّ و کمتر از کُرّ می شود و بنابراین، آب کمتر از کُرّ نیز اگر در برخورد با نجاست بر نجاست غلبه کند پاک است و این حکم اختصاص به آب کُرّ ندارد پس اگر یک قطره آب متنجّس که فرضاً یک گرم است در ده کیلو آب بیفتد چون ده کیلو آب ده هزار برابر یک قطره است بر یک قطره غلبه می کند و نجس نمی شود، اساساً معقول نیست در اسلام که دین فطرت است و باید تشریحش موافق تکوین باشد ده کیلو آب بهداشتی و سالم که هیچگونه تأثیر منفی و غیر بهداشتی ندارد نجس و لازم الاجتناب باشد با این که نجس به معنای پلید و آلوده است و این آب، پلید و آلوده نیست و حدیث محمد بن اسماعیل بن بزیع که قبلاً در محتوای آن بحث شد می گوید: آب اگر فاسد شود نجس است و این آب فاسد نیست بلکه سالم و پاکیزه است پس به حکم حدیث مزبور پاک است.

توجیه صاحب حدائق:

صاحب حدائق رضوان الله علیه چون معتقد است که آب کمتر از کُرّ به محض ملاقات با نجاست نجس می شود اطلاق «ماء» را در این روایات که می گوید: اگر آب

بر نجاست غلبه کند نجس نمی شود حمل کرده است بر مواردی که آب به قدر کُرّ و بیشتر باشد، او می گوید: «چون در بعضی از این روایات لفظ «غدیر» و «حوض» آمده و معمولاً ظرفیت غدیر و حوض به قدر کُرّ و بیشتر است از این رو بقیه روایات را که لفظ «غدیر» و «حوض» ندارد باید حمل کنیم بر مواردی که آب به قدر کُرّ و بیشتر باشد بنابراین فقط آب کُرّ و بیشتر از کُرّ است که اگر در برخورد با نجاست بر نجاست غلبه کند نجس نمی شود ولی آب کمتر از کُرّ در برخورد با نجاست اگر بر نجاست غلبه هم بکند نجس می شود»^(۱)

ولی نظر صاحب حدائق قابل قبول نیست به چند دلیل:

دلیل اول»

این که در هیچیک از روایاتی که قبلاً ذکر شده و حاوی قانون غلبه آب بر نجاست بود ذکری از کُرّ نشده و طهارت آبی که بر نجاست غلبه می کند در این روایات مشروط نشده است به این که آب به قدر کُرّ و بیشتر باشد بنابراین حمل کردن اطلاق «ماء» را در این روایات بر مواردی که آب به قدر کُرّ و بیشتر باشد وجه مقبولی ندارد.

دلیل دوم»

این که غدیر و حوض که در بعضی از این روایات در سؤال راوی آمده است همیشه به قدر کُرّ و بیشتر ظرفیت ندارد بلکه ظرفیت غدیر و حوض گاهی به قدر کُرّ و گاهی کمتر از کُرّ و گاهی بیشتر است و این ادعا صحیح نیست که غدیر و حوض همیشه به قدر کُرّ و بیشتر از کُرّ ظرفیت دارد.

دلیل سوم»

این که در این روایات علت نجس نشدن آب غلبه آب بر نجاست معرفی شده است نه کُرّ بودن آب، اگر علت نجس نشدن آبی که بر نجاست غلبه می کند کُرّ بودن آب بود باید در این روایات چنین آمده باشد که چون آبهای مورد سؤال به قدر کُرّ و بیشتر است به علت کُرّ بودن نجس نمی شود ولی چنین نیست بلکه در این روایات

(۱) حدائق جلد ۱ ص ۲۹۵ تا ۲۹۷.

آمده است که اگر آب بر نجاست غلبه کند نجس نمی شود یعنی عُلّت نجس نشدن آن غلبه بر نجاست است، غلبه کردن آب بر نجاست یک امر تکوینی است که اثر تکوینی آن فاسد نشدن و سالم ماندن آب است و پاک بودن آب یعنی همین، بنابراین پاک بودن آب یک واقعیت تکوینی است نه یک حکم وضعی و قراردادی که فقط در عالم ذهن و اعتبار وجود داشته باشد، سالم ماندن و فاسد نشدن آب در آب کُرّ باشد یا در کمتر از کُرّ یک حقیقت است، در یک کیلو آب حاصل شود یا در هزار کیلو فرقی ندارد همانطور که وصف تر بودن برای آب یک حقیقت و یک وصف واقعی است و در یک کیلو آب و هزار کیلو فرقی ندارد.

از آنچه گذشت روشن شد که لفظ «ماء» در روایات سابق اطلاق دارد و شامل آب کمتر از کُرّ نیز می شود و بنابراین آب کمتر از کُرّ هم اگر در برخورد با نجاست بر نجاست غلبه کند پاک است و در این حکم با آب کُرّ فرقی ندارد.

یادآوری می شود که روایات مربوط به کُرّ در یک بحث تفصیلی بررسی خواهد شد که آیا مقصود از کُرّ وزن خاصی است که نه یک گرم کم باشد و نه یک گرم زیاد، و نیز مساحت خاصی است که نه یک میلی متر مکعب کم باشد و نه زیاد و یا مقصود چیز دیگری است و روایات مربوط به کُرّ نه وزن خاصی را بر مبنای تعبّد تعیین می کند و نه مساحت خاصی را خصوصاً که وزن و مساحت مذکور در روایات با هم منطبق نیست زیرا وزن کُرّ بر مبنای قول مشهور یعنی هزار و دویست رطل عراقی از وزن کُرّ بر مبنای مساحت به قول مشهور یعنی ۴۲ و $\frac{7}{8}$ و جب حدود صد و ده کیلو کمتر است؟

قانون کثرت در روایات:

در مسأله طهارت و نجاست آب روایاتی وجود دارد که می گوید: آب اگر کثیر باشد با ملاقات نجاست نجس نمی شود بدون این که مقدار کثیر را از نظر وزن و مساحت تعیین کند، بعضی از این روایات را به منظور بررسی مدلول آنها در اینجا

می آوریم:

۱- حدیث عمّار از امام صادق(ع) که می گوید:

«سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْبُرِّ بَقَعَ فِيهَا زَبِيلٌ عَذْرَةٌ يَا بَسَةَ
أَوْ رَطْبَةً؟ فَقَالَ: لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ فِيهَا مَاءٌ كَثِيرٌ»^(۱)

از امام صادق(ع) پرسیدند از حکم چاهی که یک زنبیل
عذره خشک یا تر در آن می ریزد؟ امام فرمود: مانعی ندارد
به شرط این که در چاه، آب کثیر وجود داشته باشد.

این حدیث کثیر بودن آب چاه را شرط نجس نشدن آب آن دانسته است بدون
اینکه اندازه کثیر را تعیین کند ولی چون سؤال از یک زنبیل عذره شده است که در
چاه می ریزد طبعاً کثیر بودن آب چاه نسبت به یک زنبیل عذره مقصود بوده است،
بنابراین «کثیر» در این حدیث یک مقدار نسبی است و نسبت به مقدار نجاستی که با
آن برخورد می کند سنجیده شده ولی مقدار دقیق آن تعیین نشده است و باید گفت:
حدّ اقل کثیر مقداری است که مغلوب نجاست نشود و رنگ و بو و مزه آن تغییر
نکند.

۲- حدیث علی بن جعفر از امام موسی بن جعفر(ع) که می گوید

«سُئِلَتْهُ عَنِ الدَّجَاجَةِ وَ الْحَمَامَةِ وَ اشْبَاهِهَا تَطَأُ الْعَذْرَةَ ثُمَّ
تَدْخُلُ فِي الْمَاءِ يُتَوَضَّأُ مِنْهُ لِلصَّلَاةِ؟ قَالَ: لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْمَاءُ
كَثِيراً قَدْرَ كُرٍّ مِنْ مَاءٍ»^(۲)

از امام سؤال کردم از مرغ و کبوتر و مانند آندو که پا روی
عذره می گذارد سپس داخل آب می شود آیا با این آب
می توان وضوء گرفت برای نماز؟ فرمود: نمی توان با این آب
وضوء گرفت مگر اینکه مقدار آب کثیر باشد به اندازه کُرّ آب.

(۱) وسائل ۱ ص ۱۲۸ حدیث ۱۵.

(۲) وسائل ۱ ص ۱۱۷ حدیث ۴.

این حدیث هم کثیر بودن را شرط نجس نشدن آب با ملاقات نجاست دانسته و حدّ اقل کثیر را به قدر کُرّ تعیین کرده ولی مقدار کُرّ را مشخص نکرده است.

۳- حدیث زرارة از امام محمد باقر(ع) که در ذیل آن می‌گوید:

«إِذَا كَانَ الْمَاءُ أَكْثَرَ مِنْ رَاوِيَةٍ لَمْ يَنْجَسْهُ شَيْءٌ تَفَسَّخَ فِيهِ أَوْلَمَ

يَتَفَسَّخُ إِلَّا أَنْ يَجِيءَ لَهُ رِيحٌ تَغْلِبُ عَلَى رِيحِ الْمَاءِ»^(۱)

امام فرمود: اگر آب، بیشتر از راویه باشد مرده حیوانی مانند

موش آنرا نجس نمی‌کند چه متلاشی شود و چه نشود مگر

این که بوی جیفه بر بوی آب غلبه کند.

این حدیث در تهذیب جزء اخیر حدیثی است که در آن سؤال می‌شود از حکم راویه آبی که موش مرده در آن افتاده است.

در این حدیث لفظ «اکثر» به کار برده شده و بیشتر بودن آب را از آب راویه شرط نجس نشدن آب با ملاقات موش مرده متلاشی شده دانسته است، راویه ظرف آبی است که از سه جلد به هم دوخته درست می‌شود (المنجد) و چون جلدهای حیوانات کوچک و بزرگ دارد طبعاً ظرفیت راویه‌ها یکسان نیست، بنابراین، اکثر از راویه بودن آب اندازه مشخصی از آب را تعیین نمی‌کند بلکه اشاره به یک اندازه تقریبی دارد.

۴- حدیث ابوبصیر از امام صادق(ع) که ضمن آن می‌گوید:

«...وَلَا يَشْرَبُ سَوْراً الْكَلْبُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَوْضاً كَبِيراً

يُسْتَقَى مِنْهُ»^(۲)

امام فرمود: نوشیدن از باقیمانده آبی که سگ از آن خورده

است جایز نیست مگر این که آب در حوض بزرگی باشد که

مردم از آب آن بر می‌دارند.

(۱) وسائل ۱ ص ۱۰۴ حدیث ۹ و تهذیب جلد ۱ ص ۴۱۲ حدیث ۱۷ طبع نجف.

(۲) وسائل ۱ ص ۱۶۳ حدیث ۷.

در این حدیث بزرگی حوض مطرح شده است که لازمه آن کثیر بودن آب حوض است بنابراین باید حدیث مزبور را از حدیث‌هایی شمرد که کثیر بودن آب را شرط نجس نشدن آب در برخورد با زبان سگ دانسته ولی اندازه این آب کثیر را تعیین نکرده است، از این رو طبعاً کبیر بودن حوض و کثیر بودن آب آن نسبی و تقریبی خواهد بود و باید گفت: حداقل آن مقداری است که مغلوب آلودگی زبان سگ نشود بلکه آنرا مغلوب و مستهلک کند.

۵- حدیث شهاب بن عبدربه از امام صادق(ع) که در ذیل آن فرمود:

«كَلِمًا غَلَبَ كَثْرَةُ الْمَاءِ فَهُوَ طَاهِرٌ»^(۱)

در هر موردی که زیادی آب سبب غلبه آب بر نجاست شود آن آب پاک است.

این حدیث قبلاً در حدیث‌های حاوی قانون غلبه آب بر نجاست به شماره ۷ ذکر شد ولی چون لفظ «کثرت» در آن بود آنرا در ردیف حدیث‌های حاوی قانون کثرت نیز آوردیم.

در اینجا ذکر چند نکته در رابطه با قانون کثرت لازم است:

نکته اول»

چون در این روایات مقدار کثیر تعیین نشده است طبعاً مقصود، کثرت آب به طور نسبی بوده است یعنی کثرت آب باید نسبت به نجاستی که با آن برخورد می‌کند سنجیده شود زیرا مقدار نجاستی که با آب برخورد می‌کند کم و زیاد دارد و نمی‌توان برای آن اندازه خاصی تعیین کرد بنابراین اگر مقدار نجاست یک زنبیل عذره است چنانکه در حدیث ۱ بود کثرت آب باید نسبت به آن سنجیده شود و اگر نجاست، عذره کمی است که به پای مرغ و کبوتر می‌چسبد چنانکه در حدیث ۲ بود باز کثرت آب باید نسبت به آن سنجیده شود یعنی آب به قدری باشد که مغلوب

(۱) وسائل ۱ ص ۱۱۹ حدیث ۱۱.

نجاست اندک پای کبوتر نشود، و اگر نجاست، مرده حیوانی مانند موش است چنانکه در حدیث ۳ بود باید آب بیشتر از راویه باشد تا مغلوب آلودگی مرده موش نشود و بوی آنرا نگیرد، و اگر نجاست آلودگی زبان سگ است چنانکه در حدیث ۴ بود باید کثرت آب به اندازه آب حوض بزرگ باشد و خلاصه چون کثیر و قلیل هر دو نسبی اند کثرت آب را باید نسبت به مقدار نجاست سنجید که اگر آب مغلوب نجاست نشود پاک است و نسبت به آن نجاست، کثیر محسوب می شود، چند سطر پیش در حدیث ۵ خواندیم که «كَلَّمَا غَلَبَ كَثْرَةُ الْمَاءِ فَهُوَ طَاهِرٌ» در این حدیث کثرت آب نسبت به مقدار نجاستی که با آن برخورد می کند سنجیده شده و نشانه کثیر بودن آب را غالب شدن آب بر نجاست معرفی کرده است، و در حدیث ۸ خواندیم که کثیر بودن آب باران را نسبت به باقیمانده ادرار روی بام سنجیده و گفته بود: «مَا أَضَابَهُ مِنَ الْمَاءِ أَكْثَرَ» یعنی مثلاً ده لیتر بارانی که روی بام باریده از اندک ادرار باقیمانده روی بام بیشتر است، بنابراین، آب باران مذکور در این حدیث مصداقی از آب کثیر است، و نیز در حدیث ۹ دیدیم که آب استنجاء را نسبت به یک قطره ادرار باقیمانده سنجیده و گفته بود: «إِنَّ الْمَاءَ أَكْثَرُ مِنَ الْقَدْرِ» یعنی مثلاً نیم لیتر آب استنجاء بیشتر از یک قطره ادرار باقیمانده در محل است پس آب استنجاء نیز چون بر ادرار موجود غلبه می کند مصداقی از آب کثیر محسوب می شود.

از آنچه گذشت روشن شد که قانون کثرت مذکور در این روایات باید نسبت به مقدار نجاستی که با آب برخورد می کند سنجیده شود و نمی توان برای آب کثیر اندازه مشخصی تعیین کرد و به همین علت در این روایات اندازه مشخصی برای آن ذکر نشده است.

نکته دوم»

رابطه قانون کثرت آب با قانون غلبه آب بر نجاست که قبلاً ذکر شد رابطه علت و معلول است یعنی کثرت آب علت غلبه آب بر نجاست محسوب می شود و حدیث «كَلَّمَا غَلَبَ كَثْرَةُ الْمَاءِ فَهُوَ طَاهِرٌ» صریحاً کثرت آب را علت غلبه بر نجاست دانسته و

می خواهد بگوید: کثرت آب که یک واقعیت تکوینی است و عینیت خارجی دارد علت تکوینی غلبه آب بر نجاست است که این غلبه نیز یک واقعیت تکوینی است و عینیت خارجی دارد.

بنابراین در قانون کثرت آب و قانون غلبه آب بر نجاست که محتوای دو دسته روایت بود سخن از واقعیت‌های طبیعی و تکوینی است نه از احکام وضعی و قراردادی و باید گفت: در این مباحث، نظافت و بهداشت و سلامت محیط زیست مطرح است نه جعل احکام وضعی بر مبنای تعبّد و اساساً در مسائل مربوط به نظافت و بهداشت باید علل طبیعی نظافت و بهداشت شناخته شود و بر مبنای آن عمل گردد و نباید در اینگونه مسائل تعبّد را اصل قرار داد زیرا آبی که از نظر طبیعی، پاکیزه و بهداشتی است نمی توان گفت تعبّداً آلوده و پلید است و متقابلاً آبی که از نظر طبیعی آلوده و غیر بهداشتی باشد نمی توان گفت: تعبّداً پاکیزه و بهداشتی است و به همین علت، روایات مربوط به طهارت و نجاست آب علل طبیعی را گوشزد می کند و از فاسد شدن آب و تغییر بو و مزه و رنگ آن و نیز از فاسد نشدن آب و غلبه آب بر نجاست سخن می گوید و معلوم است که هر جا سخن از علل طبیعی باشد نمی توان از تعبّد سخن گفت.

نکته سوّم»

علامه مجلسی نسبی بودن کثرت آب را در مقایسه با نجاستی که با آن برخورد می کند مطرح کرده است، او در آغاز حدیثی را از تهذیب شیخ طوسی بدین صورت می آورد:

«عن زرارة عن ابي جعفر (ع) قال: قلت له: راوية من ماءٍ
سَقَطَتْ فِيهِ فَاَرَةٌ اَوْ جُرْذًا وَّ صَعُوَّةٌ مَيْتَةٌ؟ قال: اِذَا تَفَسَّخَ فِيهَا
فَلَا تَشْرَبْ مِنْ مَائِهَا وَلَا تَتَوَضَّأْ وَصُبَّهَا وَّ اِنْ كَانَ غَيْرَ مَتَفَسِّخٍ
فَأَشْرَبْ مِنْهُ وَ تَوَضَّأْ وَ اطْرَحِ الْمَيْتَةَ اِذَا اَخْرَجْتَهَا طَرِيَّةً وَ
كَذَلِكَ الْجُرَّةُ وَ حَبُّ الْمَاءِ وَ الْقَرْبَةُ وَ اشْبَاهُ ذَلِكَ مِنْ اَوْعِيَةٍ

الماء، قال: و قال ابو جعفر: اذا كان اكثر من راوية لم ينجسه
شيء تفسخ فيه او لم يتفسخ الا ان يجيء له ريح تغلب على ريح
الماء.»

«زراره گفت: از امام باقر پرسیدم اگر موش خانگی یا
صحرايي یا گنجشک مرده در راویة آب بیفتد، حکمش
چیست؟»

فرمود: اگر حیوان مرده در راویة^(۱) آب متلاشی شده باشد
از آب آن نیاشام و از آن وضوء نگیر و آنرا بریز و اگر
متلاشی نشده باشد از آن بیاشام و وضوء بگیر و حیوان
مرده را که تازه است دور بینداز و حکم جرّه^(۲) و حبّ آب
و مشک و مانند آنها نیز چنین است زراره گفت: و نیز امام
فرمود: هرگاه آب بیشتر از «راویة» باشد چیزی از این
حیوانات مرده آنرا نجس نمی‌کند چه متلاشی شده باشد و
چه نشده باشد مگر این که بوی حیفة بر بوی آب
غالب شود.

علامه مجلسی پس از نقل حدیث فوق و اشاره به این مطلب که این حدیث
دلالت دارد بر عدم تنجس آب قلیل به صرف برخورد با نجاست و پس از بیانات
دیگری در این زمینه می‌فرماید:

«او يقال: تختلف الكثرة المعتبرة في عدم انفعال الماء بحسب
اختلاف مقادير النجاسات الواردة عليه»^(۳)

ممکن است گفته شود کثرتی که شرط نجس نشدن آب به محض برخورد با

(۱) راویة ظرف آبی است که از سه جلد بهم دوخته درست می‌شود (المنجد).

(۲) جرّه ظرفی است از خزف دارای دو دسته و دهن گشاد و شکم بزرگ (المنجد).

(۳) مرآت العقول ج ۱۳ ص ۱۰.

نجاست است باید نسبت به کمی یا زیادی نجاستی که با آب برخورد می‌کند سنجیده شود.

این سخن علامه مجلسی حق است و با قانون غلبه و قانون کثرت که در روایات بود منطبق است زیرا قانون غلبه این بود که اگر آب بر نجاست غلبه کند پاک است و اگر نجاست بر آب غلبه کند نجس است و قانون کثرت این بود که اگر کثرت آب سبب غلبه بر نجاست شود پاک است و ناگفته پیداست که اگر آب نسبت به نجاستی که با آب برخورد می‌کند زیاد باشد بر آن غلبه می‌کند و اگر کم باشد مغلوب نجاست می‌شود و این معنای نسبی بودن کثرت آب در مقایسه با نجاست است که محتوای سخن علامه مجلسی بود، علاوه بر این، سخن وی با تکوین نیز منطبق است زیرا آبی که مغلوب نجاست شود اگر چه بیش از کُر باشد تکویناً آلوده و پلید است و طبعاً اجتناب از آن لازم، و متقابلاً آبی که بر نجاست غلبه کند اگر چه کمتر از کُر باشد تکویناً فاسد نیست و طبعاً استعمالش جایز خواهد بود ضمناً این که علامه مجلسی می‌گوید: روایت مزبور دلالت دارد بر عدم تنجس آب قلیل به محض برخورد با نجاست حق می‌گوید زیرا آب حُب و جرّ و مشک که در حدیث آمده معمولاً کمتر از کُر است خصوصاً مشک که آن را افراد متعارف که پهلوان نیستند به دوش می‌گرفته‌اند و اگر آب آن به قدر کُر باشد نمی‌توانند آنرا حمل کنند زیرا وزن آب کُر به قول مشهور بیش از سیصد و هشتاد کیلوگرم است (توضیح المسائل امام خمینی مسأله ۱۶) و چنین وزنی را فقط وزنه‌برداران قهرمان برای چند ثانیه می‌توانند از زمین بلند کنند.

یک نکته ظریف:

قبلاً روشن شد که به حکم قانون غلبه، اگر آب مغلوب نجاست گردد نجس می‌شود، در اینجا باید به این نکته توجه شود که اگر می‌گوییم: آبی که مغلوب نجاست شود نجس است به معنای این نیست که ذرات چنین آبی تغییر ماهیت

می دهند و تبدیل به نجس می شوند بلکه به معنای اینست که چون نجاست بر آب غلبه دارد طبعاً نمی توان از ذرات سالم و بهداشتی آب که با نجاست مخلوط شده اند استفاده کرد و این مجموعه مخلوط در این حال پلید است و به تعبیر دقیق تر: این مجموعه ای است از پلید و غیر پلید که چون پلید بر غیر پلید غلبه دارد در این حال، سالم و بهداشتی نیست و باید از آن اجتناب شود، ولی باید دانست که ذرات خالص آب با ذرات نجاست تداخل نمی کنند و با هم یکی نمی شوند زیرا تداخل اجسام محال است بنابراین در چنین حالتی که ذرات سالم آب با ذرات نجاست مخلوط شده اند ذرات آب با ذرات نجاست در کنار هم قرار گرفته اند ولی در هم ادغام نشده اند و اگر ممکن بود از ذرات سالم آب استفاده شود مانعی نداشت و به عبارت دیگر: ذرات آب که ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن اند در همان حال که با ذرات نجاست مخلوط و در کنار آنها قرار دارند ذاتاً پاک هستند و دلیلی نداریم که ذرات سالم و بهداشتی آب چون در کنار ذرات نجاست قرار می گیرند ذاتاً نجس می شوند بلکه باید گفت: در این حال نیز به طهارت خود باقی هستند یعنی ذرات خالص آب اگر هر یک به تنهایی لحاظ شوند مغلوب نجاست نشده و آلوده و پلید نیستند و پاکی یعنی همین عدم پلیدی نهایت این که چون فرضاً مجموعه ای مخلوط از آب و نجاست وجود دارد که نجاست بر آب غالب است این مجموعه مخلوط پلید و غیر بهداشتی است و در این حال نمی توان از ذرات سالم و بهداشتی آب که در این مجموعه وجود دارد استفاده کرد، روی این مبنا اگر بتوان ذرات آب را جدا کرد پاک خواهد بود یعنی آبی که تصفیه و بازیابی می شود به همان حالت اولیه اش باز می گردد و سالم و بهداشتی است و در نتیجه چنین آبی که قبلاً ذرات آن با نجاست هم نشین بوده و اکنون تصفیه و جدا شده اند پاک و سالم و برای استفاده در طهارت و شرب بلا مانع است. می گویند: در ژاپن آب فاضلاب ها را تصفیه و بازیابی می کنند و از آن آب سالم و بهداشتی به دست می آید، معلوم است که این آب بازیابی شده همان ذرات سالم آب است که قبلاً با ذرات نجاست مخلوط بوده

یعنی در کنار آنها قرار داشته و اکنون جدا و تصفیه شده و مجموعه ذرات سالم آب یکجا جمع گشته و مخزن‌های آب را پر کرده است، قبلاً نیز روشن شد که آب قلیل با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود^(۱) پس این ذرات سالم آب که قبلاً با ذرات نجاست ملاقات کرده‌اند نجس نشده‌اند چون نه در ذرات نجاست ادغام شده و نه تغییر ماهیت داده‌اند بنابراین آب سالمی که از فاضلاب بوسیله کارخانه، تصفیه و بازیابی می‌شود پاک است و این نظیر آب برفهائی است که در انبارهای برف کوهستانها با فضله‌های حیوانات وحشی ملاقات می‌کند و به همراه مقداری از شیرۀ نجاست به زمین فرو می‌رود و بطور طبیعی تصفیه می‌شود و از چشمه‌ها بیرون می‌آید، این تصفیه طبیعی با تصفیه به وسیله کارخانه فرقی ندارد. اگر ده منطقه برفی باشد که در هر منطقه ای فضله‌های خرس و پلنگ وجود دارد و برف‌های این مناطق که آب می‌شود و به صورت آبهای قلیل در می‌آید با این نجاسات برخورد کند و به زمین فرو رود و به طور طبیعی تصفیه شود و از ده چشمه بیرون آید و آبهای چشمه‌ها که سالم و بهداشتی است در استخری جمع شود طبعاً آب استخر پاک خواهد بود، و اگر گفته شود: آب قلیل با ملاقات نجاست نجس می‌شود لازم می‌آید آب استخر مفروض نجس باشد که هیچ فقهی نمی‌تواند به آن ملتزم شود، تصفیه آب با کارخانه شبیه این تصفیه طبیعی است.

تنفر ناشی از قوه واهمه:

ممکن است بعضی از افراد که این مطلب را می‌خوانند در خود احساس تنفر کنند و بگویند: چگونه ممکن است آب بازیابی شده از فاضلاب پاک و قابل شرب باشد با این که آلوده به انواع پلیدیها بوده است؟ چنانکه اگر کسی بشنود که قرآن می‌گوید: شیر گاو و گوسفند از میان سرگین و خون بیرون می‌آید (سوره نخل ۶۶) ممکن است با خود بگوید: چگونه ممکن است مایعی که از میان سرگین و خون

(۱) توضیح بیشتری درباره این مسأله به هنگام بحث درباره اخبار کُر خواهد آمد.

بیرون می آید قابل شرب باشد؟

ولی باید دانست که این احساس تنفر یک حالت عاطفی ناشی از قوه واهمه است که اگر انسان خود را از آن خلاص نکند و به حکم عقل برنگردد ممکن است او را وادار به عکس العمل منفی کند چنانکه می گویند: کشاورزی در مزرعه ارباب خود خیار سبز بسیار خوبی عمل آورد و هنگامی که ارباب به مزرعه آمد از آن خیار نزد او آورد، ارباب از این خیار بسیار مرغوب خیلی خوشش آمد با میل فراوان از آن خورد و ضمن خوردن مکرر می گفت: به به چه خیار خوبی! و کشاورز را تحسین و تشویق می کرد، پس از فراغت از خوردن خیار از کشاورز پرسید: چه کردی که این خیار به این خوبی را عمل آوردی؟ گفت: به این خیارها کود انسانی دادم گفت: کود انسانی چیست؟ جواب داد: کود انسانی از مدفوع انسان درست می شود، ناگهان ارباب برآشفته و با حالت غضب گفت: پدر فلان! تو گه به خوردن من دادی و حیا نکردی؟ باید از مزرعه بیرون بروی و کشاورز بیچاره را اخراج کرد و بدین گونه تحت تأثیر قوه واهمه کاری را که نباید انجام بدهد انجام داد.

در مورد آب بازیابی شده از فاضلاب نیز ممکن است فقهی تحت تأثیر احساس تنفر ناشی از قوه واهمه از فتوی دادن به طهارت چنین آبی خودداری کند و راه رهایی از این حالت عاطفی مولود واهمه به کار انداختن عقل و تجزیه و تحلیل صحیح مطلب بر مبنای اصول علمی است. فقیه در اینجا باید به چند مطلب دقیقاً توجه کند:

مطلب اول این که آب خالص ماده ای است ترکیب یافته از اکسیژن و هیدروژن. مطلب دوم این که وقتی آب مثلاً با آبغوره مخلوط می شود ذرات خالص آب با ذرات آبغوره در هم ادغام نمی شود بلکه در کنار هم قرار می گیرند. مطلب سوم این که ذرات خالص آب در همه مراحل که در حال اختلاط با هر چیزی طی می کنند اصالتشان حفظ می شود و تغییر ماهیت نمی دهند.

مطلب چهارم این که آبی که از فاضلاب بازیابی می شود مجموعه ذرات خالص و سالم آبست که در همه مراحل اختلاط با چیزهای دیگر به حالت اصلی خود باقی

مانده و سلامتشان حفظ شده است و پس از بازیابی روی هم متراکم شده و انبوه آب سالم و بهداشتی را به وجود می‌آورند.

وقتی که فقیه به این مطالب توجه کند اگر تحت تأثیر قوه واهمه حالت تنفر در وی حاصل شده باشد تنفرش زائل شده و به حکم عقل باز می‌گردد و فتویٰ به طهارت آب تصفیه شده از فاضلاب می‌دهد. البته این مسأله مبنی بر قول حق است که آب قلیل با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود و فقط با تغییر نجس می‌شود و این قول فقیه مبتکر ابن ابی عقیل و عالم کبیر فیض کاشانی است و ما آنرا اختیار کردیم. ضمناً آنجا که آب مغلوب نجاست می‌شود و تغییر می‌کند این تغییر مربوط به مجموعه مخلوط از آب و نجاست است که نجاست بر آب غلبه دارد ولی ذرات خالص آب که با ذرات نجس ملاقات کرده‌اند هر یک به تنهایی نه تغییر کرده و نه در ذرات نجس ادغام شده‌اند بلکه هر ذره‌ای که مصداقی از آب قلیل است در همان حال که با ذرات نجس ملاقات کرده پاک و سالم مانده و تراکم این ذرات انبوه آب سالم و بهداشتی را به وجود می‌آورد.

فصل سوم

بحثی دربارهٔ اخبار کُرّ

در این مقال یک بحث تفصیلی دربارهٔ اخبار کُرّ می‌آوریم و همهٔ جوانب این مسأله را بررسی می‌کنیم تا روشن شود که آیا این مطلب مشهور که می‌گویند: اگر آب حتی یک گرم از کُرّ کمتر باشد با ملاقات نجاست نجس می‌شود قابل قبول است یا اینکه در این مسأله حق با فقیه بزرگ ابن ابی عقیل عُمانی^(۱) و همفکران او است که این مطلب را قبول ندارند؟

روایات مربوط به کُرّ سه دسته‌اند، یک دسته مقدار کُرّ را با مساحت تعیین کرده و دستهٔ دوم با وزن و دستهٔ سوم تعبیرات دیگری غیر از مساحت و وزن دارند که تفصیل آنها در ذیل می‌آید:

(۱) حسن بن علی بن ابی عقیل عُمانی از قدمای فقهای شیعه است که علمای رجال او را در حدّ اعلیٰ ستوده‌اند، بحرالعلوم دربارهٔ او می‌فرماید: حال این شیخ جلیل در وثاقت و علم و فضل و کلام و فقه روشن‌تر از آنست که نیازی به بیان داشته باشد، علمای ما خصوصاً محقق و علامهٔ حلّی به نقل فتاویٰ و ضبط اقوال او اعتناء و توجه فراوان دارند، او اولین عالمی است که فقه را مهذب کرد و اجتهاد و نظر را به کار برد و در ابتدای غیبت کُبری باب بحث از اصول و فروع را گشود فتق‌البحث عن الاصول و الفروع، او از مشایخ استاد شیخ مفید جعفر بن محمد بن قولویه است. (رجال بحرالعلوم جلد ۲ ص ۲۲۰ چاپ نجف مطبقة الآداب).

بنابراین ابن ابی عقیل هم طبقهٔ کلینی صاحب کافی است چون کلینی نیز از مشایخ جعفر بن محمد بن قولویه است.

تعیین کُرِّ با مساحت:

روایاتی که مقدار کُرِّ را با مساحت تعیین کرده‌اند مختلف و دارای اندازه‌های متفاوت‌اند بدین شرح:

۱- روایت اسماعیل بن جابر

قال: قلت لابی عبدالله (ع) الماء الّذی لاینجسه شیء؟ قال:

ذراعان عمقه فی ذراعٍ و شبرٍ و سَعُه (سعتَه) (۱)

اسماعیل بن جابر می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: آبی

که چیزی آنرا نجس نمی‌کند کدام است؟ فرمود: آبی است

که دو ذراع عمق آن باشد و یک ذراع و یک وجب

وسعت آن.

باید دانست که مقصود از وسعت آب هم طول است و هم عرض و ذراع که از آرنج دست تا سر انگشتان است دو وجب محسوب می‌شود و در این روایت عمق آب چهار وجب محسوب شده و هر کدام از طول و عرض آن سه وجب که حاصل ضرب مجموع ۳۶ وجب می‌شود.

۲- مرسله صدوق در کتاب مجالس (= امالی)

قال: ورؤی أنّ الکُرَّ هو مایکون ثلاثة اشبار طولاً فی ثلاثة

اشبار عرضاً فی ثلاثة اشبار عمقاً. (۲)

روایت شده است که کُرِّ سه وجب طول ضرب در سه وجب

عرض ضرب در سه وجب عمق است.

که حاصل ضرب مجموع ۲۷ وجب می‌شود. و روایت اسماعیل بن جابر از

امام صادق نیز با مرسله مزبور مضمونش یکی است که ضمن آن می‌گوید:

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۲۱ حدیث ۱

(۲) وسائل جلد ۱ ص ۱۲۲ ح ۲

قلت: ما الكُرّ؟ قال: ثلاثة اشبار في ثلاثة اشبار. (۱)

پرسیدم: کُرّ چه قدر است؟ فرمود: سه وجب ضرب در سه وجب.

مقصود سه وجب در سه بُعد طول و عرض و عمق است که حاصل ضرب مجموع ۲۷ وجب می شود، و احتمال دارد صدوق که گفته است: «رُوی» مقصودش همین روایت اسماعیل بن جابر باشد که صدوق حاصل معنای آنرا آورده است.

۳- مرسله صدوق در کتاب مُقنع

قال: رُوی انّ الكُرّ ذراعان و شبرٌ في ذراعين و شبرٌ (۲)

روایت شده که کُرّ دو ذراع و یک وجب ضرب در دو ذراع و یک وجب است.

معلوم است که مقصود، دو ذراع و یک وجب در سه بُعد طول و عرض و عمق است، و چون یک ذراع دو وجب است دو ذراع و یک وجب پنج وجب می شود و این حدیث می خواهد بگوید: مقدار کُرّ پنج وجب طول ضرب در پنج وجب عرض ضرب در پنج وجب عمق است که حاصل ضرب آن ۱۲۵ وجب می شود.

۴- حدیث ابوبصیر،

قال: سئلت ابا عبد الله (ع) عن الكُرّ من الماء، كم يكون قدره؟

قال: اذا كان الماء ثلاثة اشبار و نصف في مثله ثلاثة اشبار و

نصف في عمقه في الارض فذلك الكُرّ من الماء» (۳)

ابوبصیر می گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: یک کُرّ آب چقدر است؟ فرمود: وقتی که آب سه وجب و نیم طول ضرب در سه وجب و نیم عرض ضرب در سه وجب و نیم

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۸ ح ۷

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۲۲ ح ۳

(۳) وسائل ج ۱ ص ۱۲۲ ح ۶

عمق شود این مقدار کُر آب است، که حاصل ضرب آن ۴۲
و جب و $\frac{۷}{۸}$ می‌شود.

۵- حدیث حسن بن صالح ثوری از امام صادق (ع)

قال: إِذَا كَانَ الْمَاءُ فِي الرَّكِي كُرًّا لَمْ يَنْجَسْهُ شَيْءٌ، قُلْتُ: وَ كَمْ
الْكُرُّ؟ قَالَ: ثَلَاثَةُ أَشْبَارٍ وَ نَصِيفَ طَوْلِهَا فِي ثَلَاثَةِ أَشْبَارٍ وَ نَصِيفِ
عُمُقِهَا فِي ثَلَاثَةِ أَشْبَارٍ وَ نَصِيفِ عَرْضِهَا (۱).

امام فرمود: اگر آب در چاه به قدر کُر باشد چیزی آنرا نجس
نمی‌کند گفتم: کُر چقدر است؟ فرمود: سه و جب و نیم طول
ضرب در سه و جب و نیم عمق ضرب در سه و جب و نیم
عرض.

با توجه به این که چاه معمولاً چهارگوش نیست بلکه به شکل دایره است آب
چاه به شکل استوانه خواهد بود و از طرفی حجم استوانه‌ای که هر یک از قطر قاعده
و ارتفاع آن سه و جب و نیم باشد کمتر از حجم مکعبی است که هر یک از اضلاع
قاعده و نیز ارتفاع آن سه و جب و نیم باشد زیرا حجم استوانه مفروض از ۳۴ و جب
قدری کمتر است در حالی که حجم مکعب مفروض ۴۲ و جب و $\frac{۷}{۸}$ و جب است
بنابراین باید بین مقدار کُر که در حدیث حسن بن صالح آمده با آنچه در حدیث
ابوبصیر است فرق گذاشت و آنچه در حدیث حسن بن صالح آمده باید اندازه
جداگانه‌ای برای کُر محسوب شود.

در این پنج روایت مقدار آب کُر با مساحت تعیین شده و پنج مساحت مختلف
ارائه گردیده است که حداقل این مساحتها ۲۷ و جب و حداکثر آنها ۱۲۵ و جب
می‌باشد و حداکثر، بیش از چهار برابر حداقل است.

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۸ ج ۸

تعیین مقدار کُر با وزن:

روایاتی نیز وجود دارد که مقدار کُر را با وزن تعیین کرده‌اند بدین شرح:

۱- مرسله ابن ابی عمیر از بعض اصحابش از امام صادق(ع)

قال: الكُرُّ من الماء الَّذی لا ینجسه شیءٌ الف و مأتا رطل. (۱)

کُرّ آبی که چیزی آن را نجس نمی‌کند هزار و دویست رطل است.

۲- مرفوعه عبدالله بن المغیره از امام صادق(ع):

انّ الكُرَّ ستمائة رطل (۲)،

کُرّ ششصد رطل است.

و نیز حدیث محمد بن مسلم از امام صادق(ع) که در پایان آن فرمود: الكُرُّ ستمائة

رطل. یعنی کُرّ ششصد رطل است.

در روایات فوق مقدار کُرّ با وزن تعیین شده است که دو مقدار مختلف را ارائه

داده‌اند یعنی ۱۲۰۰ رطل و ۶۰۰ رطل.

تعیین کُرّ با غیر مساحت و وزن:

روایات دیگری نیز وجود دارد که برای تعیین آب کُرّ و آبی که به ملاقات نجاست

نجس نمی‌شود تعبیراتی غیر از مساحت و وزن در آنها به کار رفته است بدین شرح:

۱- مرسله عبدالله بن المغیره از بعضی اصحابش از امام صادق(ع)

قال: «الكُرُّ من الماء نحو حُبِّي هذا و أشارَ الى حُبِّ من تلك

الحباب التي بالمدينة» (۳)

امام فرمود: آب کُرّ به اندازه این حُبّ آب من است و

اشاره کرد به حُبّی از حُبّ‌هایی که در مدینه هست.

(۱) و سائل ج ۱ ص ۱۲۳ ح ۱

(۲) و سائل ج ۱ ص ۱۲۴ ح ۲

(۳) و سائل ج ۱ ص ۱۲۳ ح ۷

۲- مرسله دیگر عبدالله بن المغیره از بعضی اصحابش از امام صادق(ع)

قال: «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدْرَ قُلَّتَيْنِ لَمْ يَنْجَسْهُ شَيْءٌ وَالْقُلَّتَانِ

جَرَّتَانِ» (۱)

امام فرمود: اگر آب به قدر دو قله باشد چیزی آنرا نجس نمی‌کند.

و دو قله یعنی دو جرّه (جرّه ظرفی است از جنس سفال که دارای شکم بزرگ و

دو دسته و دهانه فراخ است - المنجد-).

۳- حدیث زراره از امام محمد باقر(ع)

قال: «إِذَا كَانَ الْمَاءُ أَكْثَرَ مِنْ رَاوِيَةٍ لَمْ يَنْجَسْهُ شَيْءٌ» (۲)

اگر آب بیشتر از راویه باشد چیزی آنرا نجس نمی‌کند.

(راویه ظرف آبی است که از سه جلد درست می‌شود - المنجد -).

۴- حدیث ابوبصیر از امام صادق(ع)

قال فيه: «... لا يشرب سؤر الكلب الا ان يكون حوضاً كبيراً

يُستقى منه» (۳)

آب نیم خورده سگ را نباید خورد مگر اینکه حوض

بزرگی باشد که از آن آب بر می‌دارند.

۵- حدیث علی بن جعفر از امام موسی بن جعفر

قال: «سئلتُهُ عَنِ الدَّجَاجَةِ وَالْحَمَامَةِ وَاشْبَاهِهِمَا تَطَأَ الْعَذْرَةَ

ثُمَّ تَدَخَّلَ فِي الْمَاءِ، يَتَوَضَّأُ مِنْهُ لِلصَّلَاةِ؟ قَالَ: لَا، إِلَّا أَنْ يَكُونَ

الْمَاءُ كَثِيراً قَدْرَ كُرٍّ مِنْ مَاءٍ» (۴)

از امام پرسیدم: مرغ و کبوتر و مانند آنها پا روی عذره

می‌گذارند و سپس در آب داخل می‌شوند آیا با این آب

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۲۳ ح ۸

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۰۴ ح ۹

(۳) وسائل ج ۱ ص ۱۶۳ ح ۷.

(۴) وسائل ج ۱ ص ۱۱۷ ح ۴

می‌توان وضوء گرفت برای نماز؟ فرمود: نه، مگر این که آب زیاد باشد مانند آب کُرّ.

۶- حدیث عمّار از امام صادق(ع)

قال: «سئل ابو عبدالله(ع) عن البئر يقع فيها زبيل عذره يابسة اورطبة؟ فقال: لا بأس اذا كان فيها ماء كثير»^(۱)
از امام سؤال شد از چاهی که یک زنبیل عذره (مدفوع) خشک یا تر در آن می‌ریزد حکمش چیست؟ فرمود: مانعی ندارد به شرط این که آب چاه زیاد باشد.

۷- حدیث صفوان جمّال از امام صادق(ع)

قال: «سئلت ابا عبدالله(ع) عن الحياض التي ما بين مكة الى المدينة تردها السباع و تلغ فيها الكلاب و تشرب منها الحمير و يغسل فيها الجنب و يتوضأ منها؟ قال: و كم قدر الماء؟ قلت: الى نصف الساق و الى الركبة، فقال: توضأ منها»^(۲)

از امام پرسیدم از حکم حوض‌هایی که میان مکه و مدینه‌اند و حیوان‌های درنده بر آنها وارد می‌شوند و سگ‌ها در آنها زیان می‌زنند و الاغ‌ها از آنها آب می‌خورند و جنّب در آنها غسل می‌کند و با آنها وضوء گرفته می‌شود؟ (یا شستشو می‌شود) امام پرسید: عمق آب چقدر است؟ گفتم: تا نصف ساق و تا زانو، فرمود: از آنها وضوء بگیر (یا شستشو کن).

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۲۸ ح ۱۵

(۲) تهذیب شیخ طوسی ج ۱ ص ۴۱۷ ح ۳۶

قدر مشترک بین این هفت روایت:

در این هفت روایت مقدار کُرّ و آبی که با ملاقات نجاست نجس نمی شود نه با مساحت تعیین شده است و نه با وزن بلکه در روایت اوّل کُرّ به قدر یک حُبّ آب تعیین شده که حُبّ به معنای جَرّه است (المنجد) و جَرّه ظرف سفالین بزرگی بوده است دارای دو دسته و دهانه فراخ. و در روایت دوّم آبی که با ملاقات نجاست نجس نمی شود به قدر دو قلّه مشخص شده که قلّه به معنای جَرّه تفسیر گشته. و در روایت سوّم آب بیشتر از راویه ذکر شده و راویه ظرف بزرگی است که برای ذخیره آب از سه پوست حیوان درست می کرده اند (المنجد). و در روایت چهارم حوض کبیر آمده که اندازه معینی ندارد. و در روایت پنجم کُرّ و کثیر با هم ذکر شده است که مقدار هیچکدام تعیین نشده. و در روایت ششم ماء کثیر تعبیر شده که اندازه معینی ندارد. و در روایت هفتم آب حوض تا نصف ساق یا تا زانو آمده که اندازه معینی ندارد.

باید گفت: قدر مشترک بین این هفت روایت آب کثیر است و آب کثیر در مقابل آب کاسه و کوزه و دلو و مانند اینهاست که با آنها از حُبّ و حوض و چاه و نهر آب بر می دارند برای مصرف کم و چون «کثیر» مقدار مشخصی ندارد طبعاً به طور نسبی لحاظ می شود، بنابراین روایتی که در مورد آب استنحاء وارد شده و می گوید: آب استنحاء پاک است چون «الماء اکثر من القدر»^(۱) یعنی چون آب بیشتر از مقدار ادراری است که به وسیله آن شسته می شود و بدین سبب آب بر ادرار غلبه می کند از این رو آب پاک است، و نیز روایتی که درباره آب بارانی که از روی بام آلوده به ادرار عبور می کند و از سقف به پایین می چکد می گوید. این آب پاک است چون «ما أصابه من الماء اکثر»^(۲) یعنی آب باران بیشتر از ادرار باقیمانده روی بام است، این

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۶۱ ح ۲.

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۰۸ ح ۱.

دورایت را باید در ردیف روایاتی قرار داد که می‌گوید: آب کثیر با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود، و در صحیحۀ شهاب عبد ربّه از امام صادق(ع) آمده است: «کَلَّمَا غَلَبَ كَثْرَةُ الْمَاءِ فَهُوَ طَاهِرٌ»^(۱) یعنی هر جا زیادی آب بر نجاست غلبه کند آب پاک است، و با این بیان باید کثرت آب نسبت به نجاستی که با آن برخورد می‌کند سنجیده شود یعنی اگر آب در برخورد با نجاست تغییر نکند و رنگ و بو و مزه نجاست نگیرد این آب نسبت به نجاست، کثیر است و با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود.

طرح چند سؤال:

با توجه به روایات فوق که درباره آب کُر و آبی که با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود وارد شده است چند سؤال مطرح می‌شود:

سؤال اوّل:

آیا واقعاً شارع می‌خواسته است بگوید: آب اگر یک گرم از کُر کمتر باشد با ملاقات نجاست نجس می‌شود و اگر این یک گرم کمبود افزوده شود چنان تحوّل در آب رخ می‌دهد که از ملاقات با نجاست متأثر نمی‌شود؟

سؤال دوّم:

این اختلاف شدید در روایات مربوط به اندازه گیری کُر برای چیست که در کر مساحتی از ۲۷ وجب تا ۱۲۵ وجب که بیش از چهار برابر ۲۷ وجب است وارد شده و در کُر وزنی ۱۲۰۰ رطل و نیز ۶۰۰ رطل گفته شده است؟

سؤال سوّم:

کُر وزنی به قول مشهور وزنش متجاوز از ۱۱۷ کیلوگرم از کُر مساحتی به قول

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۹ ح ۱۱

مشهور کمتر است،^(۱) حالا آیا می‌توان قبول کرد که آب واحدی را اگر با وزن اندازه‌گیری کنیم و ۶۴ منّ شاه الّا ۲۰ مثقال باشد با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود ولی اگر همین آب را بدون این که کم یا زیاد شود با مساحت اندازه بگیریم با ملاقات نجاست نجس می‌شود چون مساحت آن کمتر از ۴۲ وجب و $\frac{۷}{۸}$ وجب است؟ می‌دانیم که تشریح باید موافق تکوین باشد و از طرفی اندازه‌گیری آب واحد با وزن یا با مساحت در طبیعت آب تأثیری ندارد که اگر با وزن سنجیده شود موجب نجس نشدن آب با ملاقات نجاست شود و اگر با وجب سنجیده شود موجب نجس شدن آب با ملاقات نجاست شود، چه پاسخ منطقی می‌توان به این سؤال بجا و علمی داد که عقل را قانع کند و جهانیان را به استحکام احکام اسلام واقف سازد؟

سؤال چهارم:

اگر قرار بوده است اندازه کُرّ به طور دقیق تعیین شود پس چرا در تعدادی از روایات با تعبیر «ماء کثیر» یا «حوض کبیر» یا «اکثر از راویه» یا «تا نصف ساق» یا «تا زانو» یا «به اندازه یک حُبّ» و یا «به اندازه دو قلّه» بیان شده است که هم اندازه‌های بسیار متفاوتی را نشان می‌دهند و هم هیچیک از آنها اندازه معینی را نشان نمی‌دهد؟

سؤال پنجم:

مقدار «وجب» که در روایات به عنوان واحد طول تعیین شده است نمی‌تواند دقیق باشد زیرا اگر متوسط وجب‌ها هم لحاظ شود باز متوسط‌ها با هم تفاوت دارند و ممکن نیست همه متوسط‌ها به طور دقیق با هم یکسان باشند، اگر مقصود این بوده است که مقدار کُرّ به طور دقیق تعیین شود که حتی یک گرم کم یا زیاد نباشد این منظور با تعیین وجب به عنوان واحد طول اندازه‌گیری حاصل نمی‌شود پس به چه

(۱) علامه مجلسی می‌فرماید: «ما آبی را که مساحت آن ۴۲ وجب و $\frac{۷}{۸}$ وجب بود - که قول مشهور در اندازه کُرّ می‌باشد - وزن کردیم وزن آن تقریباً ۸۳ من و نیم به منّ شاهی و ۵۶ مثقال و $\frac{۱}{۸}$ مثقال صیرفی بود (مرآة العقول ۱۳/۱۵). و از طرفی وزن کُرّ به قول مشهور ۶۴ منّ شاهی الّا ۲۰ مثقال است، بنابراین کُرّ مساحتی بیش از ۱۹ منّ و نیم شاه زیادتر از کُرّ وزنی است و ۱۹ منّ و نیم شاه ۱۱۷ کیلوگرم است.

منظوری «وَجَب» به عنوان واحد طول تعیین شده است با این که اندازه دقیق را مشخص نمی‌کند؟

در مقابل سؤال‌های فوق دو نوع جواب می‌توان داد، یک نوع جواب بر مبنای تعبد محض و بدون توجه به ملاکات احکام، و نوع دیگر جواب بر مبنای جستجوی ملاکات احکام و کوشش برای تطبیق تشریح با تکوین.

جواب سؤال‌های فوق بر مبنای تعبد محض بدین گونه است:

۱- در پاسخ سؤال اول گفته می‌شود: آری واقعاً شارع می‌خواسته است بگوید: اگر آب یک گرم از کُر کمتر باشد با ملاقات نجاست نجس می‌شود و اگر این یک گرم به آن افزوده شود با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود با این که کم یا زیاد شدن یک گرم آب طبیعت آب را تغییر نمی‌دهد و در نظافت و بهداشت آن تأثیری ندارد ولی این یک تعبد شرعی است و دارای سر غیبی که جز خدا کسی آنرا نمی‌داند.

۲- و در پاسخ سؤال دوم گفته می‌شود: اختلاف شدیدی که در اندازه کُر هم در مساحت و هم در وزن وجود دارد نظیرش در سایر ابواب فقه نیز هست و معمولاً این مشکل از راه ترجیح بعضی روایات از لحاظ سند و دلالت و موافقت یا مخالفت با اجماع و شهرت حل می‌شود. و در بحث کُر از بین روایات کُر مساحتی روایت ابوبصیر (روایت ۴) ترجیح داده می‌شود که مساحت کُر را ۴۲ وجب و $\frac{7}{8}$ وجب تعیین می‌کند زیرا مشهور فقهاء به مضمون آن فتوی داده‌اند و نقل اجماع نیز بر آن شده است و به فرض این که در سندش خدشه‌ای باشد شهرت فتوائی و اجماع منقول ضعف فرضی سند آنرا جبران می‌کند،^(۱) و از بین روایات مربوط به کُر وزنی روایتی که وزن کُر را ۱۲۰۰ رطل تعیین می‌کند (روایت اول) ترجیح داده می‌شود چون مشهور فقهاء به مضمون آن فتوی داده‌اند و نقل اجماع نیز بر آن شده است و رطل نیز حمل بر رطل عراقی می‌شود و در روایتی که کُر را ۶۰۰ رطل تعیین کرده

(۱) جواهر الکلام جلد ۱ ص ۱۷۳

حمل بر رطل مکی می شود که دو برابر رطل عراقی است. (۱)

۳- و در پاسخ سؤال سوم گفته می شود: چه مانعی دارد شارع ما را متعبد کند که اگر آبی را با کیلو وزن کنیم و ۶۴ منّ شاه الاّ ۲۰ مثقال باشد این آب با ملاقات نجاست نجس نمی شود و همین آب را بدون این که کم یا زیاد شود اگر با وجب مساحت آن را تعیین کردیم با ملاقات نجاست نجس می شود، این یک تعبد شرعی است که ما باید بدون چون و چرا بپذیریم و این حکم طبعاً دارای یک راز الهی است که ما نمی دانیم. این که باید تشریح موافق تکوین باشد صحیح است ولی ما که نه راز تکوین را می دانیم و نه راز تشریح را حق چون و چرا نداریم و وظیفه ما تسلیم است. ۴- و در پاسخ سؤال چهارم گفته می شود: در اصل قرار بوده است اندازه کُرّ به طور دقیق تعیین شود ولی گاهی از روی مصلحت تعبیر «ماء کثیر» یا «حوض کبیر» یا «تا نصف ساق» یا «تا زانو» یا «اندازه یک حُب» یا «به قدر دو قلّه» آورده شده است که مقصود اصلی بیان مقدار کُرّ بوده است ولی به علتی که ما نمی دانیم بجای بیان مقدار کُرّ این عبارات آورده شده است.

۵- و در پاسخ سؤال پنجم گفته می شود: درست است که ممکن نیست همه وجب های متوسط به طور دقیق با هم یکسان باشند ولی هر کسی با هر وجب متوسطی مساحت آب را بسنجد باید همان را ملاک تشخیص کُرّ قرار دهد اگر چه آبی که او مساحتش را با وجب سنجیده است از آبی که دیگری سنجیده زیادتیر یا کمتر باشد و در حقیقت، شارع به تعداد وجب های متوسطی که با هم فرق دارند اندازه کُرّ قرار داده است.

این جوابها عقل را قانع نمی کند:

اینها بود جوابهایی که بر مبنای تعبد محض به پنج سؤال طرح شده داده می شود و می بینیم که اینگونه جوابها راه هر گونه تحقیق و موشکافی را بر انسان می بندد و

(۱) جواهر الکلام از شیخ محمد حسن نجفی جلد ۱ ص ۱۶۸ - ۱۶۹.

می‌گوید: بشر نادان نباید در جستجوی یافتن علل احکام خدا باشد زیرا احکام الهی دارای رازهای غیبی و ماورائی است که انسان با عقل ناقص خود از کشف آنها عاجز است. ناگفته نماند که در اینجا فتوای فقهاء به عنوان احکام خدا تلقی شده و چنین القاء گشته است که باید در مقابل آنها تسلیم بلا شرط بود.

بدیهی است که اینگونه جوابها عقل جستجوگر انسان را قانع نمی‌کند و ابهامات را برطرف نمی‌سازد و اعتبار اسلام و احکام آنرا در نزد اندیشمندان پژوهشگر بالا نمی‌برد بلکه این تصوّر را در آنان به وجود می‌آورد که متولیان اسلام دعوت به جمود فکری و سطحی‌نگری و تعبّد بی دلیل می‌کنند و معلوم است که اینگونه تصوّر آثار منفی و مخربّی برای وجهه اسلام دارد.

ولی در مقابل می‌توان نوع دیگری جواب به پنج سؤال یاد شده داد که مبنی بر یافتن ملاکات احکام و تطبیق تشریح یا تکوین است و عقل را قانع می‌کند و تعبّد را بر تعقل استوار می‌سازد و ضمناً اینگونه آثار منفی را نیز ندارد و ما این جوابها را در اینجا می‌آوریم، ولی قبل از آوردن جوابها لازم است برای زمینه سازی و آماده کردن ذهن خواننده چند مطلب را به عنوان اصول موضوعه و پذیرفته شده گوشزد کنیم:

چند اصل پذیرفته شده:

اصل ۱- پاکیزه بودن آبی که انسان مصرف می‌کند در حدّ اعلاّی آن مطلوب شارع است خصوصاً آب شرب که دستور داده‌اند روی آب پوشانده شود تا ذرات معلق در هوا روی آن ننشینند.

اصل ۲- آلودگی و ناخالصی به مقدار کم در همه آبها به طور طبیعی وجود دارد چنانکه در هوا وجود دارد و برای انسان مقدور نیست فقط آبی را مصرف کند که از اکسیژن و نیتروژن خالص ترکیب شده و حتّی به اندازه یک ذره اتمی آلودگی نداشته باشد چنانکه برای او مقدور نیست فقط در هوایی تنفس کند که حتّی به قدر سر سوزنی آلودگی نداشته باشد.

اصل ۳- آلودگی آب دارای شدت و ضعف است و مراتب مختلفی دارد از کمترین حد تا بیشتر از حد مجاز و استاندارد.

اصل ۴- آلودگی و ناخالصی کم در آبی که انسان استعمال می‌کند تا وقتی که از حد مجاز و استاندارد بیشتر نباشد قابل تحمل است و استعمال آن تجویز می‌شود خصوصاً آبی که برای شستشو مصرف می‌شود.

اصل ۵- اولیای دین توصیه می‌کنند که تا ممکن است مردم از مصرف آب آلوده حتی اگر آلودگی آن از حد مجاز بیشتر نباشد پرهیز کنند چنانکه در حدیث ابوبصیر آمده است:

قال: سَأَلْتُهُ عَنْ كُرٍّ مِنْ مَاءٍ مَرَّرَتْ بِهِ - وَ اَنَا فِي سَفَرٍ - قَدْ بَالَ فِيهِ حَمَارٌ أَوْ بَعْلٌ أَوْ إِنْسَانٌ؟ قَالَ: لَا تَوْضَأُ مِنْهُ وَ لَا تَشْرَبُ مِنْهُ، (۱)

از امام پرسیدم از یک کُرّ آب که در سفر به آن برخورد می‌کنم در حالی که الاغ یا قاطر یا انسان در آن ادرار کرده‌اند حکمش چیست؟ فرمود: با آن وضوء نگیر و از آن نیشام.

با این که معلوم است آب کُرّ با ادرار الاغ یا قاطر نجس نمی‌شود با این وصف برای رعایت حدّ اعلای نظافت و بهداشت توصیه شده است از چنین آبی پرهیز شود.

و نیز در حدیث ابن مُسکان از امام صادق(ع) آمده است:

«سَأَلْتُهُ عَنِ الْوُضُوءِ مِمَّا وَلَغَ الْكَلْبُ فِيهِ وَ السِّنُّورُ أَوْ شَرِبَ مِنْهُ جَمَلٌ أَوْ دَابَّةٌ أَوْ غَيْرُ ذَلِكَ أَيْتَوْضَأُ مِنْهُ؟ أَوْ يُغْتَسَلُ؟ قَالَ نَعَمْ: إِلَّا أَنْ تَجِدَ غَيْرَهُ فَتَنْزَهُ عَنْهُ» (۲)

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۰۳ حدیث ۵.

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۶۴ ح ۶

از امام پرسیدم: آیا آبی که سگ و گربه به آن زبان زده‌اند یا شتر یا حیوان سواری یا حیوان دیگری از آن خورده‌اند می‌توان با آن وضوء گرفت یا غسل کرد؟ فرمود: آری، ولی اگر آب دیگری بیابی از چنین آبی پرهیز کن.

در این حدیث از آب گودال یا حوض که معمولاً آب کثیر است و حیوانات از آن می‌خورند سؤال شده است با این که چنین آبی با زبان زدن سگ نجس نمی‌شود توصیه شده است که اگر آب دیگری یافت شود از چنین آبی پرهیز کنند حتی اگر فقط گربه یا شتر از آن خورده باشند.

اصل ۶- در مواردی که آلودگی آب از حد مجاز بیشتر باشد دستور اجتناب از آن وجوبی است ولی در مواردی که بیش از حد مجاز نباشد طبعاً دستور اجتناب، استحبابی خواهد بود.

اصل ۷- آنجا که آلودگی آب از حد مجاز بیشتر باشد در روایات آنرا با تعبیر غلبه نجاست بر آب بیان کرده‌اند مثل روایت سماعه از امام صادق(ع) که می‌فرماید:

«إِذَا كَانَ الثَّنَّ الْغَالِبَ عَلَى الْمَاءِ فَلَا تَتَوَضَّأُ وَلَا تَشْرَبُ»^(۱)

اگر بوی تعفن مردار بر آب غالب باشد با آن وضوء نگیر و از آن نیاشام.

و آنجا که آلودگی آب از حد مجاز بیشتر نباشد عبارت غلبه آب بر نجاست را به کار برده‌اند مثل روایت حریر از امام صادق(ع) که می‌فرماید:

«كُلَّمَا غَلَبَ الْمَاءُ عَلَى رِيحِ الْجِيْفَةِ فَتَوَضَّأُ مِنَ الْمَاءِ...»^(۲)

هر جا آب بر بوی مردار غالب باشد با آن وضوء بگیر و از آن نیاشام.

و از مجموع این روایات، قانون «غلبه» استفاده می‌شود که به عنوان قانون مادر

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۰۴ ح ۶

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۰۲ ح ۱

محسوب می‌گردد و در بحثهای سابق بخشی از روایات این باب نقل شده و توضیحاتی دربارهٔ قانون غلبه در جانب آب و در جانب نجاست ارائه گشت.

اصل ۸- تحقق غلبه چه در جانب آب باشد و چه در جانب نجاست ناشی از کثرت است یعنی کثرت آب نسبت به نجاست موجب غلبهٔ آب بر نجاست می‌شود و در مقابل، کثرت نجاست نسبت به آب موجب غلبهٔ نجاست بر آب می‌گردد و صحیحه شهاب بن عبدربه که قبلاً نقل شده صریحاً کثرت آب را موجب غلبهٔ آب بر نجاست اعلام کرده است آنجا که می‌گوید:

«كُلُّمَا غَلَبَ كَثْرَةُ الْمَاءِ فَهُوَ طَاهِرٌ»^(۱)

هر جا کثرت آب موجب غلبه آب بر نجاست شود آب پاک است.

بدیهی است که این کثرت در هر دو جانب به طور نسبی لحاظ می‌شود و نمی‌توان برای آن اندازهٔ خاصی تعیین کرد، بنابراین آنجا که در روایات تعبیر «کثیر» آمده است نمی‌خواهد اندازهٔ خاصی را تعیین کند مثل روایت عمّار از امام صادق(ع) که سؤال می‌کند: در چاه یک زنبیل عذرهٔ خشک یا تر می‌ریزد حکمش چیست؟ می‌فرماید: «لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ فِيهَا مَاءٌ كَثِيرٌ»^(۲) یعنی مانعی ندارد که آنرا استعمال کنند بشرط این که چاه آب زیاد داشته باشد.

این روایت نمی‌خواهد برای کثیر اندازهٔ خاصی تعیین کند و معلوم است که مردم باید خودشان تشخیص بدهند که این آب نسبت به نجاستی که در آن ریخته کثیر است یا نه؟ و راه تشخیص آن اینست که اگر آب مغلوب نجاست نشد و تغییر رنگ و بو و مزه در آن رخ نداد این آب، کثیر است و اگر مغلوب نجاست شد و تغییر کرد کثیر نیست، و این راه تشخیص در روایاتی که قانون غلبه را گوشزد کرده‌اند آمده است و در اصل ۷ دو روایت از آنها ذکر شد.

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۹ ح ۱۱

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۲۸ ح ۱۵

هشت اصل یاد شده را به منظور زمینه سازی و آماده کردن ذهن خواننده آوردیم تا به دنبال آن به پنج سؤال سابق پاسخ بدهیم. حالا قبل از ارائه پاسخ‌ها باید یک مطلب محوری و مهم را مورد بحث قرار دهیم که برای پاسخ‌هایی که خواهیم داد جنبه زیر بنائی دارد و آن مطلب اینست:

آیا کثیر اصل است یا کُرّ؟

معنای این عبارت که: «آیا «کثیر» اصل است یا «کُرّ» اینست که آیا باید «کُرّ» را حمل بر کثیر کنیم یا بر عکس؟ می‌دانیم که در روایات برای آبی که با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود هم لفظ «کثیر» به کار رفته است و هم لفظ «کُرّ» و گاهی هم هر دو لفظ در یک روایت آمده است.

آنجا که لفظ «کثیر» به کار رفته است مثل حدیث عمّار از امام صادق(ع) که از امام می‌پرسد: اگر در چاه یک زنبیل عذره خشک یا تر بریزد حکمش چیست؟ می‌فرماید:

«لا بأس اذا كان فيها ماءً كثير»^(۱)

اگر آب چاه زیاد باشد مانعی ندارد آبش را استعمال کنند.

و آنجا که لفظ «کُرّ» آمده است مثل حدیث محمد بن

مسلم از امام صادق(ع):

«اذا كان الماء قدر كُرّ لا يُنجسه شيء»^(۲)

اگر آب به قدر کُرّ باشد چیزی آنرا نجس نمی‌کند.

و آنجا که لفظ کثیر و کُرّ هر دو با هم به کار رفته است مثل حدیث علی بن جعفر از امام موسی بن جعفر(ع) که می‌پرسد: اگر مرغ یا کبوتر یا مانند آنها پایش آلوده به عذره باشد و وارد آب شود آیا می‌توان با آن آب وضوء گرفت برای نماز؟

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۲۸ ح ۱۵

(۲) وسائل الشیعة ج ۱ ص ۱۱۷ ح ۱

می فرماید:

«لا، اَلَا اَنْ يَكُوْنَ الْمَاءُ كَثِيْرًا قَدْرَ كُرٍّ مِّنْ مَّاءٍ»^(۱)

نمی‌توان با آن وضوء گرفت مگر این که آب، زیاد باشد
مثلاً به قدر کُرِّ.

حالا آیا باید «کثیر» را اصل بدانیم و «کُرِّ» را حمل بر کثیر کنیم و بگوییم: هر جا «کُرِّ» استعمال شده مقصود، ذکر مثال و مصداقی از «کثیر» بوده است و یا باید «کثیر» را حمل بر «کُرِّ» کنیم و بگوییم: هر جا «کثیر» آمده مقصود «کُرِّ» بوده است؟ مثلاً در مورد همین حدیث علی بن جعفر از امام موسی بن جعفر (ع) که در آن هم لفظ «کثیر» آمده و هم لفظ «کُرِّ» آیا بگوییم: مقصود اصلی آب کثیر بوده و کُرِّ نیز به عنوان مثال و مصداقی از کثیر ذکر شده است یا بگوییم: مقصود اصلی دقیقاً مقدار کُرِّ بوده بدون این که یک گرم کم باشد و «کثیر» باید حمل بر کُرِّ شود یعنی «کثیر» تعبیر دیگری از کُرِّ تلقی شود؟

پس از دقت و تأمل به نظر می‌رسد که باید «کثیر» را اصل بدانیم و «کُرِّ» را حمل بر کثیر کنیم و بگوییم: ذکر کُرِّ از باب مثال و به عنوان مصداقی از «کثیر» بوده است به چند دلیل.

دلیل اول:

دلیل اول این که اگر «کثیر» را اصل بدانیم و «کُرِّ» را حمل بر «کثیر» کنیم ذکر «کُرِّ» در حدیث علی بن جعفر که می‌گوید: «لا، اَلَا اَنْ يَكُوْنَ الْمَاءُ كَثِيْرًا قَدْرَ كُرٍّ مِّنْ مَّاءٍ» از باب مثال و به عنوان مصداقی از «کثیر» بوده و لغو نخواهد بود و معنای حدیث چنین می‌شود که اگر آب، کثیر باشد و مثلاً به قدر کُرِّ باشد آب بر نجاست چسبیده به پای مرغ غلبه می‌کند و قانون غلبه اقتضاء دارد که اگر آب بر نجاست غلبه کند نجس نمی‌شود، بدیهی است عُلَّتْ غلبهٔ آب بر نجاست، کثیر بودن آبست نه کُرِّ بودن آن.

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۷ ح ۴

ولی اگر کُرّ را اصل بدانیم و «کثیر» را حمل بر «کُرّ» کنیم ذکر «کثیر» در حدیث علی بن جعفر لغو خواهد بود زیرا در این صورت علت نجس نشدن آب به حکم تعبّد کُرّ بودن آنست و کثیر بودن آب هیچ دخالتی در نجس نشدن آن ندارد پس ذکر «کثیر» لغو می شود و می دانیم که لغو گوئی مناسب شأن امام نیست.

دلیل دوم:

دلیل دوم این که اگر «کثیر» را اصل بدانیم و «کُرّ» را حمل بر «کثیر» کنیم توجیه علمی و معقول برای نجس نشدن آب مزبور وجود خواهد داشت و آن اینست که آب کثیر به طور طبیعی نجاست کمی را که مثلاً به پای کیوتر چسبیده است مستهلک می کند و در این صورت اثر غیر بهداشتی نخواهد داشت و این توجیه حتی برای کسانی که گرایش به تعبّد ندارند قابل قبول است چون منبای طبیعی و بهداشتی دارد.

ولی اگر «کثیر» را حمل بر «کُرّ» کنیم نمی توانیم توجیه علمی برای نجس نشدن آب مزبور پیدا کنیم زیرا در این صورت ناچار باید بگوییم: وزن مخصوص کُرّ یا مساحت مخصوص آن تعبّد آری فقط تعبّداً موجب نجس نشدن این آب می شود و برای ما امکان ندارد که بتوانیم آنرا توجیه علمی کنیم و علت طبیعی و تکوینی آنرا بیان نمائیم در حالی که این یک مسأله متافیزیکی و ماورائی نیست بلکه مسأله ای مربوط به نظافت و بهداشت است و بنابراین باید توجیه علمی و طبیعی داشته باشد.

دلیل سوم:

دلیل سوم این که اگر «کثیر» را اصل بدانیم و «کُرّ» را حمل بر «کثیر» کنیم در این صورت رابطه طبیعی علت و معلولی بین قانون کثرت و قانون غلبه رخ می نماید و با دقت و تأمل در می یابیم که آب کُرّ و آب چاه و آب حوضچه های حمام و آب دریا و آب استنجا و آب باران که بر بام آلوده به ادرار می بارد و از سقف می چکد و آب حُبّ و آب مشک و آب چشمه و آب های دیگر همه دارای نظام واحد و حکم

واحدند که مبتنی بر قانون طبیعی و تکوینی است و چون مبتنی بر قانون تکوین است در همه آنها بدون استثناء جاری خواهد بود و اینک توضیح مطلب:

باید دانست که لفظ «کثیر» در روایات مربوط به آب دارای مفهوم نسبی است و کثرت آب باید نسبت به نجاستی که با آن برخورد می‌کند مقایسه شود چنانکه آب استنجاج در روایات با مقدار ادراری که به وسیله آن شسته می‌شود مقایسه شده و برای بیان علت پاک بودن آب استنجاج فرموده‌اند:

«الماء اکثر من القدر»^(۱) یعنی آب بیشتر از ادرار است و بدین علت پاک است، و نیز آب بارانی که روی بام آلوده با ادرار می‌بارد و از سقف چکّه می‌کند با مقدار ادرار موجود روی بام مقایسه شده و برای بیان علت پاک بودن آن فرموده‌اند:

«ما أصابه من الماء أكثر»^(۲)

آب باران بیشتر از ادرار روی بام است و بدین علت پاک است.

می‌بینیم که در این دو روایت بین مقدار آب و مقدار ادرار مقایسه شده و علت پاک بودن آب استنجاج و آب بارانی که از سقف می‌چکد را بیشتر بودن آب نسبت به ادرار معرفی کرده‌اند و این یک علت تکوینی است و هر جا این علت هست حکمش نیز هست. بدیهی است که چون آب بیشتر است بر ادرار غلبه می‌کند و از اینجا معلوم می‌شود رابطه بین کثرت آب و غلبه آن بر نجاست، رابطه علت و معلول است که یک رابطه طبیعی و تکوینی و همه جاگیر و بی استثناء می‌باشد.

همین رابطه علت و معلول به نوعی دیگر در صحیح ابن بزیر از امام رضا(ع)

بیان شده است آنجا که می‌فرماید:

«ماء البرء وأسع لا یفسد شئ الا أن یتغیر ریحه

أو طعمه.... لأن له مادة»^(۳)

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۶۱ ح ۲

۲. وسائل ج ۱ ص ۱۰۸ ح ۱

(۳) وسائل جلد ۱ ص ۱۲۷ ح ۷.

آب چاه چون ماده دارد چیزی آنرا فاسد و نجس نمی‌کند
مگر این که بویا طعم آن تغییر کند.

این حدیث می‌خواهد بگوید: آب چاه چون دارای ماده است و دائماً زایش دارد
بر نجاستی که در آن می‌ریزد غلبه می‌کند و معلوم است که علت غلبه آب بر
نجاست کثرت آبست پس رابطه بین کثرت آب و غلبه آن بر نجاست رابطه تکوینی
علت و معلول است که در این حدیث با عبارتی دیگر بیان شده است.

و نیز درباره آب حوضچه‌های حمام فرموده‌اند:

«مَاءُ الْحَمَّامِ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا كَانَتْ لَهُ مَادَّةٌ» (۱)

استعمال آب حوضچه‌های حمام که معمولاً دست نجس
در آن می‌زنند مانعی ندارد به شرط این که ماده داشته
باشد.

یعنی وصل به خزانه آب باشد که در این صورت آب حوضچه‌ها بر نجاست
غلبه می‌کند، پس علت نجس نشدن آب حوضچه‌ها غلبه آب بر نجاست و علت
غلبه آب بر نجاست، کثرت آبست. در این حدیث هم رابطه طبیعی علت و معلول
بین کثرت آب و غلبه آن بر نجاست با عبارت دیگری بیان شده است.

و نیز درباره آب جاری فرموده‌اند:

«مَاءُ النَّهْرِ يَطْهَرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» (۲)

آب جاری مانند آب نهر چون زیاد است و جریان دارد
بخش غیر آلوده آن بر بخش آلوده اش غالب می‌شود و آنرا
پاک می‌کند.

یعنی آلودگی‌ش مستهلک می‌شود و اثر غیر بهداشتی ندارد. در اینجا نیز کثرت
آب علت غلبه آن بر نجاست اعلام گشته و بدین گونه علت طبیعی نجس نشدن آب

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۱ ح ۴

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۱۲ ح ۷

نهر بیان شده است.

و نیز در حدیث زراره از امام محمد باقر(ع) فرموده‌اند:

«إِذَا كَانَ الْمَاءُ أَكْثَرَ مِنْ رَاوِيَةٍ لَمْ يَنْجَسْهُ شَيْءٌ... إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ رِيحٌ تَغْلِبُ عَلَى رِيحِ الْمَاءِ»^(۱)

اگر آب بیشتر از ظرف راویه باشد چیزی آنرا نجس نمی‌کند مگر این که نجاست زیاد باشد که بوی آن بر بوی آب غلبه کند.

در این حدیث زیادتر بودن آب از مقدار آب راویه علت نجس نشدن آب معرفی شده است که زیاد بودن آن موجب غلبه بر نجاست می‌شود. پس در اینجا نیز علت تکوینی نجس نشدن آب بیان شده و رابطه علت و معلول بین کثیر بودن آب و غلبه آن بر نجاست روشن گشته است.

و نیز در حدیث عمار از امام صادق(ع) راوی می‌پرسد: یک زنبیل عذره (مدفوع) خشک یا تر در چاه می‌ریزد حکمش چیست؟ می‌فرماید:

«لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ فِيهَا مَاءٌ كَثِيرٌ»^(۲)

مانعی ندارد آب آنرا استعمال کنند به شرط این که آب زیاد در چاه باشد.

معلوم است که آب اگر زیاد باشد بر نجاست غلبه می‌کند و به همین علت آب چاه نجس نمی‌شود، در اینجا کثرت آب نسبت به یک زنبیل عذره که در چاه ریخته است مقایسه می‌شود و این مقایسه به عهده مردم و اهل عرف است.

می‌بینیم که در همه این روایات هفت‌گانه، کثیر بودن آب محور اصلی است و به عنوان علت طبیعی نجس نشدن آب معرفی شده است و کثرت بودن آن به مفهوم خاص و مصطلح مطرح نشده و علت نجس نشدن آب به حساب نیامده است

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۰۴ ح ۹

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۲۸ ح ۱۵

(بحث درباره حدیث «اذا كان الماء قَدَرَ كُرَّ لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» خواهد آمد) بدیهی است که چون «کثیر» دارای مفهوم نسبی است طیف بسیار وسیعی را شامل می شود از «کثیر» در مقابل یک قطره ادرار تا «کثیر» در مقابل نجاست چسبیده به پای کبوتر تا «کثیر» در مقابل یک زنبیل نجاست و تا «کثیر» در مقابل فاضل آب کارخانه مشروب سازی که به رودخانه یا دریا می ریزد، همه اینها مصداق آب کثیرند و به حکم روایاتی که ذکر شد در همه این موارد غلبه آب بر نجاست علت تکوینی نجس نشدن آب و علت این غلبه کثرت نسبی آبست و در این حکم آب استنجا و آب باران باریده بر بام آلوده به ادرار و آب چاه و آب حوضچه های حمام و آب نهر و آب رودخانه و آب دریا یکسان اند و به حکم طبیعت و تکوین، ماهیت و حقیقت آب در همه اینها یکی است و حکم الامثال فیما بجوز و فیما لایجوز واحد یعنی چیزهای همانند حکم همانند دارند، آب، آبست، چه در کاسه و کوزه و مشک باشد، چه در چاه، چه در نهر، چه در رودخانه، چه در دریا، چه از آسمان ببارد و چه از زمین بجوشد همه دارای طبیعت واحد و نظام واحد و حکم واحدند و هر جا آب بر نجاست غلبه کند پاک است چه یک کیلو باشد و چه یک دریا، و این حقیقت با کمال صراحت در صحیحه شهاب بن عبد ربّه از امام صادق (ع) آمده است آنجا که می فرماید:

«كُلُّمَا غَلَبَ كَثْرَةُ الْمَاءِ فَهُوَ طَاهِرٌ»^(۱)

هر جا کثرت آب بر نجاست غالب شود آب پاک است.

این حدیث یک قانون طبیعی و تکوینی را با همه وسعت و کلیتش بیان می کند که در هیچ آبی قابل استثناء نیست چون این یک قانون طبیعی است و در طبیعت استثناء نیست، بنابراین نمی توان گفت: آب کمتر از کُر از این قانون مستثنی است و به محض برخورد با نجاست نجس می شود اگر چه بر نجاست غلبه کند. از مجموع بیانات در دلیل سوم روشن شد که «کثیر» با مفهوم نسبی اش اصل است نه «کُر» با مفهوم خاص تعبّدی اش.

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۹ ح ۱۱

دلیل چهارم:

دلیل چهارم بر این که «کثیر» اصل است نه «کُر» اینست که کُر در روایات به معنای کثیر آمده ولی «کثیر» به معنای «کُر» نیامده است. برای روشن شدن زمینه بحث لازم است معنای لُغوی «کُر» را بدانیم. برای «کُر» معانی ذیل را ذکر کرده‌اند:

۱- الكُرُّ موضعٌ يُجمع فيه الماء ليصفُو (قاموس اللُّغة) یعنی کُر جایی است که آب را در آن جمع می‌کنند که صاف شود. لغت نامه دهخدا می‌گوید: کُر جایی است که در آن آب جمع کنند تا روشن و صاف گردد.

۲- الكُرُّ ألبئر (قاموس اللُّغة) یعنی کُر به معنای چاه است. لغت نامه دهخدا می‌گوید: کُر چاه خرد در زمین نرم که به آب نزدیک باشد.

۳- الكُرُّ سِتَّة أَوْ قارحمار (قاموس اللُّغة) یعنی کُر شش بار سنگین الأغ است.

۴- الكُرُّ مِكْيَالٌ لِلْعِرَاقِ (قاموس اللُّغة) یعنی کُر کیل خاصی در عراق است.

۵- قال الازهری: الكُرُّ ستون فقیزاً و القفیز ثمانية مكاكيك و المكوك صاع و نصف فهو على هذا الحساب اثنا عشر وسقاً و كل وسق ستون صاعاً (نهایه ابن اثیر) یعنی از هری گفته است: کُر ۶۰ قفیر و قفیز ۸ مکوک و مکوک یک صاع و نصف است و روی این حساب، کُر ۱۲ وسق است و هر وسقی ۶۰ صاع. (این مقدار ۲۱۶۰ کیلو و بیش از ۵ برابر وزن کُر به قول مشهور است).

اینک با توجه به معانی مذکور برای کُر چند نمونه از روایاتی را می‌آوریم که در آنها لفظ «کُر» به معنای «کثیر» آمده است:

نمونه اول:

روایت عمر و بن سعید از امام محمد باقر(ع) که راوی می‌پرسد: اگر الأغ یا شتر در چاه بیفتد و بمیرد حکمش چیست؟ می‌فرماید:

«كُرٌّ مِنْ مَاءٍ»^(۱)

یک کُر آب از چاه بکشند.

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۲۳ ح ۵

با توجه به این که یکی از معانی «کُرّ» مجتمع آب بود محتمل است این حدیث بنخواهد بگوید: یک مجتمع آب از چاه بکشند که طبعاً یک مصداق از «کثیر» خواهد بود و اندازه معینی ندارد و از طرفی چون یکی از معانی «کُرّ» چاه آب بود محتمل است حدیث بنخواهد بگوید: به قدر یک چاه آب بکشند و در این صورت ممکن است مقصود کشیدن همه آب چاه باشد و ممکن است مقصود کشیدن مقدار زیادی آب باشد و در هر حال مقدار آبی که باید کشیده شود تعیین نشده است. و نمی توان احتمال داد که حدیث بنخواهد بگوید: باید به قدر یک «کُرّ» به معنای مصطلح آب بکشند و آبهای را که از چاه می کشند باید وجب کنند که مثلاً ۴۲ وجب و $\frac{7}{8}$ وجب باشد و یا کیل کنند که به قدر یک کیل عراقی باشد یا وزن کنند که مثلاً ۱۲۰۰ رطل عراقی باشد زیرا اولاً معمول نبوده است آبهای را که برای تطهیر چاه می کشند کیل با وجب یا وزن کنند و ثانیاً این تکلیف موجب عسر و حرج می شود که در اسلام نفی شده است.

نمونه دوم:

نمونه دوم حدیث شهاب بن عبدیه از امام صادق (ع) است که امام به وی می فرماید: تو آمده ای از غدیر و گودال آبی سؤال کنی که در یک طرف آن مردار وجود دارد تا آنجا که می فرماید:

«جِئْتَ تَسْئَلُ عَنِ الْمَاءِ الرَّاكدِ مِنَ الْكُرِّ...»^(۱)

آمده ای از حکم آب را کد کُرّ سؤال کنی. اگر رنگ این آب

زرد نشده یا بوی بد نگرفته است از آن وضوء بگیر.

در این حدیث مقصود از آب را کد کُرّ مجتمع آب را کدی است که معمولاً در مسیر راهها دیده می شود و قبلاً دانستیم که یکی از معانی «کُرّ» مجتمع آب است بنابراین «کُرّ» در اینجا به معنای «کثیر» است در مقابل آب کاسه و قدح و امثال اینها و این کثیر اندازه معینی ندارد. در اینجا نمی توان احتمال داد که راوی در مسیر خود

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۹ ح ۱۱

آب را کدی یافته و آنرا کیل یا وزن یا وجب کرده و دیده است مثلاً به اندازه یک کیل عراقی یا ۱۲۰۰ رطل عراقی یا ۴۲ وجب و $\frac{7}{8}$ وجب است آنگاه نزد امام آمده است تا حکم این آب کُر را بپرسد.

نمونه سوّم:

نمونه سوّم روایت ابوبصیر است که سؤال خود را از امام نقل می‌کند و می‌گوید:

سَأَلْتُهُ عَنْ كُرٍّ مِنْ مَاءِ مَرَرْتُ بِهِ وَ أَنَا فِي سَفَرٍ قَدْ بَالَ فِيهِ حَمَارٌ
أَوْ بَغْلٌ...» (۱)

از امام درباره کُرّ آبی سؤال کردم که در سفر بر آن مرور کردم در حالی که الّاغ یا قاطر... در آن ادرار کرده بودند.

با توجه به این که یکی از معانی «کُرّ» مجتمع آب بود در اینجا راوی می‌خواهد به امام بگوید: در مسافرت به مجتمع آبی برخورد کردم که الّاغ یا قاطر در آن ادرار کرده بودند حکمش چیست؟

در اینجا نمی‌توان احتمال داد که راوی بخواهد به امام بگوید: آبی را که به آن برخورد کردم با کیل یا وزن یا وجب اندازه‌گیری کردم و به قدر کُرّ مصطلح بود حکمش چیست؟ بلکه راوی اشاره به مطلبی می‌کند که معمولاً برای مسافران پیش می‌آمد و آن این که در سفر برخورد می‌کردند به برکه‌ها و مجتمع‌های آب که یا هنگام نزول باران در گودالها به طور طبیعی جمع می‌شد و یا آب باران یا آب چاه را در حوض‌ها یا گودالهای طبیعی ذخیره سازی می‌کردند که مسافران از آن استفاده کنند و گاهی حیوانات مسافران در آن ادرار می‌کردند و هیچ مسافری چنین آبهایی را کیل یا وزن یا وجب نمی‌کرد تا بدانند به قدر کُرّ به مفهوم مصطلح هست یا نه؟ از این سه نمونه که ذکر شد معلوم می‌شود که در روایات لفظ «کُرّ» به معنای «کثیر» با مفهوم نسبی‌اش آمده است و از اینجا پی می‌بریم که اصل بودن کثیر و حمل کُرّ بر کثیر در روایات تأیید شده است و از طرفی در جایی ندیده‌ایم که لفظ «کثیر» در حدیثی به معنای «کُرّ» به مفهوم مصطلح فقهاء آمده باشد.

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۰۳ ح ۵

نتیجه بحث:

از مجموع چهار دلیلی که ذکر شد معلوم گشت که اولیای دین آبی را که با ملاقات نجاست نجس نمی شود «کثیر» نامیده اند و آنچه اصالت دارد کثیر بودن آب است نه کُر بودن به معنای مصطلح آن، و از طرفی معلوم است که «کثیر» مفهوم نسبی دارد و در مقایسه با مقدار نجاستی که با آن برخورد می کند سنجیده می شود و بنابراین اگر آب در برخورد با نجاست مغلوب نجاست نشده و تغییر نکرد بلکه بر نجاست غلبه کرد «کثیر» محسوب می شود چه مقدار آب کم باشد مانند آب استنجا و چه زیاد باشد مانند آب استخر.

پس از آنکه معلوم شد «کثیر» با معنای نسبی اش اصل است نه «کُر» به معنای اصطلاحی اش اکنون بر مبنای اصل بودن «کثیر» به پاسخ پنج سؤال سابق می پردازیم:

پاسخ به پنج سؤال سابق:

در پاسخ به پنج سؤال مذکور می گوئیم:

سؤال اول^(۱) پاسخش اینست که به مقتضای توضیحات گذشته شارع واقعاً نمی خواسته است بگوید: آب اگر یک گرم از کُر مصطلح کمتر باشد با ملاقات نجاست نجس می شود اگر چه تغییر نکند و سالم و بهداشتی باشد بلکه به مقتضای روایات زیادی شارع می خواسته است بگوید: اگر آب در برخورد با نجاست مغلوب نجاست شود و تغییر کند نجس می شود بنابراین فقط تغییر آب موجب نجاست آن می شود نه صرف برخورد با نجاست چه آب به قدر کُر مصطلح باشد و چه کمتر و چه بیشتر فرقی نمی کند و این مطلب مبتنی بر چند قانون است:

۱- قانون غلبه که به عنوان قانون مادر شناخته می شود و آن اینست که هر جا آب

(۱) سؤال اول این بود که آیا شارع واقعاً خواسته بگوید: آب اگر یک گرم از کُر کمتر باشد با ملاقات نجاست نجس می شود؟

بر نجاست غالب شد نجس نمی شود و هر جا مغلوب نجاست شد و تغییر کرد نجس می شود چه مقدار آب کم باشد و چه زیاد.

۲- قانون کثرت، و آن اینست که زیاد بودن آب نسبت به نجاستی که با آن برخورد می کند سنجیده می شود اگر کثرت آب موجب غلبه بر نجاست شد آب پاک است مانند آب استنجا، و در بحثهای سابق درباره قانون غلبه و قانون کثرت و روایاتی که مدرک این دو قانون است بحث مبسوطی گذشت.

۳- قانون مطابقت تشریح با تکوین و آن اینست که احکام طهارت و نجاست باید مبتنی و منطبق با قوانین طبیعی و تکوینی باشد، این یک اصل زیر بنایی است که تشریح باید مطابق با تکوین باشد مثلاً در مسأله آب بارانی که روی بام آلوده به ادرار می بارد و از سقف چکه می کند واقعیت تکوینی اینست که آب باران چون زیادتر از ادرار باقیمانده روی بام است بر آن غلبه می کند و آبی که از سقف می چکد چون از همان آب بارانی است که بر ادرار غلبه کرده و آنرا مستهلک نموده و اثر غیر بهداشتی آنرا از بین برده بدین علت پاک است بنابراین پاک بودن این آب منشأ طبیعی دارد و این که در روایات آمده است اگر آب در برخورد با نجاست رنگ یا بو یا مزه اش تغییر کند نجس می شود یک واقعیت تکوینی را گوشزد می کند زیرا چنین آب تغییر کرده ای تکویناً فاسد و غیر بهداشتی است و از این رو اجتناب از آن لازم است. اولیای دین که قانون غلبه و کثرت را به ما تعلیم داده اند می خواسته اند بفهمانند که طهارت و نجاست آب ناشی از طبیعت و تکوین است و خود طهارت و نجاست نیز دو امر تکوینی اند، وقتی که امام رضا(ع) در صحیحۃ ابن بزیر می فرماید: آب چاه چون ماده دارد ظرفیتش زیاد است و چیزی آنرا فاسد نمی کند مگر این که بو یا طعم آن تغییر کند «ماء البئر واسع لا یفسد شیء إلا أن یتغیر ریحه أو طعمه لأن له مادة» (۱) امام می خواهد روشن کند که طهارت و نجاست آب چاهی که با نجاست برخورد می کند هر دو ناشی از طبیعت و تکوین اند زیرا تغییر بو یا طعم آب یک واقعیت

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۲۶ ح ۶

تکوینی است که از تغییر شیمیایی در آب حکایت دارد و نجاست آب چاه ناشی از آنست و خود نجاست و پلیدی آب نیز امری تکوینی است نه قراردادی و اعتباری و نیز تغییر نکردن و پاکیزه ماندن آب چاه و غلبه آن بر نجاست یک واقعیت تکوینی است که طهارت آب چاه ناشی از آنست و خود طهارت یعنی پاکیزگی آب نیز امری تکوینی است نه قراردادی و اعتباری.

و وقتی که امام صادق(ع) در صحیحۀ شهاب بن عبدربه به او می فرماید: غدیر و گودال آبی که در یک طرف آن مردار وجود دارد اگر طرف دیگر آن بوی مردار نگرفته است از آن وضوء بگیر و اگر طرف دیگر نیز بوی مردار گرفته است از آن اجتناب کن،^(۱) امام می خواهد بفهماند که نجاست آب غدیر ناشی از تغییر شیمیایی است که واقعیت تکوینی دارد و بوی بد آب بر آن دلالت می کند و خود نجاست آب نیز امری تکوینی است نه قراردادی زیرا نجاست یعنی پلیدی و این پلیدی که بوی بد آب بر آن دلالت دارد امری واقعی و محسوس است و حس شامه آنرا تشخیص می دهد. و نیز می خواهد بفهماند که طرف دیگر غدیر اگر بوی مردار نگرفته، طاهر است و طهارت آن ناشی از طبیعت و تکوین است زیرا طرف دیگر غدیر مغلوب نجاست نشده و تغییر شیمیایی نکرده و بوی مردار نگرفته و پاکیزه مانده است و خود طهارت نیز امری تکوینی است زیرا طهارت یعنی پاکیزگی و این پاکیزگی طرف دیگر غدیر امری تکوینی و محسوس است و قوه شامه آنرا تشخیص می دهد.

و نیز وقتی که در همین حدیث می فرماید: مجتمع آب اگر رنگش زرد شده و یا بوی بد گرفته است از آن اجتناب کن و اگر رنگش زرد نشده و بوی بد نگرفته است با آن وضوء بگیر^(۲) می خواهد بفهماند که منشأ طهارت و نجاست آب امری تکوینی است یعنی منشأ نجاست آن تغییر شیمیایی است که از رنگ زرد و یا بوی بد آن معلوم می شود و خود نجاست آب نیز امری تکوینی است زیرا نجاست یعنی

(۱) و (۲) وسائل ج ۱ ص ۱۱۹ ح ۱۱

پلیدی و پلیدی. این آب به وسیله رنگ زرد یا بوی بدش تشخیص داده می شود و تشخیص دهنده اش چشم و قوه شامه است.

و نیز می خواهد بفهماند که رنگ زرد آب یا بوی بد آن نشانه فاسد و پلید بودن و به تعبیری نجس بودن آبست چه برگ درختان و حشرات در این آب ریخته و گندیده و آنرا زرد یا بد بو کرده باشد و چه مردار آنرا فاسد کرده باشد فرقی نمی کند و در هر دو صورت این آب فاسد و پلید شده و اجتناب از آن لازم است.

از آنچه گفتیم روشن شد که اگر آبی یک گرم کمتر از کُرّ مصطلح باشد و سر سوزنی که آلوده به خون بوده و با الکل بهداشتی شسته شده است به این آب بزیم نجس نمی شود زیرا به حکم قانون مطابقت تشریح با تکوین چون این آب تکویناً تغییر نکرده و فاسد نشده پاک است و استعمال آن اشکال شرعی ندارد. این بود پاسخ سؤال اول از سؤالهای پنجگانه سابق.

پاسخ سؤال دوم:

پاسخ سؤال دوم^(۱) اینست که اختلاف شدید در اندازه گیری کُرّ چه در مورد وزن و چه در مورد مساحت برای اینست که به مقتضای بیانات سابق «کثیر» اصل است نه «کُرّ» به معنای مصطلح و از طرفی «کثیر» دارای مفهوم نسبی است و کثرت آب باید نسبت به نجاستی که با آن برخورد می کند سنجیده شود و ذکر مقدارهای مختلف در روایات کُرّ چه در مورد وزن و چه در مورد مساحت از باب مثال و ذکر مصداق برای «کثیر» بوده و مقصود این نبوده است که اندازه دقیقی از نظر وزن یا مساحت یا هر دو برای کُرّ تعیین شود که حتی یک گرم یا یک میلی متر مکعب کمتر یا زیادتر نباشد بنابراین حدیثی که ۲۷ وجب مکعب را ذکر کرده یک مصداق از «کثیر» را گوشزد کرده و حدیثی هم ۱۲۵ وجب را گفته که بیش از چهار برابر ۲۷ وجب است مصداق دیگری از «کثیر» را آورده و روایاتی نیز که ۳۶ وجب و یا

(۱) سؤال دوم این بود که اختلاف شدید روایات هم در تعیین وزن و هم در تعیین مساحت کُرّ برای چیست؟

۴۲ وجب و $\frac{۷}{۸}$ وجب و یا ۳۳ وجب و اندی را ذکر کرده‌اند هر یک از آنها مصداقی از «کثیر» را آورده‌اند و حدیثی که ۱۲۰۰ رطل را ذکر کرده یک مصداق از «کثیر» را آورده و حدیثی که ۶۰۰ رطل را گفته فرد دیگری از «کثیر» را گوشزد کرده و رطل عراقی یا مکی یا مدنی فرقی ندارد زیرا هر یک از ۱۲۰۰ رطل یا ۶۰۰ رطل از باب مثال و ذکر مصداق بوده است و اگر مقادیرهای دیگری هم گفته بودند اشکالی نداشت و مثلاً اگر در روایات برای معرّقی کُر گفته بودند: به اندازه شش بار سنگین اُلاغ که یکی از معانی کُر بود یا به اندازه یک چاه آب که معنای دیگری بود یا به اندازه یک مجتمع آب که معنای دیگر کُر بود یا به اندازه ۷۲۰ صاع = ۲۱۶۰ کیلوگرم که معنای دیگری بود هیچ مشکلی به وجود نمی‌آمد چون همه اینها مصداقهای «کثیر» محسوب می‌شوند بنابراین اگر صد گونه مساحت یا صد گونه وزن هم ذکر می‌شد مانعی نداشت.

روی این مبنا دیگر نیازی نیست که فقیه برای علاج تعارض روایات کُر زحمت بکشد و از راه ترجیح سند یا موافقت با اجماع یا شهرت، بعضی روایات کُر را قبول و بعضی را رد کند زیرا طبق بیانات فوق بین روایات کُر تعارضی نیست تا نیاز به علاج و اجتهاد باشد.

پاسخ سؤال سوم:

پاسخ سؤال سوم^(۱) اینست که چون ذکر این مقادیرهای مختلف مساحتی یا وزنی در روایات از باب مثال و ذکر مصداق برای «کثیر» بوده است لازم نیست وزن و مساحت با هم منطبق باشند زیرا قرار نبوده است که وزن مشخصی برای کُر بیان شود که نه یک گرم کم باشد و نه زیاد و یا مساحت مشخصی تعیین شود که نه یک میلی متر مکعب کم باشد و نه زیاد و توضیح مطلب اینست که طبق آنچه قبلاً به تفصیل بیان شد چون «کثیر» اصل است و کُر حمل بر «کثیر» می‌شود یعنی کُر به

(۱) سؤال سوم این بود که چرا وزن کُر با مساحت آن منطبق نیست و کُر وزنی بیش از ۱۱۷ کیلو کمتر از کُر مساحتی است؟

معنای «کثیر» منظور می‌شود و از طرفی «کثیر» دارای مفهوم نسبی است یعنی کثیر بودن آب نسبت به نجاستی که با آن برخورد می‌کند سنجیده می‌شود از این رو اساساً ممکن نیست برای «کثیر» اندازه مشخصی تعیین کنند نه از نظر وزن و نه از نظر مساحت و بنابراین وزنها و مساحت‌هایی که در روایات آمده از باب مثال و ذکر مصداق برای کثیر بوده و نمی‌خواسته‌اند وزن و مساحت با هم منطبق باشند بنابراین دیگر جای این سؤال نیست که چرا وزن کُرّ با مساحت آن منطبق نیست؟ و این بود پاسخ سؤال سوّم و راه حلّ مشکل.

و باید دانست که اگر این پاسخ و راه حلّ پذیرفته نشود هیچ توجیه معقولی برای عدم مطابقت وزن و مساحت کُرّ نمی‌توان یافت و در نتیجه، یک سؤال بجا و به حق بی جواب خواهد ماند، توضیح مطلب اینست که علامه مجلسی می‌فرماید: ما آبی را که مساحت آن ۴۲ وجب و $\frac{7}{8}$ وجب بود - که قول مشهور در مساحت کُرّ است - وزن کردیم و تقریباً ۸۳ من و نیم به من شاه و ۵۶ مثقال و $\frac{1}{8}$ مثقال صیرفی بود. (۱) و از طرفی وزن کُرّ به قول مشهور ۶۴ من شاه الّا ۲۰ مثقال است بنابراین کُرّ وزنی متجاوز از ۱۹ من و نیم شاه یعنی ۱۱۷ کیلو از کُرّ مساحتی کمتر است. حالا سؤال اینست که چگونه می‌توان قبول کرد که اگر آبی را وزن کنیم و ۶۴ من شاه الّا ۲۰ مثقال باشد کُرّ خواهد بود و با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود ولی اگر همین آب را بدون این که کم یا زیاد شود و جب کنیم کُرّ نخواهد بود و با ملاقات نجاست نجس می‌شود چون از ۴۲ وجب و $\frac{7}{8}$ وجب کمتر است؟ و به عبارت دیگر: این آب به اعتبار وزن به قدر کُرّ است و به اعتبار مساحت به قدر کُرّ نیست یعنی هم کُرّ هست و هم نیست چگونه ممکن است یک آب در آن واحد هم کُرّ باشد و هم نباشد؟ می‌دانیم که تشریح باید موافق تکوین باشد و از طرفی وزن کردن یا وجب کردن آب تأثیر تکوینی در آب ندارد و آنرا تغییر نمی‌دهد پس چگونه وزن کردن آبی موجب کُرّ بودن آن و وجب کردن همان آب موجب کُرّ نبودن آن می‌شود؟

(۱) مرآت العقول ج ۱۳ ص ۱۵ طبع جدید.

این مطلب به قدری تعجب آور و غیر قابل قبول بوده است که عالم بزرگی مثل صاحب جواهر را ناچار کرده است بگوید: دلیلی نداریم که رسول خدا (ص) و ائمه (ع) می دانسته اند که این وزن با این مساحت منطبق نیست شاید در ذهن خود تصوّر می کرده اند که این دو با هم منطبق اند و بدین علت این وزن و این مساحت را برای اندازه گیری مقدار کُرّ تعیین کرده اند و این مبنای حکم خدا شده است (۱) البته آنچه صاحب جواهر رضوان الله علیه فرموده اند بسیار تعجب آورتر و غیر قابل قبول تر است از اصل مسأله یعنی تعیین مقدار کُرّ با وزن و مساحتی که با هم منطبق نیستند و هیچگونه توجیه معقولی ندارد.

عیب کار در اینست که خشت اول کج گذاشته شده و از آغاز، این تصوّر به وجود آمده است که شارع می خواسته برای آبی که با ملاقات نجاست نجس نمی شود وزن خاصی تعیین کند که یک گرم کمتر نباشد و نیز مساحت خاصی تعیین کند که یک میلی متر مکعب کمتر نباشد در حالی که به حکم روایات فراوانی که بعضی از آنها قبلاً ذکر شد شارع «کثیر» را با مفهوم نسبی اش اصل و محور قرار داده و معلوم است که «کثیر» صدها و هزارها مصداق متفاوت دارد و از طرفی در همه این مصداقها قانون غلبه حاکم است یعنی غلبه آب بر نجاست موجب نجس نشدن آب در برخورد با نجاست است نه وزن خاص یا مساحت خاص و به بیان دیگر: منشأ طهارت آب یک امر تکوینی است نه امر قراردادی و اعتباری.

پاسخ سؤال چهارم: (۲)

پاسخ سؤال چهارم اینست که ذکر اندازه های متفاوت و غیر دقیق برای معرفی آب معتصم مانند «ماء کثیر» و «حوض کبیر» و «اندازه حُب» و «اکثر از روایه» و «آب حوض تا نصف ساق» و «تازانو» و «به قدر دو قلّه» همه اینها از باب مثال و ذکر

(۱) جواهر الکلام ج ۱ ص ۱۸۲ چاپ جدید.

(۲) سؤال چهارم این بود که چرا برای معرفی آب معتصم اندازه های متفاوت و غیر دقیق مانند «ماء کثیر» و «حوض کبیر» و «اکثر از روایه» ... بیان شده است؟

مصدق برای آب کثیر است و قبلاً توضیح دادیم که «کثیر» اصل است و «کُر» حمل بر کثیر می شود یعنی به معنای کثیر منظور می شود. و چون «کثیر» دارای مفهوم نسبی است اگر صدها مصداق متفاوت و غیر دقیق دیگر هم برای آن ذکر می کردند اشکالی نداشت.

پاسخ سؤال پنجم: (۱)

پاسخ سؤال پنجم اینست که چون «کثیر» اصل است و کُر حمل بر کثیر می شود از این رو ذکر ۳۶ وجب و ۲۷ وجب و ۱۲۵ وجب و ۴۲ وجب و $\frac{۷}{۸}$ وجب و ۳۳ وجب و اندی همه اینها از باب مثال و ذکر مصداق برای کثیر است و لازم نیست طول وجبها دقیقاً یکسان باشد و حتی لازم نیست وجبهای متوسط لحاظ شود آنچه لازم است اینست که مقدار آب نسبت به نجاستی که با آن برخورد می کند زیاد باشد به طوری که مغلوب نجاست نشود و تغییر نکند مانند آب بارانی که روی بام آلوده به ادرار می بارد و از سقف چکه می کند که طهارت این آب طبق قاعده است نه تعبد و استثناء.

تا اینجا پاسخ پنج سؤال مطرح شده ارائه شد و در طول این بحثها روشن گشت که زیر بنای همه این پاسخها یک چیز است و آن اینست که از نظر روایات، کثیر اصل است نه کُر مصطلح و کثیر هم دارای مفهوم نسبی است و از نیم لیتر آب استنجا تا میلیونها متر مکعب آب رودخانه و دریا را شامل می شود. این پاسخها با توجه به ملاک حکم و مطابقت تشریح با تکوین و با توجه به اینکه تعبد باید بر مبنای تعقل باشد آورده شد و تصور می رود اینگونه پاسخها برای حفظ وجهه اسلام و نشان دادن چهره نورانی آن بهتر است از حواله کردن طهارت و نجاست آب به تعبد خشک و بی دلیل.

(۱) سؤال پنجم این بود که اگر قرار بوده است مقدار کُر دقیقاً تعیین شود چرا برای واحد اندازه گیری، وجب را تعیین کرده اند با اینک طول وجبها متفاوت است و حتی وجبهای متوسط به طور دقیق با هم یکسان نیستند؟

حالا در اینجا سؤالی مطرح می شود که پس معنای این حدیث چیست که می گوید. اگر آب به قدر کثر باشد چیزی آنرا نجس نمی کند و کثر بودن آب را موجب نجس نشدن آن می داند نه کثیر بودن آنرا؟

برای دادن پاسخ تفصیلی به این سؤال لازم است قبلاً همه روایاتی را که لفظ «لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» و الفاظ مشابه و یا هم مضمون آنرا دارند ذکر کنیم و آنگاه به پاسخ تفصیلی بپردازیم. روایاتی که لفظ «لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» یا الفاظ مشابه و هم مضمون آنرا دارند بدین قرار است:

۱- روایت محمد بن مسلم از امام صادق (ع) که می گوید:

«قُلْتُ لَهُ: الْغَدِيرُ فِيهِ مَاءٌ مُجْتَمِعٌ تَبَوَّلُ فِيهِ الدَّوَابُّ وَ تَلْعُ فِيهِ الْكِلَابُ وَ يَغْتَسِلُ فِيهِ الْجُنُبُ؟ قَالَ: إِذَا كَانَ قَدْرَ كَرٍّ لَمْ يَنْجَسْهُ شَيْءٌ وَ الْكَرُّ سَمَاءٌ رَطْلٌ»^(۱)

«به امام گفتم: گودالی که در آن آب جمع شده و چار پایان در آن ادرار می کنند و سگها از آن آب می خورند و جنب در آن غسل می کند حکمش چیست؟ فرمود اگر به قدر کثر باشد چیزی آنرا نجس نمی کند و کثر ششصد رطل است.»

۲- روایت اسماعیل بن جابر از امام موسی بن جعفر (ع)

«قال: إبتدأني فقال: ماء الحمام لا ينجسه شيء»^(۲)

«امام به طور ابتدائی به من فرمود: آب حمام را چیزی نجس نمی کند.»

۳- حدیث زرارة از امام محمد باقر (ع)

«قال: و قال ابو جعفر (ع): اذا كان الماء اكثر من راوية

(۱) تهذيب جلد ۱ ص ۴۱۴ حدیث ۲۷ و وسائل ج ۱ ص ۱۱۸ ح ۵

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۱۲ ح ۸

لم ینجسه شیء... الا ان یحییء له ریح تغلب علی ریح الماء» (۱)
«امام فرمود: اگر آب بیشتر از مقدار راویه باشد چیزی آنرا
نجس نمی‌کند... مگر این که بوی مردار بر بوی آب غلبه
کند.» (راویه ظرف آبی است که از سه جلد حیوان درست
می‌کنند - المنجد -)

۴- روایت حسن بن صالح ثوری از امام صادق (ع)
«قال: اذا کان الماء فی الرکی کرراً لم ینجسه شیء...» (۲)
«امام فرمود: اگر آب در چاه به قدر کُر باشد چیزی آنرا
نجس نمی‌کند.»

۵- روایت عبدالله بن مغیره از بعضی اصحاب خود از امام صادق (ع)
«قال: اذا کان الماء قدر قلتین لم ینجسه شیء و القلتان
جرّتان» (۳)

«امام فرمود: اگر آب به قدر دو قله باشد چیزی آنرا نجس
نمی‌کند و دو قله یعنی دو جرّه» (جرّه ظرف سفالی است
دارای دو دسته و شکم بزرگ و دهان فراخ - المنجد -)

۶- روایت ابن بزیع از امام رضا (ع)
«قال: ماء البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر ریحہ او
طعمه فینزح حتی یذهب الریح و یطیب طعمه لان له
مادّة» (۴)

«آب چاه چون ماده دارد ظرفیتش زیاد است و چیزی آنرا
نجس نمی‌کند مگر این که بوی مزه آن تغییر کند پس باید از

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۰۴ ح ۹.
(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۱۸ ح ۸.
(۳) وسائل ج ۱ ص ۱۲۳ ح ۸.
(۴) وسائل ج ۱ ص ۱۰۵ ح ۱۰ و ۱۲.

آن آب بکشند تا وقتی که بوی بد آن برود و طعمش
مطبوع شود.»

۷- روایت منقول از رسول خدا (ص) که فرمود:

«خَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ طَهُورًا لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَيَّرَ لَوْنَهُ أَوْ
طَعْمَهُ أَوْ رَائِحَتَهُ» (۱)

«خدا آب را پاکیزه کننده خلق کرده است هیچ چیزی آنرا
نجس نمی‌کند مگر این که رنگ یا مزه یا بوی آنرا تغییر
دهد.»

ابن ادريس در سرائر فرموده است: روایت این حدیث مورد اتفاق است، (۲) و
ابن ابی عقیل فرموده است: این حدیث به تواتر از امام صادق (ع) از پدران آن
حضرت نقل شده است. (۳)

در این هفت روایت لفظ «لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» و لفظ مشابه به آن یعنی «لَا يُنَجِّسْهُ
شَيْءٌ» و لفظ هم مضمون آن یعنی «لَمْ يُفْسِدْهُ شَيْءٌ» ذکر شده و اقسام آب معتصم را
گوشزد کرده است یعنی آبی که به صرف برخورد با نجاست نجس نمی‌شود. در این
روایات از آب غدیر = گودال و آب حمّام و آب اکثر از راویه و آب چاه و آب به قدر
دو قلّه و آب مطلق و بدون قید نام برده شده و درباره همه آنها گفته‌اند: چیزی آنها را
نجس و فاسد نمی‌کند و مقصود این بوده است که صرف برخورد با نجاست آنها را
نجس نمی‌کند. بدیهی است شرط نجس نشدن این آبها اینست که رنگ یا بو یا طعم
آنها تغییر نکند و این قید عدم تغییر در روایت ۳ و ۶ و ۷ ذکر شده و این مطلب مورد
اتفاق فقهاست که اگر چنین تغییری در هر یک از اقسام آب رخ دهد نجس می‌شود،
بنابراین «لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» و «لَا يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» و «لَمْ يُفْسِدْهُ شَيْءٌ» که در این روایات

(۱) معتبر محقق حلی ص ۹ سطر ۷ چاپ سنگی.

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۰۱ ذیل حدیث ۹.

(۳) مختلف علامه حلی جلد ۱ ص ۱۴ چاپ دفتر تبلیغات قم، مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه.

آمده مطلق نیست بلکه مقید است به این که آب تغییر نکند، پس قید عدم تغییر در همه اقسام آب شرط نجس نشدن است ولی آیا علاوه بر قید عدم تغییر قید کُر بودن به معنای مصطلح آن نیز شرط نجس نشدن آب در برخورد با نجاست است؟ در حدیث ۱ و ۴ عبارت «إِذَا كَانَ قَدْرُ كُرٍّ» و «إِذَا كَانَ الْمَاءُ فِي الرُّكْبَى كُرًّا» آمده بود ولی آیا معنای این دو عبارت اینست که شرط نجس نشدن آب در برخورد با نجاست اینست که وزن یا مساحت آن به قدر کُر به معنای مصطلح آن باشد یا چنین نیست؟

در طبیعت استثناء نیست:

در روایت ۷ آب به طور مطلق و بدون هیچ قیدی ذکر شده و مدلول روایت مزبور این بود که آب را خدا پاکیزه کننده آفریده است و هیچ چیزی آنرا نجس نمی کند مگر این که رنگ یا بو یا مزه آنرا تغییر دهد. این روایت به دو صفت تکوینی برای آب اشاره می کند که چه آب، کم باشد و چه زیاد این دو صفت را دارد یکی اینکه ذاتاً پاکیزه کننده است و دیگر این که تا وقتی که رنگ یا بو یا مزه اش تغییر نکند نجس یعنی پلید و آلوده نیست، هم صفت اول، تکوینی و واقعی است و هم صفت دوم، اگر آب به قدر کُر به معنای مصطلح باشد این دو صفت طبیعی را دارد و اگر از کُر کمتر باشد نیز این دو صفت را دارد، حالا آیا دلیلی وجود دارد که اطلاق آب را در این روایت در مورد صفت دوم مقید کند و مثلاً بگوید: آب اگر به قدر کُر مصطلح باشد برخورد یک سر سوزن آلوده به خون آنرا نجس یعنی پلید و آلوده نمی کند ولی اگر یک گرم از کُر کمتر شد آنرا نجس یعنی پلید و آلوده می کند؟ می دانیم که در طبیعت استثناء نیست مثلاً نمک در طبیعت خود شور است چه کم باشد و چه زیاد و نیز آب در طبیعت خود تر است چه کم باشد و چه زیاد و نمی توان یک مورد را از آن استثناء کرد. در حدیث مزبور صفت طبیعی پاکیزه بودن آب و نجس نشدن آب مگر

به وسیله تغییر بیان شده و به ماگوشزد کرده‌اند که آب در طبیعت خود پاکیزه است و این پاکیزگی وقتی تبدیل به پلیدی می‌شود که رنگ یا بو یا مزه آن تغییر کند، آیا می‌توان گفت: اگر آب به قدر کُر مصطلح باشد این صفت طبیعی را دارد که پاکیزگی آن تبدیل به پلیدی نمی‌شود مگر با تغییر ولی اگر یک گرم کمتر از کُر شد این صفت طبیعی از آن سلب می‌شود؟ این مثل اینست که کسی بگوید: آب اگر به قدر کُر باشد تر است و اگر کمتر از کُر شد تر نیست!

بطلان این سخن از آفتاب روشن‌تر است، بنابراین اساساً در مقام ثبوت امکان ندارد چنین استثنائی وجود داشته باشد که مثلاً حدیثی بگوید: هر آبی این صفت طبیعی را دارد که نجس و پلید نمی‌شود مگر با تغییر، مگر آبی که از کُر کمتر باشد که این صفت طبیعی را ندارد و اگر یک گرم از کُر کمتر باشد در برخورد با یک سر سوزن آلوده به خون نجس یعنی آلوده و پلید می‌شود، و به بیان دیگر: روایت ۷ نجاست و پلیدی آب را به عنوان یک پدیده تکوینی معرفی می‌کند که اگر در آب پدید آید نشانه آن یا رنگ تغییر کرده آب است که با چشم دیده می‌شود و یا بوی بد آنست که قوه شامه آنرا درک می‌کند یا مزه تغییر یافته است که با قوه ذائقه احساس می‌شود، حالا آیا ممکن است روایتی بگوید: در همه آبها اگر نجاست و پلیدی رخ دهد یک پدیده طبیعی است مگر آبی که از کُر کمتر باشد که در چنین آبی نجاست و پلیدی یک پدیده طبیعی نیست بلکه یک امر قرار دادی و اعتباری است! آیا ممکن است پلیدی و آلودگی آب قرار دادی و اعتباری باشد؟

از آنچه گفته شد روشن‌گشت که در مقام ثبوت صحیح نیست که گفته شود: در همه آبها نجاست و پلیدی آب پدیده‌ای طبیعی است و با تغییر پدید می‌آید مگر در آب کمتر از کُر که پلیدی و آلودگی آن قرار دادی است و اگر تکویناً هم پاکیزه و بهداشتی باشد به طور قرار دادی و از روی تعبد آلوده و پلید است و به تعبیر دیگر: نجس است.

تمسک به مفهوم شرط:

فقهای که عقیده دارند شرط نجس نشدن آب در برخورد با نجاست اینست که به قدر کُر باشد به روایت ۱ از هفت روایت سابق تمسک می‌کنند که در آن آمده بود: «إِذَا كَانَ قَدْرُ كُرٍّ لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» یعنی اگر آب گودال به قدر کُر باشد چیزی آنرا نجس نمی‌کند، آنان می‌گویند: مفهوم شرط در این روایت اینست که اگر آب به قدر کُر نباشد به صرف برخورد با نجاست نجس می‌شود اگر چه تغییر نکند زیرا اگر حکم کُر و غیر کُر یکی باشد و در هر دو، فقط تغییر موجب نجاست آب شود در این صورت آوردن شرط یعنی «إِذَا كَانَ قَدْرُ كُرٍّ» لغو خواهد بود پس فایده شرط اینست که با متنفی شدن شرط یعنی کُر بودن آب جزای شرط یعنی نجس نشدن آب متنفی می‌شود و نتیجه اینست که آب غیر کُر به محض برخورد با نجاست نجس می‌شود. (۱)

برای این که بدانیم این استدلال صحیح است یا نه لازم است به تفصیل در اطراف این روایت بحث کنیم، متن حدیث قبلاً ذکر شد و محتوای آن چنین بود: محمد بن مسلم به امام صادق (ع) می‌گوید: گودالی که آب در آن جمع شده و چار پایان در آن ادرار می‌کنند و سگ‌ها از آن آب می‌خورند و جنب در آن غسل می‌کند حکمش چیست؟ امام می‌فرماید: اگر آب گودال به قدر کُر باشد چیزی آنرا نجس نمی‌کند و کُر ششصد رطل است.

محمد بن مسلم می‌خواهد بگوید: آیا استعمال چنین آبی که ادرار چار پایان در آن می‌ریزد و سگ‌ها به آن زبان می‌زنند و جنب در آن غسل می‌کند جایز است؟ امام پاسخ می‌دهد که اگر آب گودال نامبرده به قدر کُر باشد چیزی از قبیل آنچه ذکر کردی آنرا پلید و نجس نمی‌کند.

(۱) جواهر الکلام ج ۱ ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

توجه به چند نکته:

در اینجا توجه به چند نکته لازم است:

نکته اول:

عبارت «لَمْ يُنَجِّسَهُ شَيْءٌ» در این روایت که مربوط به آب گودال است با «لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ» در روایت ۲ که مربوط به آب حَمَّام است و «لَمْ يُنَجِّسَهُ شَيْءٌ» در روایت ۳ که مربوط به آب اکثر از راویه است و «لَمْ يُنَجِّسَهُ شَيْءٌ» در روایت ۴ که مربوط به آب چاه است و «لَمْ يُنَجِّسَهُ شَيْءٌ» در روایت ۵ که مربوط به آب به قدر دو قلّه است و «لَا يُفْسِدُهُ شَيْءٌ» در روایت ۶ که مربوط به آب چاه است و «لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ» در روایت ۷ که مربوط به مطلق آب است همه اینها یک معنی دارد و آن اینست که این آب‌ها به صرف برخورد با نجاست نجس نمی‌شوند.

نکته دوم:

چون معلوم است که تغییر به نجاست موجب نجس شدن هر آبی می‌شود قید عدم تغییر در همه این آبها منظور بوده و در روایت ۳ و ۶ و ۷ نیز صریحاً آمده است که اگر آب در برخورد با نجاست تغییر کند نجس می‌شود.

نکته سوم:

علت نجس نشدن آب حوضچه‌های حَمَّام در برخورد با نجاست که در روایت ۲ آمده بود اینست که ماده دارد و متصل به خزانه آب است چنانکه در روایت دیگر آمده است: «مَاءُ الْحَمَّامِ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا كَانَتْ لَهُ مَادَّةٌ»^(۱) استعمال آب حَمَّام مانعی ندارد به شرط اینکه ماده داشته باشد. و نیز علت نجس نشدن آب چاه در برخورد با نجاست که در روایت ۶ آمده بود داشتن ماده است که چون ماده دارد دائماً زایش می‌کند و زیاد می‌شود و در همین روایت علت نجس نشدن آب چاه را ماده داشتن ذکر کرده است. البته نجس نشدن آب حوضچه‌های حَمَّام و آب چاه در صورتی

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۱ ح ۴.

است که آب بر نجاست غلبه کند، پس اگر آب حمّام و آب چاه مغلوب نجاست شود و تغییر کند نجس می شود، و در روایت ۳ دربارهٔ اکثر از راویه آمده بود که اگر آب مغلوب نجاست شود و بوی آنرا بگیرد نجس می شود، نتیجه این می شود که علّت نجس نشدن آب حمّام و آب چاه غلبهٔ آب بر نجاست است که این یک علّت تکوینی است و منشأ آن کثرت آب نسبت به نجاست است که این نیز یک پدیدهٔ تکوینی است، این دو پدیدهٔ تکوینی یعنی غلبه و کثرت به دلیل تکوینی بودن در همهٔ اقسام آب تعمیم می یابد بنابراین در مورد روایت ۵ که می گوید: اگر آب به قدر دو قلّه باشد چیزی آنرا نجس نمی کند باید گفت: علّت نجس نشدن آب غلبه بر نجاست است که علّت این غلبه، کثرت آب در مقایسه با نجاست است اگر چه در روایت صریحاً ذکر نشده است، و نیز در مورد روایت محمد بن مسلم که محلّ بحث است و می گوید: آب گودال اگر به قدر کُرّ باشد چیزی آنرا نجس نمی کند علّت نجس نشدن آب غلبه بر نجاست و علّت این غلبه، کثرت آب نسبت به نجاست است اگر چه صریحاً در روایت ذکر نشده است.

نکتهٔ چهارم:

عبارت «إِذَا كَانَ قَدْرُ كُرٍّ لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» در حدیث مورد بحث یک واقعیت را بیان می کند و هدفش پی بردن مخاطب به حکم شرعی است، محمد بن مسلم می پرسد: آیا آب گودالی که ادرار چار پایان در آن می ریزد و سگها به آن زبان می زنند استعمالش جایز یا غیر جایز است؟ امام مستقیماً حکم شرعی را بیان نمی کند بلکه می فرماید: آب گودال از دو حال خارج نیست یا به قدر کُرّ هست و یا نیست اگر به قدر کُرّ یعنی ششصد رطل باشد چیزی از قبیل ادرار چار پایان که معمولاً مقدارش کم است و نیز زبان زدن سگ و غسل کردن جنب آنرا آلوده و پلید نمی کند یعنی آنرا تغییر نمی دهد و آبی که مغلوب نجاست نشود و تغییر نکند آلودگیش از حدّ مجاز بیشتر نیست، دغدغهٔ محمد بن مسلم این بوده است که آیا مقداری از ادرار چار پایان و زبان زدن سگ استعمال آب گودال را غیر مجاز می کند که اجتناب از آن لازم

باشد؟ و پاسخ امام اینست که اگر آب گودال به قدر کُر باشد اینگونه آلودگی‌ها آنرا تغییر نمی‌دهد و پلید و نجس نمی‌کند یعنی آلودگی از حد مجاز و استاندارد بیشتر نمی‌شود، این بیان یک واقعیت تکوینی است و آن اینست که آلودگی چنین آبی به حد پلیدی و نجاست نمی‌رسد، پلیدی و نجاست یک پدیده تکوینی است - نه یک حکم شرعی - و در روایات مورد بحث این پدیده تکوینی نفی شده است که لازمه آن حکم شرعی یعنی نفی لزوم اجتناب است بنابراین پلیدی و نجاست آب که پدیده تکوینی است موضوع حکم شرعی یعنی موضوع لزوم اجتناب است و نفی موضوع موجب نفی حکم است پس باید گفت: «لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» در روایت مورد بحث نفی حکم است به لسان نفی موضوع.

نکته پنجم:

کلمه «شیء» در «إِذَا كَانَ قَدْرُ كُرِّ لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» اگر چه نکره در سیاق نفی است ولی در اینجا معنای استغراق نمی‌دهد زیرا نمی‌توان گفت: آب گودال اگر به قدر کُر باشد هیچ چیزی حتی تغییر به نجاست آنرا نجس نمی‌کند پس باید گفت: مقصود از «شیء» در اینجا چیزهایی است از قبیل آنچه در سؤال راوی آمده است و می‌خواهد بگوید: مقداری از ادرار چار پایان که طبعاً چندان زیاد نیست و نیز زبان زدن سگ و غسل کردن جنب آب گودال را که به قدر ششصد رطل باشد آنقدر آلوده نمی‌کند که پلید و فاسد و به تعبیر دیگر: نجس شود بنابراین کلمه «شیء» در روایت مورد بحث به قرینه سؤال راوی محدود می‌شود به چیزهایی از قبیل آنچه در سؤال راوی آمده است و استغراق را نمی‌فهماند و باید گفت: از اول در قالب محدود ریخته می‌شود و همه افراد «شیء» را شامل نمی‌گردد.

نکته ششم:

آیا کلمه «کُر» در این روایت به معنای مجتمع آب است یا به معنای چاه آب یا به معنای شش بار سنگین الاغ یا به معنای کیلی در عراق یا به معنای ۷۲۰ صاع که هر صاعی ۳ کیلوگرم است و مجموعاً ۲۱۶۰ کیلو می‌شود و قبلاً گذشت که همه اینها از

معانی کُر می باشد و یا هیچیک از اینها نیست بلکه به معنای مصطلح فقهی است که وزن خاصی دارد؟

می توان گفت: چون در روایت مورد بحث عبارت ششصد رطل ذکر شده نظر به وزن آب بوده است ولی آیا این وزن مخصوص بدون کم و زیاد در نظر بوده و یا ذکر این وزن از باب مثال و ذکر مصداقی برای «کثیر» بوده است؟ هر دو احتمال وجود دارد و ما قبلاً احتمال دوم را ترجیح دادیم حالا فرض می کنیم همین وزن ششصد رطل که در حدیث آمده مقصود بوده و ضمناً رطل مذکور در روایت رارطل مکی فرض می کنیم که دو برابر رطل عراقی است و با قول مشهور که کُر را ۱۲۰۰ رطل عراقی می داند منطبق می شود و با این فرض با کسانی که به مفهوم شرط در حدیث «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدْرَ كُرٍّ لَمْ يُنَجِّسَهُ شَيْءٌ» تمسک می کنند به بحث می پردازیم:

این شرط مفهوم ندارد:

فقهائی که عقیده دارند آب اگر از کُر کمتر باشد به صرف برخورد با نجاست نجس می شود اگر چه تغییر نکند می گویند: مفهوم شرط در این روایت اینست که اگر آب به قدر کُر نباشد با ملاقات نجاست نجس می شود یعنی صرف برخورد با نجاست آنرا نجس می کند نه تغییر به سبب نجاست.

ولی باید دانست که شرط در این روایت مفهوم مخالف ندارد زیرا طبق قواعد ادبی اگر شرط موجود در کلام وارد مورد غالب باشد چنین شرطی دارای مفهوم مخالف نیست و نمی توان برای اثبات مطلبی به آن استدلال کرد مثلاً در آیه «وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ» (بقره ۲۸۳) یعنی اگر در سفر بودید و کاتبی نیافتید در مقابل طلب خود از بده کار وثیقه ای بگیرید، ذکر شرط «إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ» در این آیه برای اینست که غالباً در سفر کاتب یافت نمی شود نه این که آیه بخواهد بگوید: اگر در سفر نبودید و در وطن بودید و کاتب یافت نشد از بدهکار وثیقه نگیرید بنابراین، شرط در این آیه مفهوم مخالف ندارد ولی می توان گفت:

مفهوم موافق دارد که با منطوق آن دارای یک حکم است و آن مفهوم موافق اینست که اگر در سفر نبودید و در وطن بودید و کاتبی نیافتید باز هم از بده کار وثیقه بگیرید. در روایت مورد بحث نیز چون سؤال محمد بن مسلم از غدیر = گودال آب بوده و آب غدیری که جُنُب بتواند در آن غسل کند غالباً به قدر کُر و یا بیشتر است بدین جهت شرط در جواب آمده و فرموده اند: «إِذَا كَانَ قَدْرُ كُرٍ لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» اگر آب به قدر کُر باشد چیزی آن را نجس نمی‌کند یعنی به صرف برخورد با نجاست نجس نمی‌شود بنابراین چون شرط در این روایت وارد مورد غالب است مفهوم مخالف ندارد و نمی‌توان گفت: مفهوم مخالفش اینست که اگر آب از کُر کمتر باشد به صرف ملاقات با نجاست نجس می‌شود ولی می‌توان گفت: مفهوم موافق دارد و آن اینست که اگر آب به قدر کُر نباشد نیز به صرف برخورد با نجاست نجس نمی‌شود، البته اگر تغییر کند چه به قدر کُر باشد و چه کمتر از کُر نجس می‌شود و این مدلول روایت ۷ بود که در آن آمده است «لَا يُنَجِّسُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَيَّرَ لَوْنَهُ أَوْ طَمَعَهُ أَوْ رَائِحَتَهُ» یعنی هیچ چیزی آب را نجس نمی‌کند مگر این که رنگ یا بو یا طعم آنرا تغییر دهد و این شامل همه اقسام آب می‌شود چه مقدارش کم باشد و چه زیاد.

تا اینجا روشن شد که شرط مذکور در «إِذَا كَانَ قَدْرُ كُرٍ لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» مفهوم مخالف ندارد تا برای اثبات این که آب کمتر از کُر با ملاقات نجاست نجس می‌شود به آن تمسک گردد، حالا فرض (۱) می‌کنیم که شرط مذکور مفهوم مخالف داشته باشد در این صورت مفهومش این نخواهد بود که آب اگر به قدر کُر نباشد به صرف برخورد با نجاست نجس می‌شود بلکه مفهومش این خواهد بود که اگر آب به قدر کُر نباشد چیزی آنرا نجس می‌کند زیرا نقیض سالبه کلیه یعنی «لَا يُنَجِّسُ شَيْءٌ» موجب جزئیّه یعنی «يُنَجِّسُ شَيْءٌ» است و از این مفهوم مخالف مفروض فهمیده نمی‌شود که اگر آب کمتر از کُر باشد به صرف برخورد با نجاست نجس می‌شود زیرا «يُنَجِّسُ شَيْءٌ» بیش از این نمی‌فهماند که اگر آب به قدر کُر نباشد یک چیزی آنرا

(۱) این فقط یک فرض است که واقعیت ندارد و تنها برای مباحثات با طرف آورده شده است.

نجس می‌کند ولی آیا آن چیزی که آنرا نجس می‌کند صرف برخورد با نجاست است یا تغییر آب به سبب نجاست؟ هیچیک از این دو معنی از مفهوم مفروض به دست نمی‌آید یعنی مفهوم مفروض درباره این که آن یک چیزی که آب کمتر از کُر را نجس می‌کند چیست؟ ساکت است و بیان نمی‌کند که آب کمتر از کُر به صرف برخورد با نجاست نجس می‌شود.

خلاصه این که اولاً شرط واقع در حدیث «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدْرَ كُرٍّ لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» چون وارد مورد غالب است مفهوم مخالف ندارد و ثانیاً اگر بر خلاف واقع فرض کنیم که مفهوم مخالف داشته باشد از آن فهمیده نمی‌شود که اگر آب به قدر کُر نباشد به صرف برخورد با نجاست نجس می‌شود اگر چه تغییر نکند بنابراین تمسک به مفهوم شرط در این حدیث برای اثبات نجس شدن آب کمتر از کُر به محض برخورد با نجاست مبنای علمی ندارد و نمی‌توان آنرا پذیرفت.

مفهوم ادعایی نمی‌تواند مخصّص باشد:

قبلاً حدیث:

«خَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ طَهُورًا لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَيَّرَ لَوْنَهُ أَوْ طَعْمَهُ

أَوْ رَائِحَتَهُ»

در صفحه ۹۳ ذکر شد. این حدیث می‌گوید:

آب که در طبیعت خود پاکیزه کننده آفریده شده است

نجس نمی‌شود مگر با تغییر رنگ یا مزه و یا بوی آن.

و این شامل همه اقسام آب می‌شود چه کم باشد و چه زیاد چه ظرف آن کاسه باشد چه دریا، چه چاه باشد و چه حوضچه حَمَام فرقی ندارد. در اینجا بعضی ادعا کرده‌اند که حدیث یاد شده با مفهوم حدیث «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدْرَ كُرٍّ لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» یا حدیث «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدْرَ كُرٍّ لَمْ يَحْمَلْ خَبثًا» تخصیص خورده است^(۱) و نتیجه

(۱) جواهر الکلام از شیخ محمد حسن نجفی جلد ۱ ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

تخصیص اینست که هر آبی با تغییر نجس می شود مگر آب کمتر از کُرّ که به محض برخورد با نجاست نجس می شود اگر چه تغییر نکند و پاکیزه و بهداشتی باشد. ولی از بیانات سابق روشن شد که نه حدیث مزبور مفهوم دارد و نه اگر داشته باشد می فهماند که آب کمتر از کُرّ به محض برخورد با نجاست نجس می شود بنابراین، ادّعی یاد شده قابل قبول نیست. علاوه بر این، حدیث «خَلَقَ اللهُ الْمَاءَ طَهُورًا لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَيَّرَ لَوْلَهُ أَوْ طَعَمَهُ أَوْ رَائِحَتَهُ» پلیدی و نجاست آب را یک پدیده تکوینی معرفی می کند که با تغییر حاصل می شود و با چشم یا ذائقه یا شامه احساس می گردد و چون در تکوین استثنا نیست کسی نمی تواند بگوید: نجاست و پلیدی در همه آنها پدیده تکوینی است مگر در آب کمتر از کُرّ که قراردادی است و در این مورد تخصیص می خورد و به محض برخورد با نجاست پلید و نجس قراردادی می شود اگر چه تکویناً پاکیزه باشد، پس تخصیص ثبوتاً ممکن نیست.

رعایت حدّ اعلاّی نظافت، سنّت اسلامی:

قبلاً روشن شد که قانون غلبه چه در جانب آب و چه در جانب نجاست، حدّ استاندارد را بیان می کند و می گوید: اگر نجاست بر آب غلبه کند اجتناب از آن لازم است چون آلودگی آب به حدّ غیر مجاز می رسد و اگر آب بر نجاست غلبه کند اجتناب از آن لازم نیست چون آلودگی آب به حدّ غیر مجاز نمی رسد و قابل تحمّل است. ولی باید دانست آبی که با نجاست برخورد می کند اگر بر نجاست هم غالب شود باز مقداری آلودگی دارد و اصل النّظافة مِنَ الْإِيمَانِ (بحارالانوار ج ۶۲ ص ۲۹۱) اقتضا می کند که تا ممکن است از چنین آبی پرهیز شود و مخصوصاً برای شُرب و وضو از آن استفاده نشود اگر چه آلودگی آن به حدّ غیر مجاز نرسیده باشد. حدّ غیر مجاز آلودگی به وسیله قوه شامه و باصره و ذائقه تشخیص داده می شود یعنی اگر آب در برخورد با نجاست، رنگ یا بو یا مزه اش تغییر کند که با سه قوه نامبرده شناخته می شود پرهیز از چنین آبی واجب است ولی اگر تغییر هم نکند و به

حدّ غیر مجاز نرسد باز مقداری آلودگی دارد که برای رعایت نظافت و بهداشت اجتناب از آن مطلوب و یک سنّت اسلامی است و در روایات زیادی این سنّت اسلامی گوشزد شده که مناسب است نمونه‌هایی از آنها را در اینجا بیاوریم:

نمونه اول:

روایت علی بن جعفر از امام موسی بن جعفر(ع)

«قال: سئلته عن جرّة ماءٍ فيه ألف رطلٍ وقّع فيه اوقية بولٍ

هل يصلح شربه أو الوضوء منه؟ قال: لا يصلح»^(۱)

از امام سؤال کردم از ظرف آبی که هزار رطل آب دارد یک

اوقیه ادرار در آن می‌ریزد آیا نوشیدن این آب یا وضو

گرفتن از آن شایسته است؟ فرمود: شایسته نیست.

معلوم است که یک اوقیه ادرار یعنی هفت مثقال بر هزار رطل آب که بیش از سیصد کیلوگرم است غلبه نمی‌کند و آن را تغییر نمی‌دهد بلکه هزار رطل آب بر یک اوقیه ادرار غلبه می‌کند و قانون غلبه که یک قانون مادر است و منشأ تکوینی دارد اقتضا می‌کند که این آب نجس نباشد ولی با این وصف امام می‌فرماید: نوشیدن با وضو گرفتن از این آب شایسته نیست، فقیه به خوبی می‌فهمد که این توصیه بر مبنای رعایت نظافت در حدّ اعلی است و بنابراین، قانون غلبه را نقض نمی‌کند و نتیجه اینست که چنین آبی نجس محسوب نمی‌شود که اگر یک قطره از آن به لباس انسان پاشد نتواند با آن نماز بخواند یا اگر یک قطره از آن در دیگ آبگوشت بریزد نجس شود و خوردنش حرام.

بر مبنای توضیح مزبور این حدیث با حدیث علاء بن فضیل تعارض ندارد که می‌گوید:

«سألت ابا عبد الله(ع) عن الحياض يُبال فيها؟ قال: لا بأس اذا

غلب لون الماء لَوْنُ البَوْل»^(۲)

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۶ ح ۱۶.

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۰۴ ح ۷.

از امام صادق (ع) سؤال کردم از حوض‌هایی که در آنها ادرار می‌کنند؟ فرمود: اگر رنگ آب بر رنگ ادرار غلبه داشته باشد مانعی ندارد آنرا استعمال کنند.

این حدیث حدّ استاندارد را بیان می‌کند و می‌گوید: در صورتی که آب بر ادرار غالب باشد آلودگی آن به حدّ غیر مجاز نرسیده و اجتناب از آن واجب نیست ولی حدیث علی بن جعفر می‌گوید: استعمال آن شایسته نیست یعنی رعایت حدّ بالای نظافت اقتضا می‌کند از این آب پرهیز شود.

نمونه دوم:

حدیث دیگر علی بن جعفر از امام موسی بن جعفر (ع) است که می‌گوید:

«سئلته عن حُبِّ ماءٍ وقع فيه اوقية بول هل يصلح شربُه
أو الوضوء؟ قال: لا يصلح»^(۱)

از امام پرسیدم از حُبّ آب که یک اوقیه ادرار در آن می‌ریزد آیا نوشیدن این آب یا وضو از آن شایسته است؟
فرمود: شایسته نیست.

فرق این حدیث علی بن جعفر با حدیث دیگر وی که قبلاً نقل شد اینست که در این حدیث حُبّ آب ذکر شده و در آن، جرّه آب و نیز در این حدیث هزار رطل ذکر نشده ولی در آن ذکر شده اما جواب امام در هر دو یکی است و آن اینست که نوشیدن و وضو گرفتن از این آب شایسته نیست. معلوم است که یک حُبّ آب بر یک اوقیه ادرار غلبه می‌کند و به حکم قانون غلبه، این آب نجس نیست ولی با این وصف امام می‌فرماید: شایسته نیست از این آب بنوشند یا وضو بگیرند. با توجه به اصل نظافت که رعایت حدّ اعلای آن مطلوب شارع می‌باشد باید گفت: نوشیدن و وضو گرفتن از این آب شایسته نیست و با توجه به قانون غلبه که یک قانون تکوینی است و روایات زیادی آنرا ثابت می‌کند باید گفت: این آب نجس نیست. بنابراین

(۱) جواهر الکلام ج ۱ ص ۱۱۴.

نباید این حدیث را دلیل بر نجس شدن آب کمتر از کُرّ به صرف ملاقات با نجاست دانست آن طور که صاحب جواهر قدس سرّه دانسته است. (۱)

با توضیح فوق روشن می شود که این حدیث با مرسله عبدالله بن المغیره از امام صادق (ع) که در آن می فرماید: «الْكُرّ مِنَ الْمَاءِ نَحْوُ حَبِّي هَذَا» (۲) تعارض ندارد زیرا مرسله می خواهد بگوید: آب حُبّ به صرف برخورد با نجاست نجس نمی شود و این منافات ندارد با این که برای رعایت حدّ بالای نظافت بگویند: اگر یک اوقیه ادرار در حُبّ آب بریزد از آن ننوشند و وضو نگیرند. بنابراین اگر در مرسله مزبور آمده بود: «الْكُرّ مِنَ الْمَاءِ نَحْوُ حَبِّي هَذَا وَلَكِنْ لَوْ وَقَعَ فِيهِ أَوْقِيَةٌ بَوْلٍ لَا يَصْلِحُ شَرْبُهُ وَالْوَضُوءُ مِنْهُ» در این صورت صدر و ذیل آن تعارض نداشت زیرا صدر آن نجس نشدن آب حُبّ را به صرف برخورد با نجاست گوشزد می کند و ذیل آن بر اهمیّت نظافت و بهداشت اشاره دارد و بین این دو مطلب تعارض نیست.

نمونه سوّم:

حدیث ابن بزيع از امام رضا (ع) است که می گوید:

«كُنْتُ إِلَى مَنْ يَسْأَلُهُ عَنِ الْعَدِيرِ يَجْتَمِعُ فِيهِ مَاءُ السَّمَاءِ وَ
يُسْتَقَى فِيهِ مِنْ بَأْرِ فَيْسْتَنْجِي فِيهِ الْإِنْسَانَ مِنْ بَوْلٍ أَوْ يَغْتَسِلُ
فِيهِ الْجُنْبُ، مَا حَدَّثَهُ الَّذِي لَا يَجُوزُ؟ فَكُتِبَ: لَا تَوْضَأُ مِنْ مِثْلِ
هَذَا إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ إِلَيْهِ» (۳)

به کسی نوشتم که از امام بپرسد از گودال آبی که آب باران در آن جمع می شود و از چاه نیز در آن آب می ریزند و انسان ها در آن از ادرار استنجا می کنند یا جنب در آن غسل می کند، آن حدی که استعمال این آب را غیر مجاز

(۱) جواهر الکلام ج ۱ ص ۱۱۴.

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۲۳ ح ۷.

(۳) وسائل ج ۱ ص ۱۲۰ ح ۱۵.

می‌کند کدام است؟ پس نوشت: از مانند این آب وضو نگیر
مگر این که ضرورتی پیش آید.

معلوم است گودالی که از آب باران و آب چاه پر می‌شود و عموم مردم از آن استفاده می‌کنند و آب آن به اندازه‌ای هست که انسان‌ها بتوانند در آن آب تنی و غسل کنند چنین آبی به سبب آب استنجا که در آن می‌ریزد و پاک هم هست و یا به سبب غسل کردن جُنُب در آن آنقدر آلوده و پلید نمی‌شود که تغییر کند و نجس شود ولی در عین حال مقداری آلودگی پیدا می‌کند و رعایت نظافت کامل اقتضا دارد که از آن پرهیز شود و مخصوصاً برای شرب و وضو از آن استفاده نشود اما چون آلودگی آن به حدّ غیر مجاز نمی‌رسد و نجس نمی‌شود اگر نیاز و ضرورت پیش آید استعمال آن تجویز می‌شود و می‌بینیم در جواب امام آمده است که از این آب وضو نگیر مگر این که ضرورتی پیش آید اگر این آب نجس بود در حال ضرورت نیز وضو گرفتن با آن صحیح نبود، بنابراین دستور پرهیز از چنین آبی برای رعایت حدّ بالای نظافت و بهداشت است که یک سنت اسلامی با ارزش به شمار می‌رود.

نمونه چهارم:

حدیث علی بن جعفر از امام موسی بن جعفر (ع) است که می‌گوید:

«سَأَلْتُهُ عَنْ جُنُبٍ أَصَابَتْ يَدَهُ مِنْ جَنَابَتِهِ فَمَسَحَهُ بِخِرْقَةٍ ثُمَّ
ادخل يده في غسله قبل ان يغسلها هل يجوز ان يغتسل من
ذلك الماء؟ قال: ان وجد ماءً غيره فلا يجزئيه ان يغتسل به و
ان لم يجد غيره اجزئه»^(۱)

«از امام پرسیدم از شخص جُنُب که دست او به منی آلوده
می‌شود و آنرا با کهنه‌ای پاک می‌کند آنگاه پیش از آنکه
دست خود را بشوید آنرا می‌زند در آبی که برای غسل
آماده کرده است آیا جایز است با این آب غسل کند؟ امام

(۱) بحارالانوار ج ۸۰ ص ۱۴ و قُرب الاسناد ص ۱۸۰ ح ۶۶۶ چاپ مؤسسه آل‌البیت قم.

می‌فرماید: اگر آبی غیر از آن می‌یابد با این آب غسل نکند
و اگر آب دیگری نمی‌یابد با آن غسل کند.»

معلوم است که اگر این آب نجس بود غسل کردن با آن حتی با نیافتن آب دیگری جایز نبود، پس باید گفت: در اینجا از یک طرف قانون غلبه حاکم است که چون آب قدح بر ذرات نامرئی منی که بعد از پاک کردن آن با کهنه آبیاناً باقی می‌ماند غلبه می‌کند به این دلیل پلید و نجس نمی‌شود و از طرفی اصل نظافت حاکم است که اگر چه این آب نجس نیست ولی رعایت حدّ اعلای نظافت اقتضا دارد که اگر آب دیگری یافت می‌شود از این آب پرهیز شود. بدیهی است نجس نبودن چنین آبی به معنای اینست که اگر از این آب به لباس انسان بریزد نماز خواندن با آن جایز است و اگر مثلاً در خمرهٔ سرکه بریزد نجس نمی‌شود.

نمونه پنجم:

حدیث ابوبصیر

«قال: إِذَا ادَّخَلْتَ يَدَكَ فِي الْإِنَاءِ قَبْلَ أَنْ تَغْسِلَهَا فَلْيَأْسِ الْإِنَاءُ
أَنْ يَكُونَ أَصَابَهَا قَدْرٌ بَوْلٍ أَوْ جَنَابَةٍ فَإِنْ ادَّخَلْتَ يَدَكَ فِي الْمَاءِ
وَفِيهَا شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاهْرَقِ الْمَاءَ»^(۱)
«امام فرمود: اگر دست خود را قبل از آنکه آنرا بشویی در
ظرف آب داخل کنی مانعی ندارد مگر این که آلوده به
ادرار یا منی باشد پس اگر دست تو آلوده به این چیزها باشد
و در ظرف آب داخل کنی این آب را بریز.»

در اینجا باید گفت: اگر چه قانون غلبه که یک قانون تکوینی و غیر قابل تخصیص است حکم می‌کند که اگر دست انسان آلوده به کمی ادرار یا منی باشد و در ظرف آب بزند و آب بر نجاست غلبه داشته باشد و تغییر نکند چنین آبی نجس نمی‌شود ولی از طرفی اصل نظافت که در نظر شارع اهمیت بسیار دارد اقتضا می‌کند حتی از

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۳ ح ۴.

آبی که درصد کمی آلودگی دارد پرهیز شود و می‌بینیم که در این حدیث دستور ریختن چنین آبی را داده‌اند تا رعایت نظافت در حدّ اعلی بشود.

با این بیان حدیث مزبور قانون غلبه را نقض نمی‌کند بلکه قانون تکوینی غلبه بجای خود باقی است و اقتضا می‌کند که چنین آبی نجس و پلید نباشد چون آلودگی آن به حدّ غیر مجاز نرسیده است تا استعمال آن تحریم شود ولی در عین حال توصیه کرده‌اند که تا ممکن است رعایت نظافت در حدّ بالای آن بشود و از استعمال چنین آبی پرهیز گردد.

در اینجا مناسب است بین این حدیث ابوبصیر و حدیث محمد بن میسر مقایسه شود که می‌گوید:

«سَأَلْتُ ابا عبد الله (ع) عَنِ الرَّجُلِ الْجُنُبِ يَنْتَهِي اِلَى الْمَاءِ الْقَلِيلِ فِي الطَّرِيقِ وَ يَرِيدُ اَنْ يَغْتَسِلَ مِنْهُ وَ لَيْسَ مَعَهُ اِنَاءٌ يُعْرِفُ بِهِ وَ يَدَاهُ قَذِرَتَانِ؟ قَالَ: يَضَعُ يَدَهُ وَ يَتَوَضَّأُ ثُمَّ يَغْتَسِلُ، هَذَا مِمَّا قَالَ اللّٰهُ: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (۱)

«از امام صادق (ع) پرسیدم: شخص جُنُب که در راه به آب قلیل برمی‌خورد و می‌خواهد با آن غُسل کند و ظرفی ندارد که با آن آب بردارد و هر دو دست او نجس است باید چه کند؟ امام فرمود: اول با دست خود آب بردارد و دستهایش را بشوید و سپس غسل کند این از مواردی است که خدا فرموده:

«مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (۲)

خدا در دین حَرَج و مشقّتی بر شما تحمیل نکرده است.

حدیث محمد بن میسر بر قانون غلبه تکیه کرده است و می‌خواهد بگوید: چون

(۱) فروع کافی جلد ۱ ص ۴ ح ۲ و وسائل ج ۱ ص ۱۱۳ ح ۵.

(۲) سوره حجّ آیه ۷۸

آلودگی کمی که به دست‌ها هست بر آب قلیل غالب نمی‌شود و آنرا تغییر نمی‌دهد بلکه به عکس، آب مذکور بر این نجاست اندک غالب می‌شود از این رو مانعی ندارد که اول با دست آلوده به نجاست از این آب بردارند و دستهای آلوده را بشویند و سپس غسل کنند. کلمه «یتوضأ» در این حدیث به معنای لغوی آن یعنی شستن و پاکیزه کردن است و این ماده در روایات زیادی به این معنی آمده است.

حدیث ابوبصیر را که با حدیث محمد بن میسر کنار هم بگذاریم و با یک دید به اصل نظافت نگاه کنیم و با دید دیگر به قانون غلبه نظر بیندازیم از مقارنه بین این دو حدیث و توجه به اصل نظافت از یک طرف و قانون غلبه از طرف دیگر در می‌یابیم که هم اصل نظافت و هم قانون غلبه از طرف شارع به عنوان دو اصل مورد قبول تلقی شده است و این دریافت، فقیه را راهنمایی می‌کند که حدیث ابوبصیر را ناظر به اصل نظافت بداند و حدیث محمد بن میسر را ناظر به قانون غلبه، و در این صورت بین این دو حدیث تعارضی نخواهد بود و هر دو قبول می‌شوند و رد کردن حدیث محمد بن میسر وجهی ندارد چون سندش در نهایت اعتبار و محتوایش متکی به قانون تکوینی غلبه است که تخصیص نمی‌پذیرد.

نمونه ششم:

حدیث ابن مسکان از امام صادق (ع)

«قال: سألته عن الوضوء مما ولغ فيه الكلب و السنور او

شرب منه جمل او دابة او غير ذلك، ايتوضأ منه او يغتسل؟

قال: نعم، الا ان تجد غيره فتنزه عنه»^(۱)

«از امام پرسیدم: آیا آبی که سگ و گربه در آن زیان

زده‌اند یا شتر یا حیوان سواری یا حیوان‌های دیگر از آن

خورده‌اند می‌توان با آن وضو گرفت یا غسل کرد؟ فرمود:

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۶۴ ح ۶.

آری، مگر این که آب دیگری بیابی که در این صورت از آن پرهیز کن.»

در اینجا فرض اینست که آب مورد سؤال با زبان زدن حیواناتی مانند سگ و گربه و خوردن شتر و حیوانهای دیگر از آن تغییر نمی‌کند و نجس نمی‌شود زیرا اگر نجس شود در صورت نیافتن آب دیگر نیز وضو و غسل با آن جایز نیست پس این که امام می‌فرماید اگر آب دیگری نیافتی با این آب می‌توان وضو گرفت دلیل است که این آب نجس نیست.

باید گفت: در مورد آب مطرح شده در این حدیث هم قانون غلبه حاکم است و هم اصل نظافت با این توضیح که چون آلودگی کمی که به وسیله زبان و پوز این حیوانات به آب منتقل می‌شود بر آب غلبه نمی‌کند و آنرا تغییر نمی‌دهد بلکه به عکس، آب بر آلودگی کم غلبه می‌کند از این رو به حکم قانون غلبه این آب پاک است و می‌توان آنرا استعمال کرد و از طرفی به حکم اصل نظافت اگر آب دیگری یافت شود شایسته است از استعمال این آب پرهیز کنند تا حدّ اعلای نظافت رعایت گردد. و باید توجه داشت که اگر فقط شتر هم از این آب خورده باشد با اینکه حیوان پاکی است باز هم شایسته است از این آب پرهیز شود.

ضمناً توجه به این نکته لازم است که آب در این حدیث شامل کُرّ و غیر کُرّ می‌شود و اساساً آنجا که قانون غلبه حاکم است فرقی بین کُرّ و غیر کُرّ نیست، و قبلاً دانستیم که نمی‌توان به استناد مفهوم حدیث «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدْرَ كُرٍّ لَمْ يُنَجِّسْ شَيْءٌ» آب کمتر از کُرّ را استثنا کرد زیرا اولاً این حدیث مفهوم ندارد و ثانیاً اگر مفهوم داشته باشد مفادش استثنای آب کمتر از کُرّ نیست، بنابراین، اطلاق آب در این حدیث به حال خود باقی است و آب کمتر از کُرّ را نیز شامل می‌شود. بر مبنای این توضیح اگر سگ در آب کمتر از کُرّ زبان بزند و آب تغییر نکند به حکم این حدیث نجس نیست و می‌توان با آن وضو گرفت اگر چه در صورت یافتن آب دیگری اجتناب از آن برای رعایت نظافت تأکید بیشتری دارد.

طرح دو سؤال:

در حدیث فضل بن عبدالملک و حدیث معاویه بن شریح از امام صادق(ع) آمده است که از آب نیم خورده حیوانهائی مانند گریه و شتر و گاو سؤال کردند فرمود: وضو گرفتن با آن مانعی ندارد و از آب نیم خورده سگ پرسیدند فرمود: از آن وضو نگیر،^(۱) و در آخر حدیث فضل می‌گوید: آب را بریز و ظرف آنرا اول با خاک بشوی و سپس با آب. در اینجا دو سؤال مطرح می‌شود:

سؤال اول: این که در حدیث ابن مسکان که قبلاً نقل شد درباره آبی که حیواناتی مانند شتر از آن خورده‌اند آمده بود که اگر آب دیگری یافت نشود با آن وضو بگیر ولی در این دو حدیث این شرط ذکر نشده و بدون شرط فرموده‌اند: از آن وضو بگیر، این اختلاف از چیست؟

سؤال دوم: این که در حدیث ابن مسکان درباره آبی که سگ از آن خورده است آمده بود که اگر آب دیگری یافت می‌شود با آن وضو نگیر ولی در این دو حدیث این شرط ذکر نشده و بدون شرط فرموده‌اند: از آن وضو نگیر، سبب این دوگانگی چیست؟

در اینجا ممکن است دو سؤال فوق به یکی از دو وجه جواب داده شود:
وجه اول: این که شرط مذکور در حدیث ابن مسکان که می‌گوید: اگر آب دیگری یافت نمی‌شود با این آب وضو بگیر، این شرط در این دو حدیث در تقدیر گرفته شود اگر چه ذکر نشده است و نتیجه این می‌شود که در مورد آبی که حیوانهائی از قبیل شتر و الاغ از آن خورده‌اند اگر آب دیگری یافت می‌شود برای رعایت نظافت کامل با آن وضو نگیرند و از آن ننوشند و در مورد آبی که سگ از آن خورده است اگر آب دیگری یافت می‌شود از آن پرهیز کنند و لازمه این مطلب اینست که اگر آب دیگری یافت نشود استعمال آب نیم خورده حیوانهائی پاک و نیز نیم خورده سگ

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۶۳ ح ۴ و ۶.

بلامانع است چنانکه در حدیث ابن مسکان آمده بود.

وجه دوّم: این که در این دو حدیث فرض اینست که حیوانات از ظرفهای کوچک مانند کاسه و قدح آب خورده‌اند و در این آبهای کم فرق است بین نیم خورده حیوانات پاک از قبیل شتر و گربه و نیم خورده سگ یعنی نیم خورده شتر و گربه و امثال اینها استعمالش بلامانع است ولی از نیم خورده سگ باید اجتناب شود زیرا آلودگی زبان و دهان سگ در این آبهای کم به علت کم بودن آب اثر منفی و غیر بهداشتی غیر قابل تحملی می‌گذارد که پرهیز از آنرا واجب می‌کند، و این وجه دوّم دو مؤید دارد:

مؤید اوّل: این که در حدیث فضل بن عبدالملک می‌گوید: آبی را که سگ از آن خورده است بریز و در مرسله حریر آمده است: «إِذَا وَلَعَ الْكَلْبُ فِي الْإِنَاءِ فَصُبَّهُ»^(۱) یعنی اگر سگ در ایناء یعنی ظرف مانند کاسه و قدح - آب بخورد آنرا بریز، تعبیر «بریز» در مورد آب ظرفهایی مانند کاسه و قدح به کار می‌رود نه مانند آب حوض و گودال.

مؤید دوّم: حدیث ابوبصیر است که می‌گوید: از آبی که سگ از آن خورده است نباید خورد مگر این که حوض بزرگی باشد و سگ از آن بخورد که خوردن از آب آن مانعی ندارد.^(۲) معلوم می‌شود آبی که سگ از آن می‌خورد در صورتی باید از آن اجتناب کرد که مقدار آن کم باشد مانند آب کاسه و قدح و اگر مقدار آن زیاد باشد مانند حوض بزرگ استعمالش برای وضو و شرب و کارهای دیگر مانعی ندارد.

بر مبنای این توضیح باید گفت: حدیث ابن مسکان که قبلاً ذکر شد و می‌گوید: وضو گرفتن با آبی که سگ از آن خورده است مانعی ندارد مقصودش آبهای زیاد مانند آب حوض است نه آب کاسه و قدح و امثال اینها. و نیز باید گفت: این که در آخر حدیث فضل بن عبدالملک می‌گوید: آب نیم خورده سگ را بریز و ظرفش را

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۶۳ ح ۵.

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۶۳ ح ۷.

اول با خاک بشوی و سپس با آب، مقصودش آب ظرفهائی مانند کاسه و قدح است و شستن کاسه و قدح، اول با خاک و سپس با آب، بنابراین اگر سگ از آب حوض بخورد نه آب حوض نجس می شود و نه خاک مال کردن و شستن حوض لازم است، چه آب حوض به قدر کُر باشد و چه نباشد و نباید تصوّر شود که اگر یک گرم از کُر کمتر باشد و سگ از آن بخورد نجس می شود.

بنابراین، مسأله معروفی که می پرسند: چه آبی است که اگر سگ از آن بخورد نجس می شود و اگر در آن ادرار کند نجس نمی شود؟ و جواب می دهند: این آبی است که دقیقاً به قدر کُر باشد نه یک گرم کمتر و نه زیادتر چون با یک زبان زدن سگ مثلاً یک گرم از آن کم می شود و با زبان زدن دوّم نجس می شود ولی اگر در آن ادرار کند به آن اضافه می گردد و چون به قدر کُر است ادرار سگ آنرا نجس نمی کند، این مسأله موضوعش منتفی است و قبلاً توضیح داده شد که این مسأله مبنای صحیحی ندارد و در بحثی که گفتیم: «کثیر» اصل است نه «کُر» روشن گشت که زیاد بودن آب به طوری که بر نجاست غلبه کند علت نجس نشدن آب در برخورد با نجاست است نه کُر بودن آن.

محصول بحث:

محصول بحث تا اینجا این شد که حق با ابن ابی عقیل عمانی رضوان الله علیه است و آب کمتر از کُر با ملاقات نجاست نجس نمی شود بلکه با تغییر رنگ یا بو یا مزه آن نجس می شود که با این تغییر، آلودگی آب به حدّ غیر مجاز می رسد و از مقدار استاندارد بیشتر می شود و اجتناب از چنین آبی واجب است ولی قبل از تغییر، استعمال آب جایز است اگر چه مقداری آلودگی داشته باشد. اما در عین حال چون نظافت و بهداشت اهمیت زیادی دارد اگر آب به مقدار بسیار کمی هم آلوده باشد مانند آب نیم خورده شتر و الاغ باز شایسته است از استعمال آن پرهیز شود. در اینجا مناسب است به نکته ای که مرحوم فیض کاشانی رضوان الله علیه

فرموده است اشاره کنیم و آن اینست که اگر بگوییم: آب کمتر از کُر به صرف برخورد با نجاست نجس می شود لازم می آید تطهیر متنجس با آب قلیل هرگز ممکن نباشد زیرا اگر مثلاً دست شما نجس باشد و آب قلیل روی آن بریزید آن مقدار از این آب که با دست شما برخورد می کند نجس می شود و دست شما تطهیر نمی شود چون با آب نجس نمی توان چیزی را تطهیر کرد و اگر بگویید: آب قلیل هرگاه وارد بر دست نجس شود آنرا تطهیر می کند و اگر دست نجس وارد بر آب قلیل شود آنرا نجس می کند این گفته مشکل را حل نمی کند زیرا آن جزئی از آب قلیل که به دست نجس برخورد می کند نجس می شود و جزء بالاتر چون از کُر کمتر است مانع نجس شدن جزئی که با دست برخورد می کند نمی شود، بنابراین هرگز تطهیر متنجس با آب قلیل میسر نمی گردد با این که به اتفاق علماء تطهیر متنجس با آب قلیل جایز و ممکن است. (۱)

این سخن مرحوم فیض متین و منطقی است و این که صاحب جواهر در پاسخ مرحوم فیض می فرماید: ممکن است بگوییم: آب قلیل با برخورد با متنجس نجس می شود ولی همین آب نجس شده، متنجس را پاک می کند، (۲) این سخن صاحب جواهر هیچگونه توجیه منطقی و معقولی ندارد چگونه ممکن است آبی که خودش نجس شده، متنجس را تطهیر کند؟! این سخن ناشی از اینست که طهارت و نجاست را قراردادی می دانند نه واقعیت تکوینی، در عالم قرارداد و اعتبار خیلی چیزها را می توان به طور قراردادی فرض کرد که حقیقت ندارد مثل این که در بازی شاه وزیری یکی به طور قراردادی شاه می شود و یکی وزیر و یکی منشی، در مثال مذکور هم می گویند: آب قلیلی که با دست نجس برخورد می کند به طور قراردادی نجس می شود آنگاه همین آب نجس شده به طور قراردادی دست نجس شده را تطهیر می کند. ولی آیا واقعاً طهارت و نجاست قراردادی است یا واقعیت تکوینی؟

(۱) کتاب وافی جلد ۱ جزء ۴ ص ۵ چاپ سنگی.

(۲) جواهر ج ۱ ص ۱۳۰.

همه دلایلهای شرعی دلالت دارد که طهارت و نجاست واقعیت تکوینی است نه امر قراردادی، مثلاً صحیحۀ ابن بزیر از امام رضا(ع) که می‌گوید: آب چاه چون ماده دارد چیزی آنرا فاسد نمی‌کند مگر اینکه بو یا طعم آن تغییر کند که باید از آن آب بکشند تا وقتی که بوی بدش برود و طعم آن مطبوع شود^(۱) در این حدیث نجاست یک واقعیت تکوینی معرفی شده است که با قوه شامه و ذائقه احساس می‌شود، آب چاه که باریختن نجاست در آن فاسد و پلید می‌شود پلیدی آن با بوی بد و طعم نامطبوعش شناخته می‌شود و نجاست یعنی همین پلیدی که واقعیت تکوینی دارد و قراردادی نیست، آن‌گاه با کشیدن آب چاه به قدری که بوی بد آن برود و طعمش مطبوع شود طهارت حاصل می‌گردد یعنی آب پاکیزه می‌شود و طهارت یعنی همین پاکیزگی که واقعیت تکوینی دارد و قراردادی نیست.

و نیز حدیثی که می‌گوید: آب را کدی که مردار در آن هست اگر بو یا طعم آن تغییر کرده است از آن نیاشام و با آن وضو نگیر و اگر بو یا طعم آب تغییر نکرده است از آن بیاشام و با آن وضو بگیر (وسائل ۱۰۳/۱ ح ۴) این حدیث نیز طهارت و نجاست را واقعیت تکوینی معرفی کرده و گفته است: اگر مردار آب را پلید و آلوده کرده باشد این پلیدی و نجاست واقعیت تکوینی دارد و به وسیله بوی بد و طعم نامطبوعش تشخیص داده می‌شود و اگر آب بوی مردار نگرفته و طعم آن نامطبوع نشده است این آب پلید و نجس نیست و پلید نبودن یعنی پاکیزه بودن که واقعیت تکوینی دارد. و همین پاکیزه بودن معنای طهارت است.

و نیز حدیثی که می‌گوید: آب استنجا پاک است چون بیشتر از ادراری است که با این آب شسته می‌شود (وسائل ۱۶۱/۱ ح ۲) و حدیثی که می‌گوید: آب بارانی که روی سقف آلوده به ادرار می‌بارد و به پایین چکه می‌کند پاک است چون بیشتر از ادرار باقیمانده روی بام است (وسائل ۱۰۸/۱ ح ۱) در این دو حدیث علت پاک بودن دو آب یاد شده زیادتر بودن آب نسبت به ادرار معرفی شده و زیادتر بودن این

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۲۶ و ۱۲۷ ح ۶ و ۷.

دو آب نسبت به ادرار یک واقعیت تکوینی است که موجب غلبه آب بر نجاست می شود و به مقتضای حدیثی که می گوید: «كُلَّمَا غَلَبَ كَثْرَةُ الْمَاءِ فَهُوَ طَاهِرٌ»^(۱) آبی که به علت کثرتش بر نجاست غلبه می کند پاک است چون آلودگی آن به حد غیر مجاز نمی رسد.

زیادتر بودن آب نسبت به ادرار که در دو حدیث یاد شده آمده بود واقعیت تکوینی است و معلول آن یعنی غلبه آب بر ادرار نیز واقعیت تکوینی است و معلول این غلبه یعنی پلید و نجس نبودن آب استنجا و آب باران که چگه می کند نیز واقعیت تکوینی است و پلید نبودن این دو آب یعنی طاهر بودن آن دو.

بر مبنای این توضیح طهارت آب استنجا و آب بارانی که از سقف آلوده به ادرار چگه می کند واقعیت تکوینی دارد و قراردادی و اعتباری نیست.

ضمناً توجه به این نکته لازم است که چنانکه دیدیم در این چند حدیث برای طهارت و نجاست علت طبیعی و تکوینی ذکر شده است و اگر طهارت و نجاست، قراردادی بود ذکر علت طبیعی برای آن دو، وجهی نداشت و کار لغوی بود.

و باید دانست روایاتی که تکوینی بودن طهارت و نجاست را روشن می سازد خیلی زیاد است که در اینجا فقط چند نمونه آورده شد و فقیه با تأمل در این روایات یقین می کند که نمی توان طهارت و نجاست را قراردادی دانست و نمی توان آن دو را از احکام وضعیه شمرد و باید گفت: طهارت و نجاست در روایات به همان معنای اصلی و لغوی استعمال شده اند، طهارت یعنی پاکیزگی که پدیده تکوینی است و نجاست یعنی پلیدی و آلودگی که آن هم پدیده تکوینی است، بنابراین، طهارت و نجاست از مقوله احکام نیستند که شرعاً جعل شده باشند و در متن طبیعت موجود نباشند.

با این توضیحات روشن شد این که صاحب جواهر فرموده: «ممکن است بگوئیم: آب قلیل با برخورد با متنجس نجس می شود و همین آب نجس شده،

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۹ ح ۱۱.

متنجس را پاک می‌کند» این سخن ایشان مبتنی بر قراردادی بودن طهارت و نجاست است، ولی قراردادی بودن طهارت و نجاست قابل قبول نیست و اگر صاحب جواهر قول ابن ابی عقیل و فیض کاشانی رضوان‌الله علیهما را قبول می‌کرد و فتوی می‌داد که آب کمتر از کُرِّ با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود بلکه فقط با تغییر نجس می‌شود ناچار نمی‌شد چنین سخنی را بگوید.

آیا این برداشت صد درصد صحیح است؟

فقهائی که معتقدند آب کمتر از کُرِّ با ملاقات نجاست نجس می‌شود ادعا نکرده‌اند که در دلیل شرعی صریحاً آمده است: آب کمتر از کُرِّ با ملاقات نجاست نجس می‌شود بلکه این برداشتی است که از روایات کرده‌اند و صاحب جواهر رضوان‌الله علیه به این مطلب تصریح کرده و فرموده است: «نجس شدن آب کمتر از کُرِّ با ملاقات نجاست قاعده‌ای است مستفاد از روایات»^(۱) و معنای این سخن اینست که فقها از روایات اینطور برداشت کرده‌اند نه این که دلیلی صریحاً گفته است: آب کمتر از کُرِّ با ملاقات نجاست نجس می‌شود، حالا باید بدانیم آیا این برداشت صد درصد صحیح است و این مطلب واقعاً از روایات استفاده می‌شود یا چنین نیست؟ نمونه‌هایی از روایاتی که فقها این مطلب را از آنها برداشت کرده‌اند بدین قرار است:

۱- روایت بزَنطی از امام رضا(ع)

«قال: سألت ابا الحسن عن الرجل يُدخِلُ يده في الإناءِ و هي

قَدِرَةٌ؟ قال: يكفيُّ الإناءِ»^(۲)

پرسیدم از کسی که دست او نجس است آنرا در ظرف آب

داخل می‌کند حکمش چیست؟ فرمود: ظرف را برگرداند و

آب آنرا بریزد.

(۱) جواهر الکلام ج ۱ ص ۱۱۵.

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۱۴ ح ۷.

۲- روایت علی بن جعفر از امام موسی بن جعفر (ع) که ضمن آن می‌گوید:

«سألته عن رجل رعف و هو تيوضاً فتقطر قطرة في إنائه هل

يصلح الوضوء منه؟ قال: لا.»^(۱)

از امام پرسیدم: شخصی در حالی که وضو می‌گیرد بینی او

خون باز می‌کند و یک قطره خون در ظرف آب می‌ریزد آیا

وضو گرفتن با این آب رواست فرمود: نه.

۳- روایت سُماعه از امام صادق (ع)

«قال: سألته ابا عبد الله عن الرجل معه اناء ان فيها ماء وقع

في احد هما قدر لا يدوي ايها هو وليس يقدر على ماء غيره؟

قال: يهريقها جميعاً و يتيمم.»

از امام پرسیدم: شخصی دو ظرف آب دارد و در یکی از

آن دو نجاستی می‌ریزد و نمی‌داند در کدام ریخته است و

دسترسی به آب دیگری ندارد باید چه کند؟ فرمود: هر دو

آب را بریزد و تیمم کند.^(۲)

۴- روایت ابوبصیر از امام صادق (ع) که ضمن آن می‌گوید:

«فان ادخلت يدك في الماء و فيها شيء من ذلك فاهرق

ذلك الماء.»^(۳)

اگر دست تو آلوده به ادرار یا منی باشد و در ظرف آب

داخل کنی آن آب را بریز.

(۱) و سائل ج ۱ ص ۱۱۳ ح ۱.

(۲) و سائل ج ۱ ص ۱۱۳ ح ۲.

(۳) و سائل ج ۱ ص ۱۱۳ ح ۴.

۵- روایت سعید اعرج از امام صادق (ع)

«قال: سئلت ابا عبد الله (ع) عن الجرّة تسعماً رطل من ماءٍ

يقع فيها اوقية من دم اشرب منه و اتوضأ؟ قال: لا.»^(۱)

از امام پرسیدم ظرف آبی که نهصد رطل آب دارد یک

اوقیه یعنی هفت مثقال خون در آن می‌ریزد از این آب

بیاشامم و وضو بگیرم؟ فرمود: نه.

۶- روایت سماعه از امام صادق (ع) که ضمن آن می‌گوید:

«و ان كان اصاب يده فادخل يده في الماء قبل ان يفرغ على

كفيته فليهرق الماء كله.»^(۲)

اگر کسی دست آلوده به منی را پیش از آنکه آنرا بشوید در

طشت آب بزند باید همه آب را بریزد.

۷- روایت عمار از امام صادق (ع) که ضمن آن می‌گوید:

«وسئلت عن ماءٍ شربت منه الدّجاجة؟ قال: ان كان في

منقارها قدر لا يتوضأ منه و لا يشرب.»^(۳)

از امام پرسیدند از آبی که مرغ از آن می‌خورد؟ فرمود: اگر

در منقار مرغ نجاست باشد با آن وضو نگیرند و از آن

نیاشامند.

اینها بعضی از روایاتی است که برای اثبات این که آب قلیل با ملاقات نجاست

نجس می‌شود به آنها استدلال کرده‌اند.^(۴) موضوع بحث در این روایات آبی است

که با نجاست برخورد می‌کند که در بعضی از آنها آمده است: آب را بریز و در بعضی

آمده است: از آن نیاشام و وضو نگیر و فقها از همین تعبیرها برداشت کرده‌اند که آب

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۴ ح ۸.

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۱۵ ح ۱۰.

(۳) وسائل ج ۱ ص ۱۱۴ ح ۶.

(۴) جواهر ج ۱ ص ۱۱۰ تا ۱۱۵.

کمتر از کُرَّ با ملاقات نجاست نجس می شود، ولی در اینجا سؤالی هست که آیا دستور ریختن آب یا نیشامیدن و وضو نگرفتن از این آب‌ها برای رعایت حدّ اعلای نظافت بوده است یا برای نجس بودن این آبها؟ فقیه باید در اینجا درنگ کند و دقیقاً بیندیشد که کدامیک از این دو احتمال را می توان تأیید کرد؟ در خود این روایات قرینه‌ای وجود ندارد که یکی از این دو احتمال را تعیین کند و ناچار باید برای تأیید یکی از دو احتمال از قرائنی خارج از این روایات کمک گرفت.

در خارج از این روایات دو قرینه راهنما وجود دارد که به فقیه کمک می کند تا راه اجتهاد صحیح را در این مسأله بیابد و برای ترجیح یکی از دو احتمال یاد شده با اطمینان خاطر نظر بدهد، یکی از این دو قرینه اینست که روایات فراوانی قانون غلبه را چه در جانب آب و چه در جانب نجاست به عنوان قانون مادر و حاکم معرفی کرده و قرینه دیگر اینست که روایات فراوانی رعایت نظافت را در حدّ اعلای آن مورد توجه و تأکید قرار داده‌اند.

در اشاره به قانون غلبه در جانب آب ضمن حدیث حریر از امام صادق(ع) آمده

است:

«كُلَّمَا غَلَبَ الْمَاءُ عَلَى رِيحِ الْجَيْفَةِ فَتَوَضَّأَ مِنَ الْمَاءِ وَ

اشْرَبَ» (۱)

تا وقتی که آب بر بوی مردار غلبه دارد با آن وضو بگیر و از

آن بیاشام.

و در اشاره به قانون غلبه در جانب نجاست در حدیث سُماعه آمده است:

«إِذَا كَانَ التَّنُّ الْغَالِبَ عَلَى الْمَاءِ فَلَا تَتَوَضَّأُ وَلَا تَشْرَبُ» (۲)

اگر بوی بد مردار بر آب غلبه دارد با آن وضو نگیر و آن را

نیاشام.

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۰۲ ح ۱.

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۰۴ ح ۶.

این که در این روایات، غلبه آب بر نجاست و غلبه نجاست بر آب را معیار قرار داده و به آن اصالت داده‌اند دلیل اینست که غلبه در هر دو جانب به عنوان قانون مادر و حاکم شناخته می‌شود، اگر کُرّ بودن آب به معنای مصطلح آن اصالت داشت در پاسخ روایانی که درباره برخورد آب با نجاست سؤال کرده‌اند می‌گفتند: اگر آب به قدر کُرّ باشد پاک و اگر کمتر باشد نجس است ولی در هیچیک از روایات فراوانی که قانون غلبه را به عنوان شاخص معرفی کرده‌اند اشاره‌ای به کُرّ بودن یا نبودن آب نشده است، معلوم می‌شود آنچه اصالت دارد غلبه است نه مقدار آب و به اندازه کُرّ بودن یا نبودن آن و قبلاً توضیح داده شد که حدیث «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدْرَ كُرٍّ لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ» نمی‌خواهد بگوید: آب کمتر از کُرّ با ملاقات نجاست نجس می‌شود و نیازی به تکرار آن نیست. این بود توضیحی درباره قرینه اول، اما توضیح درباره قرینه دوم: قرینه دوم این بود که در روایات فراوانی رعایت نظافت در حد اعلیٰ توصیه و تأکید شده است که معلوم می‌شود اصل نظافت در نظر شارع اهمیت بسیار زیادی دارد، و اینک چند نمونه از این روایات:

۱- روایت ابوبصیر

«قال: سئلته عن كُرٍّ من ماء مررت به - وأنا في سفر - قدبال

فيه حمار أو بغل أو انسان؟ قال: لا توضأ منه ولا تشرب»^(۱)

از امام پرسیدم درباره یک کُرّ آب که در سفر به آن برخورد

می‌کنم و الاغ و یا قاطر یا انسان در آن ادرار کرده است

حکمش چیست؟ فرمود با آن وضو نگیر و از آن نیاشام.

کلمه «کُرّ» در اینجا چه به معنای آب کثیر باشد و چه به معنای کُرّ مصطلح معلوم است که چنین آبی با ادرار الاغ یا قاطر نجس نمی‌شود و معمولاً تغییر هم نمی‌کند ولی با این وصف فرموده‌اند: از چنین آبی نه وضو بگیر و نه بیاشام، از اینجا معلوم می‌شود نظافت یک اصل مهم اسلامی است که اگر آب درصد بسیار اندکی هم

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۰۳ ح ۵.

آلودگی داشته باشد لازم است برای رعایت نظافت در حد بالا از آن پرهیز شود، البته این در صورتی است که آب دیگری یافت شود چنانکه در روایت ابن بزیر به این معنی اشاره شده است. (۱)

۲- روایت عبدالکریم بن عتبّه هاشمی از امام صادق (ع)

«قال: سئلت ابا عبد الله (ع) عن الرجل يبول و لم يمّس يده
الْمِيءُ شَيْءٌ أَيَدْخِلُهَا فِي وَضُوئِهِ قَبْلَ أَنْ يَغْسِلَهَا؟ قَالَ: لَا، حَتَّى
يَغْسِلَهَا، قُلْتُ: فَأَنَّهُ اسْتَيْقِظَ مِنْ نَوْمِهِ وَ لَمْ يَبْلُغْ أَيَدْخُلْ يَدَهُ فِي
وَضُوئِهِ قَبْلَ أَنْ يَغْسِلَهَا؟ قَالَ: لَا، لِأَنَّهُ لَا يَدْرِي حَيْثُ بَاتَتْ
يَدُهُ فليغسلها.» (۲)

«از امام پرسیدم: شخصی ادرار می‌کند و دست راست او
آلوده به ادرار نشده است آیا این دست را قبل از شستن
داخل آب وضوی خود بکند؟ فرمود: نه، تا دست خود را
نشوید داخل آب وضو نکنند، گفتم: شخصی از خواب
بیدار شده و ادرار نکرده است آیا دست خود را قبل از
شستن داخل آب وضو بکند؟ فرمود: نه، چون نمی‌داند
دست او شب در کجا بسر برده است، باید دست خود را
بشوید.»

در این روایت توصیه شده است کسی که ادرار کرده ولی دستش آلوده به ادرار
نشده و نیز کسی که از خواب برخاسته و دستش آلوده به نجاست نیست اول دست
خود را بشوید و سپس داخل آب وضو کند زیرا اگر چه دست او نجس نیست ولی بر
اثر تماس با اشیاء گوناگون درصد اندکی آلودگی پیدا می‌کند که برای رعایت حدّ
اعلای نظافت فرموده‌اند: اول آنرا بشوید و سپس داخل آب وضو کند.

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۲۱ ح ۱۵.

(۲) وسائل ج ۱ ص ۳۰۱ ح ۳.

۳- روایت محمد بن مسلم از امام صادق (ع) که ضمن آن می‌گوید:

«سئلته عن ابوالدَّوَابِّ و البغال و الحمير فقال: اِغْسَلُهُ

فان لم تعلم مكانه فاغسل الثوب كله»^(۱)

از امام پرسیدم از ادرار حیوانات و قاطرها و الاغها، فرمود:

آنها بشوی و اگر محل ادرار را نمی‌دانی همه جامه را

بشوی.

می‌دانیم که فقها ادرار الاغ و قاطر را پاک می‌دانند و روایت ابن ابی یعفور نیز به پاک بودن آن اشاره دارد،^(۲) با این وصف امام توصیه می‌کند آنها بشویند و حتی اگر جای ادرار را در جامه خود نمی‌دانند همه جامه را بشویند و این نیست مگر برای رعایت درجه کامل نظافت. و این بود بیان و توضیح قرینه دوم.

حالا فقیهی که می‌خواهد از هفت روایت سابق و روایات مشابه آنها حکم فقهی بفهمد این دو قرینه راهنما یعنی قانون غلبه و اصل نظافت را پیش رو دارد و هنگامی که می‌خواهد مثلاً از روایت ۳ که می‌گوید: هر دو آب مشتبه را بریز حکم شرعی را بفهمد طبعاً باید این دو راهنما را در نظر بگیرد و با توجه به این دو آن را تفسیر کند در روایت مزبور آمده بود در یکی از دو ظرف آب نجاست ریخته و معلوم نیست در کدام ظرف ریخته است، مفروض کلام این روایت جایی است که نجاست بر آب غلبه نکرده و آنها تغییر نداده است چون اگر تغییر داده بود معلوم می‌شد نجاست در همان ظرفی ریخته که آب آن تغییر کرده است، پس در مفروض روایت، آب بر نجاست غلبه دارد، حالا از طرفی قانون غلبه می‌گوید: چون آب بر نجاست غلبه کرده پاک است و اجتناب از آن واجب نیست و از طرفی به حکم حدیث «النظافة من الايمان»^(۳) اصل نظافت می‌گوید: اگر چه آبی که با نجاست برخورد

(۱) وسائل ج ۲ ص ۱۰۱ ح ۵.

(۲) وسائل ج ۲ ص ۱۰۱ ح ۱۴ باب ۹ از ابواب نجاسات.

(۳) بحار الانوار ج ۶۲ ص ۲۹۱ چاپ ایران.

نموده و بر آن غلبه کرده پاک است ولی اندکی آلودگی دارد که اگر چه این آلودگی به حدّ غیر مجاز نمی‌رسد ولی برای رعایت حدّ اعلای نظافت شایسته است از این آب پرهیز شود و چون اشتباه پیش آمده است باید هر دو آب را بریزند تا پرهیز از آب آلوده واقعی انجام پذیرد.

فقیه توجّه دارد که قانون غلبه چه در جانب نجاست و چه در جانب آب یک قانون تکوینی است و بدین علّت استثناء ندارد و در آب کُرّ و غیر کُرّ هر دو جاری است چون آنچه اصالت دارد و به عنوان معیار و ملاک معرفّی شده غلبه است نه مقدار آب و این بدین علّت است که باید تشریح موافق تکوین باشد، بنابراین اگر نجاست بر آب غلبه کند و آنرا تغییر دهد آب نجس می‌شود چه کمتر از کُرّ باشد و چه به قدر کُرّ، همچنین اگر آب بر نجاست غلبه کند آب پاک است چه کمتر از کُرّ باشد و چه به قدر کُرّ. بر مبنای این توضیح آبی که در مفروض روایت نجاست در آن ریخته چون بر نجاست غلبه دارد پاک است، پس این که در روایت مزبور آمده است: هر دو آب را بریزد و تیمّم کند برای رعایت حدّ بالای نظافت بوده است که دستور ریختن هر دو آب را داده‌اند نه برای نجس بودن آبی که با نجاست برخورد کرده است.

برای بیشتر روشن شدن مطلب به روایت محمد بن مسلم توجّه کنیم که قبلاً نقل شد و در آن آمده بود: اگر جای ادرار اُلاغ یا قاطر را در جامه خود نمی‌دانی همه جامه را بشوی، همانطور که از این روایت که می‌گوید: همه جامه را بشوی نمی‌توان فهمید ادرار اُلاغ و قاطر نجس است از روایتی هم که می‌گوید: هر دو آب را بریز نمی‌توان فهمید یکی از این دو آب نجس است، بنابراین همانطور که دستور شستن همه جامه توصیه است نه امر الزامی، دستور ریختن هر دو آب نیز توصیه است نه امر الزامی، توصیه برای رعایت نظافت که جزء ایمان است.

هرگز چنین اطمینانی حاصل نمی‌شود:

با توجه به این که در روایات بسیاری دستور اجتناب از فلان آب و ریختن فلان آب برای رعایت حدّ اعلای نظافت داده شده است نه برای نجس بودن آب آیا فقیه می‌تواند با اطمینان خاطر بگوید: روایتی که مثلاً می‌گوید: اگر کسی دست آلوده به نجاست را در ظرف آب بزند آن آب را بریزد،^(۱) این روایت دلالت دارد که این آب نجس است اگر چه تغییر نکند؟ یا روایتی که می‌گوید: از آبی که یک قطره خون بینی در آن می‌ریزد وضو نگیرید،^(۲) دلالت بر نجس بودن این آب دارد اگر چه رنگش تغییر نکند و قطره خون در آن مستهلک شود؟ آیا فقیه می‌تواند بی دغدغه چنین نظری بدهد؟

به روایت ابوبصیر توجه کنید که به امام می‌گوید: در سفر به یک کُرّ آب بر می‌خورم که الاغ یا قاطر یا انسان در آن ادرار کرده است حکمش چیست؟ می‌فرماید: با این آب وضو نگیر و از آن نیشام.^(۳) مورد سؤال در این حدیث آب کُرّ است - چه کُرّ به معنای کثیر باشد و چه به معنای مصطلح - آیا فقیه در اینجا می‌تواند بگوید: اگر الاغ یا قاطر در آب کُرّ - به هر معنی که باشد - ادرار کند و آب تغییر نکند این آب نجس می‌شود و این که گفته‌اند: با آن وضو نگیرند و از آن نیشامند به علت نجس بودن این آب است؟ گمان نمی‌رود هیچ فقیهی چنین سخنی بگوید بلکه هر فقیهی تشخیص می‌دهد که دستور اجتناب از این آب برای رعایت حدّ اعلای نظافت بوده است نه برای نجس بودن آب.

چه فرق است بین این روایت و روایتی که می‌گوید: از آبی که یک قطره خون بینی در آن ریخته است وضو نگیرید؟ فرض اینست که هیچیک از این دو آب تغییر نکرده است و در هر دو مورد دستور اجتناب از آب داده شده است، اگر قرار باشد از

(۱) و سائل ج ۱ ص ۱۱۴ ح ۷.

(۲) و سائل ج ۱ ص ۱۱۳ ح ۱.

(۳) و سائل ج ۱ ص ۱۰۳ ح ۵.

عبارتی مانند «از این آب وضو نگیرید» فهمیده شود که این آب نجس است باید در هر دو مورد فهمیده شود نه این که در یک مورد نجس بودن آب فهمیده نشود و در مورد دیگر فهمیده شود.

قبلاً گفته شد: فقهاء برای اثبات این که آب کمتر از کُر با ملاقات نجاست نجس می شود به روایاتی از قبیل دو روایت سابق استدلال کرده اند^(۱) که در یکی آمده بود: اگر دست نجس را در آب بزنند آن آب را بریزند و در دیگری آمده بود: اگر یک قطره از خون بینی در ظرف آب بریزد از آن وضو نگیرند. در اینجا باید گفت: اگر فقیه روایات فراوانی را در نظر بگیرد که در آنها دستور اجتناب از اینگونه آبها برای رعایت حدّ اعلاّی نظافت داده شده است نه برای نجس بودن آب در این صورت هرگز چنین اطمینانی برای او حاصل نمی شود که عباراتی از قبیل «آب را بریز» یا «از آن نیاشام و وضو نگیر» دلالت بر نجاست آب می کند خصوصاً اگر فقیه توجه کند که در بعضی از روایات در عین حال که گفته اند: از فلان آب وضو نگیر در حال ضرورت وضو گرفتن با آنرا تجویز کرده اند مثل روایت ابن بزیع که از امام می پرسد: گودال آبی که باران در آن جمع می شود و از آب چاه نیز در آن می ریزند برای استفاده مردم و انسانها در آن از ادرار استنجا می کنند و جنب در آن غسل می کند، حدّ عدم جواز استعمال این آب چیست؟ امام جواب می دهد: از چنین آبی وضو نگیر مگر ضرورت پیش آید (وسائل ج ۱ ص ۱۲۰ ح ۱۵) معلوم است که اگر چنین آبی نجس بود در حال ضرورت نیز وضو گرفتن آن جایز نبود پس معلوم می شود آب مورد سؤال پاک است زیرا آب استنجا از ادرار که در آن می ریزد پاک است و غسل کردن جنب نیز اگر بدنش پاک باشد آنرا نجس نمی کند ولی در عین حال گفته اند: از چنین آبی وضو نگیر مگر در حال ضرورت، معلوم است که عبارت «از چنین آبی وضو نگیر» در این حدیث برای رعایت حدّ اعلاّی نظافت است نه برای نجس بودن آب. بر مبنای این توضیحات، فقیه که می بیند در روایت آمده است: فلان آب را بریز

(۱) جواهر ج ۱ ص ۱۱۰ تا ۱۱۵.

یا از فلان آب وضو نگیر یا هر دو آب مشتبه را بریز و تیمم کن، نباید تصور کند که اینگونه عبارات دلالت بر نجس بودن این آب‌ها می‌کند و به استناد این‌گونه روایات فتوی بدهد که آب کمتر از کُرّ با ملاقات نجاست نجس می‌شود اگر چه تغییر نکند.

خلاصه آنچه در این بحث‌ها اختیار شد:

خلاصه آنچه در این بحث‌ها به عنوان قول مختار انتخاب شد بدین قرار است:

- ۱- هر یک از طهارت و نجاست یک پدیده طبیعی و تکوینی است و حکم شرعی وضعی و قراردادی نیست.
- ۲- نجاست، هم در لغت و هم در روایات در باب آب به معنای پلیدی حسّی و طهارت به معنی نبودن پلیدی حسّی است و شارع برای طهارت و نجاست معنای جدیدی در نظر نگرفته است.
- ۳- نجاست و پلیدی حسّی آب همراه با تغییر رنگ، یا بو و یا مزه آن تحقق می‌یابد و با حسّ باصره، یا شامه و یا ذائقه تشخیص داده می‌شود.
- ۴- قانون غلبه چه در جانب آب و چه در جانب نجاست یک قانون مادر و حاکم است و معیار طهارت و نجاست شناخته می‌شود.
- ۵- چون قانون غلبه یک قانون طبیعی و تکوینی است استثنا پذیر نیست و بنابراین در آب کمتر از کُرّ نیز جاری است.
- ۶- اگر یک قطره ادرار در آب کُرّ - به معنای مصطلح - بریزد چون آب بر ادرار غلبه می‌کند و آن را مستهلک می‌سازد این آب پاک است و علت پاک بودن آن غلبه آب بر ادرار است نه کُرّ بودن آن، و نیز اگر یک قطره ادرار در آبی که مثلاً یک گرم از کُرّ کمتر باشد بریزد باز هم آب بر ادرار غلبه می‌کند و به حکم قانون غلبه این آب پاک است اگر چه یک گرم از کُرّ کمتر است، البته درصد بسیار کمی آلودگی دارد که در کُلّ آب مستهلک می‌شود.

۷- آبی که با نجاست بر خورد می‌کند اگر بر نجاست غلبه کند پاک است ولی با این وصف چون درصد کمی آلودگی پیدا می‌کند برای رعایت حدّ اعلای نظافت اجتناب از آن مطلوب شارع و مورد توصیه و تأکید است.

۸- آنچه در نظر شارع اصالت دارد آب «کثیر» است نه «کُر» و مقصود از «کُر» در روایات همان مفهوم «کثیر» است.

۹- مقادیری که برای وزن یا مساحت آب کُر در روایات آمده از باب مثال و ذکر مصداق برای «کثیر» است و از این رو اختلافاتی که در مورد تعیین وزن کُر تعیین مساحت آن و نیز اختلاف بین وزن و مساحت که وزن کُر مساحتی حدود ۱۱۷ کیلوگرم از کُر وزنی بیشتر است، این اختلاف‌ها کاملاً طبیعی است زیرا همه اینها از باب مثال و ذکر مصداق برای «کثیر» بوده است و اگر بیش از این هم اختلاف بود اشکالی نداشت.

۱۰- «کثیر» دارای مفهوم نسبی است و نسبت به نجاستی که آب با آن برخورد می‌کند مقایسه می‌شود بنابراین آب استنجا به نسبت به ادراری که با آن شسته می‌شود کثیر محسوب می‌شود و پاک بودن آب استنجا طبق قاعده است نه استثناء یعنی آب استنجا چون بر ادرار غلبه می‌کند به حکم قانون غلبه پاک است و غلبه آن ناشی از کثرت آب نسبت به ادرار است.

۱۱- شرط مذکور در حدیث «إِذَا بَلَغَ الْمَاءَ قَدْرَ كُرٍّ لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ» مفهوم مخالف ندارد چون وارد مورد غالب است و به فرض غیر مقبول که مفهوم مخالف داشته باشد آن مفهوم این نیست که آب کمتر از کُر با ملاقات نجاست نجس می‌شود.

۱۲- بیشتر آبهایی که انسان مصرف می‌کند معمولاً درصد کمی آلودگی دارد چنانکه هوایی که مردم در آن تنفس می‌کنند درصدی آلودگی دارد و همانطور که برای آلودگی هوا حد استاندارد تعیین می‌کنند شارع برای آلودگی آب حدّ استاندارد تعیین کرده است که اگر بیش از آن شد استعمال آب مجاز نیست و حدّ غیر مجاز با تغییر رنگ یا بو یا مزه آب شناخته می‌شود بنابراین، آبی که تغییر کند و فاسد شود

آلودگیش از حدّ استاندارد بیشتر شده و پلید و نجس محسوب می شود و استعمال آن ممنوع است.

۱۳- تغییر آب و فاسد شدن آن چه به وسیله نجاست حاصل شود و چه به وسیله مرده حشرات و برگها و علفهای گندیده، فرقی نمی کند و آبی که فاسد و متعفن شود پلید و نجس است و اجتناب از آن لازم، زیرا نجاست یک پدیده تکوینی است که در فارسی پلیدی نامیده می شود و از آب فاسد و پلید باید اجتناب کرد، سبب پلیدیش هر چه می خواهد باشد.

۱۴- روایت ابن بزيع از امام رضا(ع) که می گوید: آب چاه را چیزی فاسد نمی کند مگر این که بو یا طعمش تغییر کند،^(۱) می خواهد بگوید: آب چاه اگر بو یا طعمش تغییر کند فاسد و پلید می شود چه علت فاسد شدنش عین نجاست باشد و چه مثلاً مرده های حشرات و برگها و علفهای گندیده و این مقتضای اطلاق روایت است. و نیز روایت شهاب بن عبدربه از امام صادق(ع) که می گوید: اگر آب را کد زرد شده یا بوی بد گرفته باشد از آن اجتناب کن^(۲)، این روایت نیز به مقتضای اطلاقش می خواهد بگوید: زرد شدن و بوی بد گرفتن آب چه علتش عین نجاست باشد و چه اشیاء فاسد شده و گندیده فرقی نمی کند و آبی که به هر علت رنگ یا بویش تغییر کند و فاسد و گندیده و پلید شود نجس است و اجتناب از آن لازم. و نیز روایت نبوی(ص) که می گوید: خداوند آب را پاکیزه کننده آفریده است و هیچ چیزی آنرا نجس نمی کند مگر چیزی که رنگ یا طعم یا بوی آنرا تغییر دهد و فاسد و پلیدش کند،^(۳) این روایت نیز اطلاق دارد و مقصودش اینست که فاسد و پلید شدن آب که با تغییر رنگ یا طعم یا بوی آن شناخته می شود علتش عین نجاست باشد و یا اشیاء

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۲۶ ح ۶.

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۱۹ ح ۱۱.

(۳) وسائل ج ۱ ص ۱۰۱ ح ۹.

گندیده دیگر فرقی ندارد و آبی که به هر علتی فاسد و گندیده باشد نجس یعنی پلید است و از چنین آبی باید اجتناب کرد.

۱۵- نباید تصوّر شود که مرده‌های حشرات و برگ‌ها و علف‌های گندیده چون قبل از گندیدن پاک بوده‌اند اگر آب به وسیله آنها فاسد شود نجس نمی‌شود چون فاسد غیر از نجس است، این تصوّر صحیح نیست زیرا «فاسد» در بعضی روایات،^(۱) و نجس در بعضی روایات^(۲) و «قَدِر» در بعضی روایات،^(۳) هر سه به معنای پلید آمده که معنای لغوی این سه لفظ است و همانطور که شارع برای «فاسد» و «قَدِر» معنای جدیدی اختراع نکرده برای «نجس» نیز معنای جدیدی و به عبارت دیگر: معنای شرعی اختراع نکرده است تا گفته شود: نجس یک معنای شرعی دارد که غیر از معنای لغوی است، بنابراین، آبی که فاسد شود پلید است و هم نجس بر آن اطلاق می‌شود و هم قَدِر و نمی‌توان گفت: آبی که به وسیله اشیاء گندیده فاسد می‌شود نجس شرعی نیست اگر چه پلید باشد، پس معلوم شد که فاسد و نجس یک معنی دارند و آب فاسد نجس است.

۱۶- در طهارت و نجاست آب تعبّد وجود ندارد زیرا در روایات علت نجاست آب تغییر کردن و فاسد شدن آن معرفی شده که یک پدیده طبیعی است و علت طهارت آب فاسد نشدن و مصون ماندن از تغییر معرفی شده که آن هم یک پدیده طبیعی است اگر طهارت و نجاست، تعبّدی و قراردادی بود ذکر علت طبیعی برای آن دو، صحیح نبود و لغو و بی‌معنی می‌نمود. همانطور که علت طهارت و نجاست پدیده طبیعی است خود طهارت و نجاست نیز دو پدیده طبیعی است نه دو معنای تعبّدی و قراردادی.

(۱) و سائل ج ۱ ص ۱۰۵ ح ۱۲.

(۲) و سائل ج ۱ ص ۱۰۱ ح ۹.

(۳) و سائل ج ۱ ص ۱۶۱ ح ۲.

اجتهاد با دید باز و شرح صدر:

فقیهی که مطالب شانزده گانه یاد شده را پذیرفته باشد و با چنین دیدی در مسائل طهارت و نجاست آب به بحث پردازد بعضی از روایات که به ظاهر، عجیب می نماید به نظر او عجیب نمی آید و با دید باز و شرح صدر به آنها می نگرد و با اصول علمی به تحلیل آنها می پردازد و با ارجاع هر مسأله ای به اصل و ریشه اش درباره آنها نظر می دهد و اینک چند نمونه از این روایات:

نمونه اول:

روایت ابو مریم انصاری:

«قال: كنت مع ابي عبد الله (ع) في حائِطٍ فحضرتِ الصَّلوةِ

فَنَزَحَ دَلْوًا لِلوَضوءِ من رَكْبِي له فخرج عليه قطعة عَذْرَةَ

يَابِسَةً فاكفأ رأسه و توضأً بالباقي»^(۱)

«در بُستانی از امام صادق (ع) در حضور آن حضرت بودم،

وقت نماز رسید امام از چاه بُستان یک دلو آب کشید روی

دلو آب یک قطعه مدفوع خشک بود، امام دلو را کج کرد

و قدری از آب دلو را همراه قطعه مدفوع ریخت و با بقیه

آب دلو وضوء گرفت.»

فقیهی که عقیده دارد آب کمتر از کُرّ با ملاقات نجاست نجس می شود این روایت به نظرش عجیب می آید و با خود می گوید: آب دلو که کمتر از کُرّ بود و با ملاقات نجاست نجس شد چگونه امام صادق (ع) با آن وضو گرفت؟! و فقیهی که هم می گوید: آب چاه حتی اگر هزار کُرّ باشد با ملاقات نجاست نجس می شود و هم می گوید: آب کمتر از کُرّ با ملاقات نجاست نجس می شود چنین فقیهی از دو جهت این روایت به نظرش عجیب می آید و با خود می گوید: چگونه امام با آبی که به دو

(۱) وسائل ۱/۱۱۵ ح ۱۲.

عَلَّتْ نجس بود وضو گرفت؟! و از این رو چنین فقیهی می‌کوشد که با تکلف زیاد توجیهاات نامقبولی برای این روایت ذکر کند مانند این که مقصود از «عَدْرَة» در این روایت پشکل حیوانات مَأْكُول اللَّحْم است، یا این که روایت از روی تقیّه صادر شده، یا آنکه مراد از آب باقیمانده که امام با آن وضو گرفت باقیمانده آب چاه است نه باقیمانده آب دلو و یا این که آب دلو به قدر کُرّ بوده است. (۱)

ولی فقیهی که مطالب شانزده گانه یاد شده را پذیرفته است می‌گوید: آب چه کم باشد و چه زیاد، تا فاسد و پلید نشود نجس نیست زیرا نجاست یک پدیده طبیعی است یعنی پلیدی حسی و آبی که در برخورد با نجاست فاسد و پلید نشود نجس نخواهد بود و آب چاه و غیر چاه و کُرّ و غیر کُرّ در این جهت فرقی ندارد و آب چاه و نیز آب دلو به وسیله یک قطعه مدفوع خشک که باد آنرا به چاه پرت کرده است فوراً فاسد و پلید نمی‌شود و نجاست خشک که همراه مقداری آب از دلو بیرون انداخته شود باقیمانده آب دلو سالم و پاکیزه و بهداشتی خواهد بود.

و نیز می‌گوید: به مقتضای قانون غلبه که معیار تشخیص طهارت و نجاست آب است چون آب چاه و نیز آب دلو مغلوب نجاست نشده و سالم مانده است پاک و بهداشتی و قابل مصرف است.

و نیز می‌گوید: تشریح باید موافق تکوین باشد و این آب که تکویناً سالم و پاکیزه است اگر استعمالش شرعاً تجویز شود این تشریح موافق با تکوین خواهد بود و اگر ممنوع شود تشریحی است بر خلاف تکوین، پس باید استعمال این آب تجویز شود تا تشریحی باشد منطبق با تکوین و موافق با واقعیّات موجود.

با این توضیحات روشن شد که آنچه امام صادق(ع) انجام داده است مبتنی بر اصول علمی و منطبق با موازین شرعی است و فقیهی که کار امام به نظرش عجیب می‌آید باید با دید باز و شرح صدر ذهنیّت خود را اصلاح کند و اصلاحش به اینست که با دقّت و تأمل به این مطلب برسد که نجاست آب قراردادی نیست بلکه

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۱۵ ذیل حدیث ۱۲.

پدیده طبیعی است یعنی پلیدی محسوس و آب دلو با برخورد عذره خشک که فوراً دور ریخته شود فاسد و پلید نمی شود. و نیز به این مطلب برسد که قانون غلبه هم در جانب آب و هم در جانب نجاست یک قانون مادر است که منشأ تکوینی دارد و در این مورد چون آب دلو مغلوب نجاست نشده و پاکیزه و سالم مانده، نجس نیست. و نیز به این مطلب برسد که حکم شارع باید با واقعیت‌های تکوینی هم آهنگ باشد و آبی که تکویناً سالم و بهداشتی است معنی ندارد به طور قراردادی پلید و نجس باشد. و نیز به این مطلب برسد که مسأله طهارت و نجاست آب مبتنی بر طبیعت و تکوین است و تعبد در آن وجود ندارد و هر آبی که پلیدی حسی داشته باشد تکویناً پلید و نجس است و هر آبی که پاکیزه و سالم باشد تکویناً طاهر است و معنی ندارد آبی که تکویناً پلید و نجس است تعبداً پاک باشد و یا آبی که تکویناً پاکیزه و طاهر است تعبداً پلید و نجس باشد. فقیهی که عمل امام صادق (ع) به نظرش عجیب می آید اگر با تعمق و تدبیر و روح حقیقت جویی به مطالب یاد شده برسد ذهنیت او خود بخود اصلاح می شود و به حکمت کار امام پی می برد.

نمونه دوم:

روایت زراره از امام محمد باقر (ع)

«قال: قلت له: راویة من ماء سقطت فيها فارة أو جرد أو صعوة مبيته؟ قال: اذا تفسخ فلا تشرب من مائها ولا تتوضأ، و ان كان غير متفسخ فاشرب منه و توضأ و اطرح الميثة اذا اخرجتها طرية و كذلك الجرّة و حبّ الماء و القرية و اشباه ذلك من اوعية الماء.»^(۱)

«از امام پرسیدم: راویه (ظرف ساخته شده از سه جلد) که مرده موش خانگی یا صحرانی یا گنجشک در آب آن بیفتد حکمش چیست؟ فرمود: اگر میته متلاشی و از هم گسیخته

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۰۴ ح ۸

شده باشد از آب آن بیاشام و وضو بگیر و آب را بریز و اگر متلاشی نشده باشد از آن بیاشام و وضو بگیر و میته را که تازه است و بیرون می‌آوری دور بینداز و ظرف‌های دیگر آب مانند جرّه (ظرف سفالی بزرگ) و حُبّ و مشک و مانند اینها نیز همین حکم را دارد.

فقیهی که عقیده دارد آب کمتر از کُرّ با ملاقات نجاست نجس می‌شود این روایت به نظرش عجیب می‌آید و با خود می‌گوید: ظرفهائی مانند راویه و جرّه و حُبّ و مشک آب که کمتر از کُرّ ظرفیت دارند آب آنها با برخورد با مرده موش که نجس است نجس می‌شود ولی با این وصف امام فرموده است: مرده موش که در ظرف‌های آب مانند حُبّ و مشک می‌افتد اگر متلاشی نشده است از آب آنها بیاشام و با آن وضو بگیر، این چگونه قابل قبول است؟ آنگاه می‌کوشد با تکلف این روایت را توجیه کند و مثلاً می‌گوید: ممکن است مقصود روایت این باشد که راویه اگر آبش به قدر کُرّ باشد این حکم را دارد که با ملاقات مرده تازه موش نجس نمی‌شود، و در مورد آب جرّه و حُبّ و مشک نیز ممکن است مقصود روایت آب به قدر کُرّ باشد و نباید کسی اشکال کند و بگوید: ظرفیت جرّه و حُبّ و مشک به قدر کُرّ نیست تا آب آنها با ملاقات نجاست نجس نشود این اشکال وارد نیست زیرا در روایت نیامده است که آب یک جرّه حکمش اینست که با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود بلکه لفظ «جرّه» با الف و لام ذکر شده است که نزد بسیاری از اهل لغت دلالت بر عموم دارد و همین قدر که احتمال بدهیم الف و لام در «الجرّه» دلالت بر عموم داشته باشد این خبر با اخباری که دلالت دارد آب کمتر از کُرّ با ملاقات نجاست نجس می‌شود منافات نخواهد داشت.^(۱) مقصود این فقیه اینست که اگر الف و لام در

(۱) تهذیب شیخ طوس ج ۱ ص ۴۱۲ چاپ نجف. علامه مجلسی می‌فرماید: اگر الف و لام در «الجرّه» برای عموم باشد معنای حدیث این می‌شود که هر جرّه‌ای این حکم را دارد که مانند راویه با ملاقات میتّه تازه موش نجس نمی‌شود (مرآة العقول ج ۱۳ ص ۱۰) و این سخن حقّ است زیرا معنای عموم اینست که هر یک از افراد مدخول الف و لام به تنهایی این حکم را دارد نه همه افراد آن بر روی هم.

«الجرّة» دلالت بر عموم داشته باشد معنای روایت این می شود که آب چند جرّه بر روی هم یا آب همه جرّه‌ها که جمعاً به قدر کُرّ یا بیشتر خواهد بود، اگر مرده تازه موش در آن بیفتد. نجس نمی شود و این سخن عجیبی است زیرا روایه در حدیث بی الف و لام آمده و مقصودش یک روایه است آنگاه حدیث می گوید: حکم جرّه و حُبّ و مشک مثل حکم روایه است یعنی اگر در یک جرّه یا یک حُبّ یا یک مشک مرده موش بیفتد حکم روایه را دارد پس ممکن نیست مقصود حدیث آب چند جرّه یا همه جرّه‌ها بر روی هم باشد. اینگونه توجیه با این همه تکلف از فقهی است که می گوید: آب کمتر از کُرّ با ملاقات نجاست نجس می شود و می خواهد حدیثی را که مخالف نظر او است هر طور هست با نظر خویش تطبیق کند!

ولی فقهی که مثل ابن ابی عقیل عُمانی قبول ندارد آب کمتر از کُرّ با ملاقات نجاست نجس می شود می گوید: این روایت زُراه ارشاد به واقعیت‌های تکوینی کرده و قانون غلبه را که یک قانون تکوینی است گوشزد می نماید و می گوید: اگر مرده حیوان متلاشی شده باشد طبعاً در اینگونه آب که مقدارش کم است تأثیر منفی می گذارد و آنرا تغییر می دهد و پلید و غیر بهداشتی می کند که معمولاً بوی بد آن استشمام می شود و چنین آبی تکویناً فاسد و پلید و به تعبیر دیگر: نجس است و باید از آن اجتناب کرد و این تشریحی موافق با تکوین است، ولی اگر مرده حیوان تازه باشد فوراً در آب حُبّ یا مشک تأثیر منفی نمی گذارد و آنرا تغییر نمی دهد و فاسد و پلید نمی کند و به بیان دیگر: آب مغلوب نجاست نمی شود بلکه بر آن غلبه می کند و به حکم قانون غلبه چنین آبی تکویناً پاک است و می توان از آن آشامید و وضوگرفت و این نیز تشریحی موافق با تکوین است و اگر بگویند: اجتناب از این آب واجب است این تشریحی مخالف تکوین و مخالف حکمت الهی خواهد بود زیرا آبی که تکویناً پاکیزه و سالم و بهداشتی است حکم به وجوب اجتناب از آن غیر حکیمانه و بر خلاف واقعیت‌هاست.

با این توضیحات روشن می شود که در این مسأله حق با علامه مجلسی

رضوان الله علیه است که می فرماید: این حدیث رُزَّارَه دلالت دارد که آب کمتر از کُرَّ به صرف ملاقات با نجاست نجس نمی شود. (۱) این سخن علامه مجلسی حَقُّ است و حَقُّ را باید پذیرفت وَالْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ.

نمونه سوّم:

روایت منقول از حضرت علی (ع)

«قال: لا بأس أن يُغسلَ الدَّمُ بالبُضاقِ» (۲)

مانعی ندارد که خون را با آب دهان بشویند و برطرف کنند.

فقهائی که عقیده دارند طهارت و نجاست پدیده طبیعی نیستند بلکه حکم شرعی قراردادی اند این روایت به نظرشان عجیب می آید زیرا به عقیده آنان خونی که مثلاً روی شیشه ریخته است اگر با آب دهان شسته و برطرف شود شیشه پاک نمی شود زیرا شارع برای آن به طور قراردادی نجاست اعتبار کرده است یعنی اگر چه شیشه تکویناً پاکیزه می شود ولی شرعاً برای آن طهارت اعتبار نشده و حکم به طهارت آن نمی شود چون طهارت را باید شارع وضع کند و پاکیزگی طبیعی کافی نیست بنابراین، شیشه ای که خون روی آن با آب دهان شسته شود اگر دست تر به آن بخورد نجس می شود.

فقهائی که چنین عقیده ای دارند محتوای این روایت را قبول ندارند و آنرا به گونه ای توجیه می کنند و مثلاً می گویند: این حدیث را باید حمل بر تقیّه کرد که حضرت علی (ع) در اینجا از روی سیاست قول مخالفان را اظهار کرده است نه عقیده واقعی خود را و یا باید گفت: مقصود روایت اینست که برطرف کردن خون با آب دهان مانعی ندارد اگر چه بعداً باید محل آنرا با آب تطهیر کرد. (۳)

اینگونه توجیه با این تکلف از فقیهی است که طهارت و نجاست را پدیده طبیعی

(۱) مرآت العقول ج ۱۳ ص ۹ چاپ جدید.

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۴۹ ح ۲.

(۳) وسائل ج ۱ ص ۱۴۹ ذیل حدیث ۳.

نمی‌داند بلکه حکم قراردادی شرعی می‌داند که واقعیت تکوینی ندارد. ولی فقیه‌ای که می‌گوید: طهارت و نجاست پدیده طبیعی و تکوینی‌اند و حکم قرار دادی شرعی نیستند محتوای این روایت را قبول دارد که می‌توان خون را با آب دهان شست و محل آن پاک می‌شود زیرا نجاست در لغت پلیدی تکوینی حسی و طهارت نبودن این پلیدی است و شارع برای این دو لفظ معنای جدیدی اختراع نکرده است. بنابراین خون روی شیشه که تکویناً پلید است اگر به هر وسیله‌ای برطرف شود دیگر پلیدی وجود ندارد و طهارت یعنی همین نبود پلیدی و این نظر از شیخ مفید و سید مرتضی علم‌الهدی است، این دو فقیه بزرگوار فرموده‌اند: مذهب ما اینست که تطهیر اشیاء با مایعات غیر آب مانعی ندارد و شیخ مفید گفته است: این مطلب از ائمه (ع) وارد شده است. (۱) سید مرتضی می‌گوید: جامه‌ای که نجس می‌شود تطهیر آن با مایعات غیر آب بلامانع است زیرا تطهیر یعنی زائل کردن نجاست و در این مسأله تعبّد وجود ندارد و ما با چشم می‌بینیم که نجاست جامه با مایعات غیر آب زائل می‌شود بلکه بعضی مایعات بهتر از آب نجاست را زائل می‌کند و هیچ دلیل عقلی وجود ندارد که بگوید: تطهیر اشیاء با مایعات غیر آب جایز نیست، ضمناً سید مرتضی برای اثبات مدّعی خود به همین حدیث حضرت علی (ع) استدلال می‌کند که می‌گوید: خون را می‌توان با آب دهان شست. (۲)

اینگونه اجتهاد با دید باز و شرح صدر که سید مرتضی ارائه می‌دهد راه را برای فقیه باز می‌کند که در این مسأله به ملاک حکم و فلسفه تشریح توجه کند و درست بیندیشد و دریابد که در مسأله طهارت و نجاست اصل محوری و محور اصلی، نظافت و بهداشت است نه چیز دیگر و اگر مثلاً بدن یا لباس به خون آلوده شود وقتی که با آب نمک آنرا بشویند پاکیزه می‌شود و نظافت و بهداشت تأمین می‌گردد و در هیچ دلیلی وارد نشده است که شستن متنجّس با مایعات غیر آب جایز نیست و

(۱) جواهر جلد ۱ ص ۳۱۷ - ۳۱۸

(۲) جواهر جلد ۱ ص ۳۱۷ - ۳۱۸

هیچ دلیلی نداریم که بگویید: اگر خون روی شیشه با آب دهن شسته شود شارع برای شیشه نجاست اعتبار می‌کند بلکه این مطلب را بعضی از فقهاء بر مبنای برداشت خود به شارع نسبت می‌دهند بدون این که شارع صریحاً چنین مطلبی گفته باشد، البته شستن اشیاء با آب آسان‌تر و ارزان‌تر است و مردم نیز آنرا انتخاب کرده و می‌کنند ولی این دلیل نمی‌شود که شستن اشیاء با مایعات غیر آب شرعاً مجاز نیست.

با این توضیحات روشن می‌شود که روایت منقول از حضرت علی (ع) که سید مرتضی نیز به آن استدلال کرده قابل قبول است و خون را می‌توان با آب دهن شست و محل آن پاک می‌شود، بنابراین اگر کسی لبش ترک بخورد و از آن خون بیاید و با آب دهن آنرا بشوید و زائل کند لبش پاک می‌شود و نیازی به تطهیر با آب ندارد و نیز اگر آمپول بزند و از جای آن خون بیاید می‌تواند خون را با آب دهن بشوید و محل آن پاک می‌شود.

نمونه چهارم:

روایت حکم بن حکیم صیرفی از امام صادق (ع)

«قال: قلت لابی عبدالله (ع): أبولُ فلا أُصیبُ الماءَ وَ قَدْ
 أصابَ یدی شیءٌ مِنْ البولِ فأمسحُہ بالحائطِ او الترابِ ثمَّ
 تعرقَ یدی فامسحُ و جهی او بعضَ جَسَدی او یُصیبُ ثوبی؟
 قال: لا بأسَ»^(۱)

«به امام گفتم: من ادرار می‌کنم و دستم به ادرار آلوده می‌شود و آب نمی‌یابم که دستم را بشویم و دست خود را به دیوار یا به خاک می‌مالم که ادرارش زائل شود بعداً دستم عرق می‌کند و آنرا به صورت یا جای دیگر بدنم می‌مالم یا جامه‌ام به آن برمی‌خورد، حکمش چیست؟ فرمود: مانعی ندارد.»

(۱) فروع کافی جلد ۱ ص ۵۵ ح ۴ و وسائل ج ۲ ص ۱۰۰۵ ح ۱.

فقیهی که برطرف شدن عین نجاست را در تطهیر اشیاء کافی نمی‌داند این روایت به نظرش عجیب می‌آید و با خود می‌گوید: دست آلوده به ادرار را که به خاک بمالند اگر چه ادرار از آن زائل می‌شود ولی پاک نمی‌شود و نجس باقی می‌ماند و اگر عرق کند به هر چیزی بمالد آنرا نجس می‌کند پس چگونه امام فرموده است: مانعی ندارد دست آلوده به ادرار را که ادرارش با خاک زائل شده و سپس عرق کرده است به بدن یا لباس بمالند؟! آنگاه کوشش می‌کند روایت را به نوعی توجیه کند و مثلاً می‌گوید: چون جماعتی از عامّه گفته‌اند: ازاله ذرّات نامرئی نجاست لازم نیست و چه بسا قولی در بین آنان هست که خاک مطلقاً مطهّر ادرار است از این رو امکان دارد بگوییم: این روایت از روی تقیّه فتوای عامّه را بازگو کرده است نه حکم واقعی را. (۱) و یا می‌گوید: روایت حمل می‌شود بر این که دست عرق کرده در حالی که عرق نداشته به بدن یا لباس مالیده است. (۲)

ولی فقیهی که زائل شدن عین نجاست را در تطهیر اشیاء کافی می‌داند محتوای این روایت را قبول دارد و می‌گوید: نجاست یعنی پلیدی و طهارت یعنی نبودن پلیدی و این روایت همین مطلب را گوشزد کرده و می‌گوید: ادرار موجود در دست که پلیدی است اگر به وسیله خاک زائل شود دیگر پلیدی وجود ندارد و طهارت یعنی همین، پس دستی که ادرارش با خاک زائل شود پاک است و اگر عرق کند به هر چیزی بمالد آنرا نجس نمی‌کند.

در اینجا توجّه به این نکته لازم است که شارع نخواست است با مطرح کردن مسأله طهارت و نجاست مردم به وسواس کشانده شوند بلکه خواسته است نظافت و بهداشت جامعه تأمین گردد و در عین حال به حکم «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ» (بقره ۱۸۵) آسانگیری و سهولت را رعایت کرده است چنانکه در نظیر این مسأله نیز روایتی از امام محمد باقر(ع) به نقل زُراره آمده است:

(۱) مرآة العقول ج ۱۳ ص ۱۵۸.

(۲) جواهر ج ۱ ص ۳۲۰.

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع): رَجُلٌ وَطَأَ عَلَى عَذْرَةِ فَنَسَخَتْ رِجْلُهُ فِيهَا... هَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ غَسْلُهَا؟ فَقَالَ: لَا يَغْسِلُهَا... وَ لَكِنَّهُ يَمْسَحُهَا حَتَّى يَذْهَبَ أَثَرُهَا وَيُصَلِّيَ» (۱)

به امام گفتم: شخصی پایش را روی عذره می‌گذارد و پایش در عذره فرو می‌رود... آیا واجب است پایش را بشوید؟ فرمود: واجب نیست پایش را بشوید... ولی آنرا مسح کند تا اثر عذره از بین برود، آن‌گاه نماز بخواند.

مسح کردن پا برای از بین بردن اثر نجاست معنایش اینست که با چیزهایی مانند سنگ و کلوخ و کهنه به پای آلوده بمالند و بکشند تا اثری از نجاست در آن نماند و یا این که پای آلوده را آنقدر به زمین بمالند تا اثر نجاست از بین برود. در این روایت هم به نظافت و بهداشت توجه شده است که برطرف کردن اثر نجاست را لازم دانسته و هم آسان‌گیری شریعت سهله سیمجه منظور شده است که شستن پای نجس را با آب واجب نکرده زائل کردن عین نجاست را با غیر آب در تطهیر پای آلوده کافی دانسته است.

در اینجا توجه به این نکته لازم است که پس از برطرف کردن نجاست پا با غیر آب باز هم ذرات نامرئی از آلودگی در پا باقی می‌ماند ولی این ذرات نامرئی میکروسکوپی تأثیر منفی در بهداشت و نظافت ندارند و از این رو نجس شمرده نشده‌اند و اجتناب از آنها واجب نیست. اساساً در بسیاری از چیزهایی که انسان از آنها استفاده می‌کند آلودگی اگر چه به مقدار اندک وجود دارد، مثلاً هوایی که انسان در آن نفس می‌کشد و آبی که استعمال می‌کند معمولاً درصد کمی آلودگی دارند ولی چون این آلودگی کم اثر منفی تهدید کننده‌ای برای بهداشت و نظافت ندارد اجتناب از آنها واجب نکرده‌اند. برای روشن‌تر شدن مطلب مثالی می‌آوریم: فرض کنید نیم لیتر ادرار در یک کُر آب می‌ریزد و آب بر ادرار غالب می‌شود و آنرا مستهلک می‌کند، همه فقهاء می‌گویند: چنین آبی پاک است در حالی که ذرات

(۱) وسائل ج ۲ ص ۱۰۴۸ ح ۷.

نامرئی ادرار در آن موجود است ولی این آلودگی بسیار کم قابل تحمل است و تأثیر منفی ضد بهداشت ندارد، از این رو این آب پاک محسوب می شود و اجتناب از آن را واجب نکرده اند اگر چه توصیه کرده اند. در مسأله زائل کردن نجاست پا با غیر آب که در روایت زُراره آمده نیز مطلب همین طور است یعنی ذرات نامرئی میکروسکوپی که پس از زائل کردن نجاست پا باقی می ماند تأثیر منفی ضد بهداشت ندارد و بدین سبب روایت مزبور زائل شدن عین نجاست را در تطهیر پای آلوده به عذر کافی دانسته و تطهیر با آب را واجب ندانسته است.

با این توضیحات درک معنای روایت حکم بن حکیم صیرفی که به عنوان نمونه چهارم ذکر شد آسان می شود و به سهولت می توان فهمید که پس از زائل شدن ادرار دست به وسیله دیوار یا خاک اگر باز هم ذرات نامرئی میکروسکوپی از ادرار در دست باقی بماند چون عامل تهدید کننده ای برای نظافت و بهداشت محسوب نمی شود اجتناب از آن واجب نیست و بنابراین، دست آلوده به ادرار که ادرار آن به وسیله خاک زائل گردد پاک می شود. ناگفته نماند که سید مرتضی برای اثبات اینکه تطهیر متنجس با غیر آب مجاز است به همین روایت استدلال کرده است.^(۱)

با این بیانات روشن شد که محتوای روایت حکم بن حکیم صیرفی قابل قبول است و اگر پس از برطرف شدن ادرار دست به وسیله خاک ذرات نامرئی در محل باقی بماند و جوب اجتناب ندارد و این نظیر رنگ خون است که پارچه سفید آلوده به خون وقتی شسته می شود باز هم رنگ ضعیفی از خون در آن باقی می ماند ولی جوب اجتناب ندارد با این که با دقت عقلی ذرات میکروسکوپی خون باقی مانده و رنگ که از مقوله عَرَض است قائم به همان ذرات است که از مقوله جوهرند، بنابراین، اجزاء ذره بینی خون باقی است ولی نه نجس است و نه اجتناب از آن لازم.

یک نکته:

از این دو روایت - روایت حکم و زُراره - معلوم می شود که در تطهیر متنجس زوال عین نجاست کافی است زیرا روایت حکم دلالت دارد که دست آلوده به ادرار

(۱) جواهر جلد ۱ ص ۳۱۷.

با زائل شدن ادراک آن به وسیله خاک یا دیوار پاک می شود و روایت زُراه دلالت دارد که پای آلوده به عذره با زائل شدن عذره آن به وسیله مسح و مالیدن چیزی به آن پاک می شود، بنابراین آنچه اصالت دارد زوال عرفی عین نجاست است و وسیله زوال عین هر چه باشد فرق نمی کند، بنابراین اگر موزائیک های سالن های بیمارستان ها یا کارگاهها یا سنگفرش های اطراف کعبه به خون یا نجاست دیگری آلوده شود و به وسیله پارچه آغشته به محلول پودر شوینده و کف کننده شسته شود و نجاست زائل گردد محل پاک می شود و نیاز به شستن با آب خالص ندارد و این نظر شیخ مفید و سید مرتضی است، این دو فقیه بزرگوار عقیده دارند که متنجس را می توان با مایعات غیر آب تطهیر کرد و سید مرتضی می فرماید: هیچ دلیل عقلی وجود ندارد که بگوید: تطهیر متنجس با مایعات غیر آب ممنوع است.^(۱) و آنچه این دو فقیه بزرگ فرموده اند حق است و حق را باید پذیرفت.

نمونه پنجم:

روایت علی بن جعفر از امام موسی بن جعفر (ع):

«سَأَلْتُهُ عَنْ جُنْبٍ أَصَابَتْ يَدُهُ مِنْ جَنَابَتِهِ فَسَحَّهُ بِمُخْرَقَةٍ ثُمَّ
ادْخَلَ يَدَهُ فِي غَسَلِهِ قَبْلَ أَنْ يَغْسِلَهَا هَلْ يُجْزئُهُ أَنْ يَغْتَسِلَ مِنْ
ذَلِكَ الْمَاءِ؟ قَالَ: إِنْ وَجَدَ مَاءً غَيْرَهُ فَلَا يُجْزئُهُ أَنْ يَغْتَسِلَ بِهِ،
وَ أَنْ لَمْ يَجِدْ غَيْرَهُ أَجْزَأَهُ»^(۲)

از امام پرسیدم: شخص جنب دستش به منی آلوده می شود
و آنرا با کهنه پاره ای پاک می کند آنگاه پیش از آنکه
دستش را بشوید آنرا داخل می کند در آبی که می خواهد با
آن غسل کند، آیا می تواند با این آب غسل کند؟ فرمود: اگر

(۱) جواهر جلد ۱ ص ۳۱۷ - ۳۱۸.

(۲) قربُ الأَسناد ص ۱۸۰ ح ۶۶۶ چاپ مؤسسه آل البيت و بحار ج ۸۰ ص ۱۴ ح ۱.

آب دیگری می‌یابد با این آب غسل نکند و اگر غیر از این آب نمی‌یابد با آن غسل کند.

فقیهی که عقیده دارد در تطهیر مُتَنَجِّس زائل شدن عین نجاست با غیر آب کافی نیست و نیز آب کمتر از کُرِّ با ملاقات نجاست نجس می‌شود این روایت به نظرش عجیب می‌آید زیرا در نظر او اگر مَنّی با وسیله‌ای غیر آب زائل گردد محلّ پاک نمی‌شود بنابراین دست آلوده به مَنّی بعد از زائل شدن نجاست آن به وسیله پاره کهنه باز هم نجس باقی می‌ماند و اگر آنرا داخل آب کمتر از کُرِّ مانند آب قدح کند آب نجس می‌شود و با آب نجس نمی‌توان غسل کرد اگر چه آب دیگری یافت نشود پس چگونه امام فرموده است: اگر آب دیگری یافت نشود با آب قدحی که دست نجس داخل آن کرده‌اند می‌توان غسل کرد؟ آنگاه چنین فقیهی می‌کوشد این روایت را به نوعی توجیه کند و مثلاً می‌گوید: ممکن است روایت حمل بر تقیه شود که امام فتوای عامّه را گفته است نه فتوای خود را و یا این که حمل شود بر این که مقصود از کلمه «جنابه» مَنّی نیست بلکه عرق بعد از جنابت و مانند آنست (بحار ۱۵/۸۰) ولی فقیهی که عقیده دارد در تطهیر مُتَنَجِّس زوال عین نجاست با غیر آب کافی است و نیز آب کمتر از کُرِّ با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود چنین فقیهی محتوای این روایت را قبول دارد می‌گوید: اولاً اگر نجاست با وسیله‌ای غیر آب زائل گردد محلّ پاک می‌شود، بنابراین، دست آلوده به مَنّی اگر نجاست آن با کهنه پاره زائل گردد پاک می‌شود و اگر با آب قدح که از کُرِّ کمتر است برخورد کند آنرا نجس نمی‌کند و ثانیاً به فرض این که دست آلوده به مَنّی با زوال نجاست آن به وسیله کهنه پاک نشود و نجس باقی بماند این دست نجس اگر با آب کمتر از کُرِّ مانند آب قدح برخورد کند آنرا نجس نمی‌کند زیرا آب فقط با تغییر نجس می‌شود نه به صرف ملاقات با نجاست چه به قدر کُرِّ باشد و چه کمتر و چه بیشتر، بنابراین در هر حال با آب قدح که دست آلوده به مَنّی را بعد از زائل شدن نجاست آن بوسیله کهنه داخل آن کرده‌اند می‌توان غسل کرد.

ضمناً باید دانست این که روایت می‌گوید: اگر آب دیگری یافت می‌شود با این آب غسل نکنند نمی‌خواهد بگوید: این آب نجس است زیرا اگر آب نجس باشد غسل کردن با آن حتی در صورتی که آب دیگری یافت نشود جایز نیست پس اینکه گفته‌اند: اگر آب دیگری یافت می‌شود با این آب غسل نکنند برای رعایت حد اعلائی نظافت بوده است چون بعد از زوال منی به وسیله کهنه باز هم ذرات میکروسکوپی آن باقی می‌ماند که اگر چه اثر منفی آن بسیار کم و قابل تحمل است و برای بهداشت تهدید کننده نیست ولی با این وصف پرهیز از آن مطلوب است اما در عین حال چون این آب نجس نیست استعمال آن بی‌اشکال است پس اگر آب دیگری هم یافت می‌شود باز غسل کردن با این آب مانعی ندارد زیرا به حکم همین روایت آب یاد شده پاک است و غسل کردن با آب پاک اشکالی ندارد.

یک نکته:

برای تأیید این که در تطهیر مُتَنَجِّسِ زوال عین نجاست با غیر آب کافی است می‌توان از روایاتی که درباره استنجاء با سنگ وارد شده است کمک گرفت، در روایت زُراره از امام محمد باقر(ع) آمده است:

«جَرَتِ السُّنَّةُ فِي أَثَرِ الْغَائِطِ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ أَنْ يَمْسَحَ الْعَجَانُ وَ

لَا يَغْسَلُهُ وَ يَجُوزُ أَنْ يَمْسَحَ رِجْلَيْهِ وَ لَا يَغْسِلَهُهَا»^(۱)

در تطهیر محلّ غائط سنّت جاری شده است که محلّ را با سه عدد

سنگ مسح کنند تا نجاست زائل شود و آن را نشویند و اگر پاها

آلوده شود جایز است با مالیدن و کشیدن چیزی به آنها نجاست را

برطرف کنند و پاها را نشویند.

این روایت می‌گوید: هم محلّ غائط را می‌توان با سنگ تطهیر کرد و هم اگر پاها آلوده به عذره شود می‌توان با مالیدن و کشیدن چیزی به آنها نجاست را زائل و پاها را تطهیر کرد و نیازی به شستن با آب ندارد.

(۱) وسائل ج ۱ ص ۲۴۶ ح ۳.

پاک شدن مخرج غائط با سنگ یا پاره کهنه یک استثناء و تعبد خاص نیست چنانکه پاک شدن پاهای آلوده به عذره به وسیله سنگ یا چیز دیگر که در این روایت آمده است استثناء و تعبد خاص نیست و قبلاً در روایت زراره خواندیم که اگر پای کسی در عذره فرو برود می تواند نجاست آنرا با سنگ یا چیز دیگر پاک کند و پایش طاهر می شود و نیازی به شستن با آب ندارد. همانطور که در تطهیر مخرج غائط و پاهای آلوده به عذره زوال عین نجاست با غیر آب کافی است و نیازی به شستن با آب ندارد در مورد دست آلوده به منی هم که در روایت علی بن جعفر در نمونه پنجم ذکر شد زائل شدن عین نجاست به وسیله پاره کهنه برای تطهیر آن کافی است زیرا عذره و منی هر دو نجس اند و فرضاً هر دو با غیر آب زائل شده اند، هیچ دلیلی وجود ندارد که زوال عین نجاست با غیر آب در تطهیر مخرج غائط و پاهای آلوده به عذره کافی است ولی در مورد دست آلوده به منی که در روایت علی بن جعفر آمده کافی نیست.

آیا این موارد حاکی از قاعده است یا استثناء؟

- روایاتی هست که دلالت دارد در بعضی از موارد در تطهیر متنجس زوال عین نجاست کافی است و پنج مورد از آنها را قبلاً آوردیم بدین قرار:
- ۱- روایتی که می گوید: خون را می توان با آب دهان شست که به عنوان نمونه سوّم ذکر شد.
 - ۲- روایتی که می گوید: دست آلوده به ادرار اگر ادرارش با خاک یا دیوار زائل گردد پاک می شود نمونه چهارم.
 - ۳- روایتی که می گوید: برای تطهیر پای آلوده به عذره کافی است که با مسح آن عذره را زائل کنند.
 - ۴- روایتی که می گوید: دست آلوده به منی اگر با پاره کهنه ای نجاستش زائل گردد پاک می شود نمونه پنجم.

۵- روایتی که می‌گوید: مخرج غائط با سنگ پاک می‌شود. روایاتی نیز هست که قبلاً ذکر نشد و ذیلاً ذکر می‌شود:

۶- روایت محمد بن مسلم از یکی از صادقین (ع)

«فی الرَّجُلِ یَمَسُّ انْفَهَ فی الصَّلَاةِ فیرئُ دماً کیف یصنع؟

اینصرف؟ قال: ان کان یابساً فلیرم به و لا بأس»^(۱)

«از امام پرسیدم: شخص در نماز دست به بینی خود می‌زند

خون می‌بیند چه کند؟ آیا از نماز منصرف شود؟ فرمود: اگر

خون خشک است آنرا دور بیندازد و اشکالی ندارد یعنی

لازم نیست نماز را رها کند.»

فقهاء به استناد این روایت و امثال آن فتوی می‌دهند که زوال عین نجاست از باطن انسان در تطهیر کافی است و نیازی به شستن با آب ندارد، بنابراین اگر انگشت شخص تر باشد و آن را بمالد به جای خون خشکی که از بینی خارج شده است انگشت او نجس نمی‌شود،

۷- روایت محمد حلبی از امام صادق (ع)

«قال: قلت له: انّ طریق الی المسجد فی زُقَاقٍ یبألُ فیه فرّبما

مررت فیه و لیس علیّ حذاءً فیلصق برجلی من نداوته؟

فقال: الیس تمشی بعد ذلک فی ارضٍ یابسه؟ قلت: بلی قال:

فلا بأس انّ الارض یطهر بعضها بعضاً...»^(۲)

راه من به مسجد کوچه‌ای است که در آن ادرار می‌کنند و

من گاهی عبور می‌کنم و کفش ندارم و تری ادرار به پایم

سرایت می‌کند، حکمش چیست؟ فرمود: آیا بعد از آن

روی زمین خشک راه نمی‌روی؟ گفتیم: چرا، فرمود: مانعی

ندارد این زمین خشک آن نجاست را پاک می‌کند...

(۱) وسائل ج ۲ ص ۱۰۳۱ ح ۲.

(۲) وسائل ج ۲ ص ۱۰۴۸

این روایت می‌گوید: زائل شدن ادرار کف پا به وسیله زمین خشک در تطهیر پای آلوده به ادرار کافی است.

۸- روایت معلی بن خنیس از امام صادق(ع)

«قال: سئلت ابا عبد الله(ع) عن الخنزير يخرج من الماء فيممر على الطريق فيسئل منه الماء أمر عليه حافياً؟ فقال: أليس ورأته شيء جاف؟ قلت: بلى، قال: فلا بأس إن الأرض يطهر بعضها بعضاً»^(۱)

خوک از آب بیرون می‌آید و در جاده راه می‌افتد و آب از بدنش روی جاده می‌ریزد و من با پای برهنه روی زمین که از آب بدن خوک تر شده است راه می‌روم، حکمش چیست؟ فرمود: آیا پس از آن روی زمین خشک راه نمی‌روی؟ گفتم: چرا، فرمود: مانعی ندارد این زمین خشک پای تر شده را پاک می‌کند.

این روایت می‌گوید: زائل شدن آب نجس از پای انسان به وسیله زمین خشک آنرا پاک می‌کند.

۹- روایت معاویه بن عمّار از امام صادق(ع)

«في الهرة... يتوضأ من سورها»^(۲)

امام درباره گربه فرمود: ...می‌توان از آب نیم خورده‌اش وضو گرفت.

فقهاء از اطلاق این روایت و روایات مشابه آن استنباط کرده‌اند که اگر پوزه گربه قبلاً نجس شده باشد باز هم آب نیم خورده‌اش پاک است، شیخ طوسی در خلاف

(۱) وسائل ج ۲ ص ۱۰۴۷

(۲) وسائل ج ۱ ص ۱۶۴ ح ۱.

می فرماید: «اگر گربه موش بخورد و سپس از آب ظرف بنوشد می توان با آب نیم خورده اش وضو گرفت زیرا فقهای ما اجماع دارند که آب نیم خورده گربه پاک است و فرقی نگذاشته اند بین آنجا که قبلاً پوزه گربه نجس شده باشد یا نجس نشده باشد»^(۱) از اینجاست که فقهاء گفته اند: اگر بدن حیوان نجس شود با زائل شدن عین نجاست از آن پاک می شود وسیله زائل شدن نجاست هر چه باشد فرق نمی کند و این فتوی را در رساله های عملیه نیز آورده اند.^(۲)

با توجه به روایات یاد شده در اینجا سؤالی پیش می آید که آیا از این روایات با الغای خصوصیت یک قاعده کلی استنباط می شود که زوال عین نجاست با غیر آب برای پاک شدن هر متنجسی کافی است و اختصاص به موارد مذکور در این روایات ندارد، و یا این که فقط بعضی از موارد مذکور در این روایات باید قبول شود و به عنوان استثناء و تعبّد خاصّ تلقی گردد و نمی توان یک قاعده کلی از این روایات استنباط کرد؟ کدامیک از این دو وجه را می توان پذیرفت؟

آنچه در کتاب های فقه استدلالی دیده می شود اینست که اکثریت فقهاء وجه دوم را قبول کرده و می گویند: فقط در چهار مورد یعنی بدن حیوانات و باطن بدن انسان و مخرج غائط و کف پا یا ته کفش محتوای این روایات مورد قبول است آن هم به عنوان استثناء به این معنی که اول یک قاعده کلی از روایات برداشت کرده اند و آن اینست که هر متنجسی فقط با آب پاک می شود (جواهر ج ۱ ص ۳۷۵) آنگاه چهار مورد یاد شده را از این قاعده کلی استثناء کرده اند که در این چهار مورد متنجس با غیر آب نیز پاک می شود ولی این استثناء را اکثریت فقهاء در مورد زائل کردن خون با آب دهن و زائل کردن ادرار با خاک یا دیوار و زائل کردن منی به وسیله پاره کهنه که در روایات آمده قبول ندارند و روایات مربوط به این موارد را یا ردّ و یا توجیه می کنند، و نتیجه این که نه تنها یک قاعده کلی از این روایات استنباط نکرده و

(۱) خلاف شیخ طوسی ج ۱ ص ۵۴ مسأله ۱۶۷

(۲) توضیح المسائل امام خمینی مسأله ۲۱۶

نپذیرفته‌اند که هر متنجسی با زوال عین نجاست با غیر آب پاک می‌شود بلکه همه مواردی را که در روایات آمده نیز نپذیرفته و فقط چهار مورد از آنها را پذیرفته‌اند که از نظر فقهاء این چهار مورد از قاعده کلی که می‌گوید: «هر متنجسی فقط با آب پاک می‌شود» تعبداً خارج شده‌اند.

آیا نظر اکثریت قابل قبول است؟

فقیهی که آزاد می‌اندیشد و از اکثریت تقلید نمی‌کند در اینجا به بحث می‌نشیند و نظر اکثریت را بررسی می‌کند که آیا باید آنرا پذیرفت یا نه؟ فقهاء در این مسأله بدین گونه بحث کرده‌اند که اول یک قاعده کلی از روایات برداشت کرده‌اند که «هر متنجسی فقط با آب پاک می‌شود» آن‌گاه از این قاعده کلی، بدن حیوانات و باطن بدن انسان و مخرج غائط و کف پا یا ته کفش را به حکم تعبداً استثناء نموده و گفته‌اند: در این چهار مورد زوال عین نجاست برای پاک شدن متنجس کافی است.

ولی از نظر فقیه کنجکا و هم این قاعده کلی که ادعا کرده‌اند قابل بحث و مناقشه است و هم بعضی از مواردی که از این قاعده استثناء کرده‌اند اما بحث درباره قاعده ادعائی توضیح اینست که فقهاء از روایات برداشت کرده‌اند که هر متنجسی فقط با آب پاک می‌شود و این یک نظر و اجتهاد است که برای مجتهدان دیگر حجّت نیست، هیچ فقیهی ادعا نکرده است که فلان حدیث صریحاً می‌گوید: هر متنجسی فقط با آب پاک می‌شود بلکه همانطور که صاحب جواهر فرموده است این مطلب را از روایات باب نجاسات برداشت کرده‌اند،^(۱) و جای این سؤال هست که آیا این برداشت صحیح است یا نه؟ و فقیهی که می‌خواهد در این مسأله اجتهاد کند نمی‌تواند از فقهای که این برداشت را دارند تقلید کند، و اگر بگویند: این قول مشهور است و باید آنرا پذیرفت می‌گوییم: اولاً نفس شهرت حجّت شرعی نیست و

(۱) جواهر ج ۱ ص ۳۷۵.

در مسأله مورد بحث که شهرت ناشی از اجتهاد است کاشف از رأی معصوم هم نیست و ثانیاً این شهرت بین قدماء و در عصر شیخ مفید و سید مرتضی وجود نداشته است زیرا این دو فقیه بزرگ که هر دو دارای مرجعیت عام بوده‌اند قبول ندارند که هر متنجسی فقط با آب پاک می‌شود و می‌گویند: با غیر آب نیز می‌توان متنجس را تطهیر کرد و شیخ مفید می‌گوید: این مطلب در روایات ائمه (ع) وارد شده است،^(۱) حالا سؤال می‌شود: اولین فقیهی که قبل از حصول شهرت بین متأخرین گفته است: هر متنجسی فقط با آب پاک می‌شود به چه دلیلی این فتوی را داده است؟ و اگر بگویید: این مطلب را از روایات برداشت کرده است می‌گوییم برداشت یک مجتهد برای مجتهدان دیگر حجت نیست و باید دلیل او مشخص شود تا دیگران بدانند آیا این برداشت از آن دلیل بجا بوده است یا نه؟ و اگر بگویند: در مواردی از روایات دستور داده‌اند که فلان چیز را با آب بشوید،^(۲) و این دلیل است که متنجس فقط با آب پاک می‌شود می‌گوییم: چون آب همه جا در دسترس است و تطهیر با آن آسان تر و ارزان تر است و مردم معمولاً برای شستشو از آب استفاده می‌کنند از این رو در روایات آمده است که فلان چیز را با آب بشوید و این دلیل نمی‌شود که تطهیر متنجس با غیر آب جایز نیست، علاوه بر این در روایات آمده است که خون را می‌توان با آب دهان شست،^(۳) و نیز آمده است که اگر دست آلوده به ادرار را به دیوار یا زمین بمالند و ادرارش زائل شود اگر بعداً عرق کند این دست عرق کرده به هر جا بمالد آنرا نجس نمی‌کند (وسائل ج ۲ ص ۱۰۵ ح ۱) و از این روایت معلوم می‌شود اگر ادرار به وسیله زمین یا دیوار زائل گردد محل آن پاک می‌شود. و نیز آمده است که اگر منی را با کهنه زائل کنند محل آن پاک می‌شود (بحار ۱۴/۸۰ ح ۱) با این توضیحات روشن می‌شود این سخن که «هر متنجس فقط

(۱) جواهر ج ۱ ص ۳۱۷.

(۲) وسائل ج ۲ ص ۱۰۶۶ ح ۱

(۳) وسائل ج ۱ ص ۱۴۹ ح ۲

با آب پاک می شود» در حدّ یک ادّعی ثابت نشده است و نمی توان آنرا به عنوان یک قاعده کلی پذیرفت. این بود بحث و مناقشه درباره قاعده مورد ادّعا. اما بحث و مناقشه درباره بعضی از مواردی که از این قاعده استثناء کرده اند توضیحش اینست که فقهاء برای اثبات این که بدن حیوانات با زوال عین نجاست پاک می شود به روایاتی تمسک کرده اند که دلالت دارد از آب نیم خورده این حیوانات می توان نوشید و وضو گرفت مثلاً در روایتی که به شماره ۹ ذکر شد آمده است که با آب نیم خورده گربه می توان وضو گرفت، فقهاء به اطلاق این روایت و روایات مشابه استدلال کرده و گفته اند: از اطلاق آنها استفاده می شود که اگر پوزه گربه قبلاً نجس بوده و نجاستش زائل شده باز هم با آب نیم خورده اش می توان وضو گرفت و از اینجا معلوم می شود پوزه گربه با زوال عین نجاست از آن پاک می شود.^(۱) آنگاه فقهاء این حکم را درباره سایر اعضای گربه نیز جاری می کنند، اشکال این مطلب اینست که اگر فقیهی این قاعده ادّعا شده را قبول دارد که هر متنجسی فقط با آب پاک می شود و پوزه گربه را به حکم تعبّد و نصّ خاص از این قاعده استثناء می کند چون این استثناء بر خلاف قاعده و از روی تعبّد به نصّ خاصّ است باید به قدر متیقّن از مورد نصّ اکتفاء کرد یعنی فقط در مورد پوزه گربه می توان این استثناء را قائل شد ولی نمی توان این حکم را به سایر اعضای گربه نیز سرایت داد و این مسأله بین فقهاء معروف است که می گویند: در هر حکم خلاف قاعده ای باید به مورد نصّ اکتفاء کرد و نمی توان آنرا به مواردی که در نصّ نیست و یا شمول نصّ نسبت به آنها مشکوک است سرایت داد و به همین علت فقهاء در آنجا که می گویند: زمین از مطّهرات است در مورد کف پا و ته کفش آنجا که با غیر راه رفتن نجس شود فتوی نمی دهند که با راه رفتن روی زمین پاک می شود و علتش اینست که پاک شدن کف پا و ته کفش با راه رفتن روی زمین بر خلاف قاعده ای است که می گوید: هر متنجسی فقط با آب پاک می شود و چون بر خلاف قاعده است باید فقط به مورد

(۱) جواهر ج ۱ ص ۳۷۴

نصّ اکتفاء کرد و چون در نصّ آمده است که اگر هنگام راه رفتن ته کفش یا کف پای انسان نجس شده با راه رفتن روی زمین پاک می شود،^(۱) در اینجا نمی توان از مورد نصّ تجاوز کرد و از این رو فقهاء فتوی نمی دهند که اگر کف پا یا ته کفش یا غیر راه رفتن هم نجس شد با راه رفتن پاک می شود و می گویند: محلّ اشکال است. و نیز اگر انسان خاک را به کف پا و یا ته کفش بمالد و نجاست را زائل کند فتوی نمی دهند که پاک می شود زیرا در نصّ آمده است که با راه رفتن پاک می شود و این بر موردی که خاک را به کف پا یا ته کفش بمالند صادق نیست.

و نیز اگر با راه رفتن روی اسفالت نجاست برطرف شود فتوی نمی دهند که پاک می شود چون در نصّ آمده است که با راه رفتن روی زمین پاک می شود و صدق زمین بر اسفالت مشکوک است و باید به قدر متیقن از مصادیق نصّ اکتفاء کرد. و نیز اگر کسی علیل است و با دست و زانو راه می رود و با راه رفتن او نجاست برطرف شد فتوی نمی دهند که دست و زانویش پاک می شود زیرا در نصّ آمده است که اگر پای انسان هنگام راه رفتن نجس شد با راه رفتن پاک می شود و این نصّ در مورد راه رفتن با دست و زانو صادق نیست و نیز اگر با پای مصنوعی راه برود و نجاستش برطرف شود فتوی نمی دهند که پاک می شود زیرا در نصّ پای انسان ذکر شده و صدق آن بر پای مصنوعی مشکوک یا معلوم العدم است.

همه این موارد پنجگانه در متن عروة الوثقی از آیه الله سید محمد کاظم یزدی آمده و حواشی شش نفر از مراجع تقلید و از جمله، امام خمینی نیز با متن موافق است و صاحب عروة و نیز صاحبان حواشی نتوانسته اند در این موارد فتوی به طهارت بدهند و با عباراتی مانند مشکل است و محلّ تأمل است از مطلب گذشته اند و این موارد اشکال و خودداری از فتوی دادن در رساله های عملیه نیز آمده است.^(۲)

(۱) و سائل ج ۲ ص ۱۰۴۶ ح ۱ و ص ۱۰۴۸ ح ۹.

(۲) توضیح المسائل امام خمینی باب مطهرات مسأله ۱۸۳ تا ۱۸۸

این که فقهاء در این موارد به بن بست رسیده و نتوانسته‌اند فتویٰ بدهند بدین علت است که قاعده «هر متنجسی فقط با آب پاک می‌شود» را مُسَلِّم دانسته‌اند و چون پاک شدن کف پا و ته‌کفش به وسیله زمین بر خلاف این قاعده و به حکم تعبّد و نصّ خاصّ است باید به قدر متیقّن از مصادیق نصّ اکتفاء کرد و در موارد مشکوک از فتویٰ دادن خودداری کرد و از طرفی چون کشف ملاک قطعی حکم میسر نیست نمی‌توان موارد مشکوک را به حکم وحدت ملاک به مصادیق قطعی نصّ ملحق کرد و فتویٰ به طهارت داد.

حالا که معلوم شد در هر حکم خلاف قاعده‌ای باید به قدر متیقّن از مصادیق نصّ اکتفاء کرد سخن ما اینست که چرا فقهاء در مسأله مورد بحث رعایت این قانون را نکرده و حکم پوزه‌گره را به سایر اعضایش نیز سرایت داده‌اند با این که نصّ مربوط به پوزه‌گره است؟ فقهاء می‌گویند: زوال عین نجاست از بدن گره برای طهارت آن کافی است در حالی که نصّ خاصّ درباره پوزه‌گره است نه سایر اعضایش نصّ خاص به مقتضای اطلاقش می‌گوید: پوزه‌گره اگر نجس شد و نجاستش با غیر آب زائل گشت پاک می‌شود و می‌توان با آب نیم خورده‌اش وضو گرفت، این حکم بر خلاف قاعده مسَلِّم نزد فقهای متأخرین است که می‌گوید: «هر متنجسی فقط با آب پاک می‌شود» و چون خلاف قاعده است باید فقط آنرا در مورد قدر متیقّن از مصادیق نصّ جاری کرد و قدر متیقّن فقط پوزه‌گره است و نمی‌توان آنرا به سایر اعضایش سرایت داد ولی فقهاء سرایت داده‌اند.

قبلاً دیدیم در مورد علیلی که با دست و زانو راه می‌رود فقهاء فتویٰ نمی‌دهند که اگر با راه رفتن او نجاست دست و زانویش زائل گردد پاک می‌شود و می‌گویند: این مسأله محلّ اشکال است، همانطور که فقهاء حکم پای انسان را به دست و زانویش سرایت نمی‌دهند و حکم به طهارت دست و زانو نمی‌کنند باید حکم پوزه‌گره را به سایر اعضایش سرایت ندهند و از فتویٰ دادن به طهارت سایر اعضای گره با زوال نجاست خودداری کنند ولی چنین نکرده‌اند و این نوعی مخالفت با قانون مورد

قبول فقهاء است که می‌گویند: در حکم مخالف قاعده باید به قدر متیقن از مصادیق نصّ اکتفاء کرد.

ضمناً عین این اشکال که در مورد گربه گفته شد در مورد حیواناتی مانند گوسفند و گاو نیز وجود دارد زیرا فقهاء فتوی می‌دهند که با زوال عین نجاست از بدن آنها محلّ نجاست پاک می‌شود و مثلاً اگر پستان گاو زخم برداشت و خون آن با زبان زدن گوساله اش زائل شد پاک می‌گردد و از طرفی می‌دانیم نصّ خاصی وارد نشده است که صریحاً بگوید: بدن این حیوانات با زوال عین نجاست پاک می‌شود، حالا اگر دلیل فقهاء اطلاق روایاتی است که مثلاً می‌گویند: از آب نیم خورده شتر و گاو و گوسفند می‌توان آشامید و وضو گرفت^(۱) و می‌خواهند بگویند: اطلاق این روایات اقتضا دارد که اگر دهن این حیوانات قبلاً نجس بوده و نجاستش با غیر آب زائل شده است باز هم از آب نیم خورده آنها می‌توان آشامید و وضو گرفت در این صورت باید این حکم را فقط در مورد دهن آنها جاری کنند نه سایر اعضای آنها زیرا پاک شدن بدن این حیوانات با زوال عین نجاست برخلاف قاعده مورد قبول فقهاء است که می‌گویند: هر متنجّسی فقط با آب پاک می‌شود و چون خلاف قاعده است باید فقط درباره قدر متیقن از مورد نصّ جاری شود و قدر متیقن دهن این حیوانات است و نباید این حکم را به سایر اعضای آنها سرایت داد ولی فقهاء آنرا سرایت داده‌اند و این برخلاف قانونی است که آنرا در سایر موارد به کار می‌بندند و حکم خلاف قاعده را فقط در قدر متیقن از مورد نصّ جاری می‌کنند و به موارد دیگر سرایت نمی‌دهند.

متأخرین فقهاء که می‌گویند: قاعده «هر متنجّسی فقط با آب پاک می‌شود» را از روایات استنباط کرده‌ایم باید این اشکال و اعتراض را حلّ کنند که به چه دلیل برخلاف این قاعده مورد قبولشان می‌گویند: اگر مثلاً خون پستان گاو با زبان زدن گوساله اش زائل شد پستانش پاک می‌شود یا این که نصّ خاصی در این مورد وجود ندارد؟

(۱) وسائل ج ۱ ص ۱۶۷ ح ۳.

بحث و مناقشه دیگر:

فقهاء این حکم را درباره حیواناتی که در روایات ذکری از آنها نیست هم جاری کرده‌اند زیرا گفته‌اند: بدن همه حیوانات غیر نجس العین با زوال عین نجاست پاک می‌شود در حالی که حیواناتی مانند میمون و زرافه و کانگرو و بسیاری از حیوانات دیگر که معمولاً در باغ وحش‌ها وجود دارند در روایات ذکری از آنها نیست، فقهاء به چه دلیل این خلاف قاعده را در مورد این گونه حیوانات که نصّ خاصّ درباره آنها وجود ندارد جاری کرده‌اند؟ قبلاً روشن شد که حکم خلاف قاعده باید با نصّ خاصّ ثابت شود و پاک شدن بدن این حیوانات با زوال عین نجاست بر خلاف قاعده مورد قبول متأخرین فقهاست که می‌گویند: «هر مُتَنَجِّس فقط با آب پاک می‌شود» و از طرفی نصّ خاصی در مورد این حیوانات وارد نشده است که این حکم خلاف قاعده را ثابت کند، به چه دلیل فقهاء مثلاً در مورد میمون و فیل می‌گویند: بدن آنها با زوال عین نجاست پاک می‌شود؟ اگر آن طور که در مستمسک العروة آمده است بگویند: سیره قطعیه مسلمین این بوده که بدن حیواناتی مانند گاو و گوسفند اگر نجس می‌شد آنها را تطهیر نمی‌کردند و اگر عین نجاست از بدن آنها با غیر آب زائل می‌شد با آنها معامله طهارت می‌کردند و چون در روایات از این سیره منع نشده است معلوم می‌شود مورد قبول اولیای دین بوده است،^(۱) می‌گوییم: این سیره اگر در مورد حیواناتی مانند گاو و گوسفند پذیرفته شود در مورد حیواناتی مانند میمون و زرافه و فیل که عموم مسلمانان با آنها سر و کار نداشته‌اند نمی‌توان آنها را پذیرفت زیرا سیره مسلمین در مورد اینگونه حیوانات احراز نشده بلکه عدم آن محرز است پس نمی‌توان این حکم را درباره آنها جاری کرد، و اگر بگویند: قدر مشترک بین گوسفند و گاو و بین حیواناتی مانند میمون حیوان بودن است و چون در مورد حیواناتی مانند گاو و گوسفند این سیره وجود دارد حکم آنها درباره حیواناتی که

(۱) مستمسک العروة از آیه‌الله حکیم ج ۲ ص ۱۳۰

سیره در مورد آنها وجود ندارد نیز جاری می‌کنیم در جواب می‌گوییم: اگر چنین است پس باید بگویند: بین گوسفند و انسان نیز قدر مشترک وجود دارد و آن اینست که هر دو، موجود زنده هستند و به این دلیل حکمی را که به مقتضای سیره در مورد گوسفند جاری می‌کنیم و می‌گوییم بدن گوسفند با زوال عین نجاست پاک می‌شود درباره انسان نیز که سیره در مورد او وجود ندارد قائل می‌شویم و می‌گوییم: بدن انسان با زوال عین نجاست با غیر آب پاک می‌شود ولی فقهایی که قاعده ادعائی «هر متنجّسی فقط با آب پاک می‌شود» را قبول دارند چنین فتوائی نمی‌دهند و نمی‌گویند: بدن انسان با زوال عین نجاست با غیر آب پاک می‌شود.

خلاصه این که یا باید فقهاء فتویٰ بدهند که بدن انسان نیز با زوال عین نجاست با غیر آب پاک می‌شود و یا باید در مورد حیواناتی مانند میمون و فیل که در روایات ذکری از آنها نیست فتویٰ بدهند که بدن آنها با زوال عین نجاست پاک نمی‌شود زیرا فرق گذاشتن بین انسان و این‌گونه حیوانات در این حکم نه قابل توجیه است و نه دلیل فقهی برای اثبات آن وجود دارد.

این دوگانگی چرا؟

در اینجا مناسب است برای بیشتر روشن شدن مطلب با ذکر مثالی دوگانگی غیر قابل قبول را که در این مسأله وجود دارد مورد سؤال و بحث قرار دهیم. فرض کنید سرپرست باغ وحش یک میمون دست‌آموز دارد و دست میمون و نیز دست صاحبش به خون آلوده می‌شود و خون دست هر دو را با محلول پودر شوینده یا دستمال کاغذی یا آب دهن پاک می‌کنند آنگاه میمون دستش را در یک قدح آب می‌زند و صاحبش نیز دستش را در قدح آب دیگر می‌زند، فقهاء می‌گویند: قدح آبی که میمون دستش را در آن زده است پاک و قدح آبی که دست صاحبش در آن خورده نجس است زیرا دست میمون با زوال عین نجاست با غیر آب پاک می‌شود ولی دست انسان پاک نمی‌شود. سؤال و بحث ما اینست که این دوگانگی چه توجیه

معقولی دارد؟ دست انسان و دست میمون هر دو با خون واحدی آلوده شده و با وسیله واحدی خون از هر دو زائل گشته است چرا یکی پاک می شود و دیگری پاک نمی شود؟ هیچ فقیهی ادعا نکرده و نمی تواند ادعا کند که فلان حدیث صریحاً می گوید: بدن حیوانات عموماً یا بدن میمون خصوصاً با زوال عین نجاست با غیر آب پاک می شود و بدن انسان پاک نمی شود، حالا اگر واقع بین باشیم و بگوییم: نجاست عبارت است از آلودگی که یک واقعیت تکوینی است و طهارت عبارت است از نبودن آلودگی که آن هم واقعیت تکوینی است در مثال مزبور آلودگی دست میمون و نیز آلودگی دست صاحبش تکویناً برطرف شده و طهارت برای هر دو حاصل گشته است و نمی توان فرقی بین دست میمون و دست صاحبش گذاشت و یکی را پاک دانست و دیگری را نجس. و اگر آن طور که بعضی گفته اند بگوییم: نجاست و طهارت اعتباری و قراردادی است نه تکوینی و واقعی، هیچ دلیل شرعی وجود ندارد که بگوید: در مثال مزبور برای دست میمون طهارت اعتبار شده است و برای دست صاحبش نجاست، و اگر کسی چنین بگوید سخنی بی دلیل گفته است. باز مثال دیگر:

فرض کنید زن روستائی هم گاو شیرده را می دوشد و هم طفلش را شیر می دهد پستان گاو و پستان زن هر دو زخم می شود و زن خون پستان گاو و خون پستان خود هر دو را با دستمال کاغذی پاک می کند، متأخرین فقهاء می گویند: پستان گاو پاک می شود ولی پستان زن پاک نمی شود.

سخن ما اینست: چه دلیلی وجود دارد که این دوگانگی را توجیه کند؟ اگر با زائل کردن خون با دستمال کاغذی محل آن پاک می شود باید پستان گاو و پستان زن هر دو پاک شود و اگر نمی شود باید هیچکدام پاک نشود، فرق گذاشتن بین این دو، بی دلیل و نوعی تحکم است، و از طرفی نمی توان گفت: تعبد شرعی چنین اقتضاء دارد زیرا تعبد شرعی دلیل شرعی می خواهد و در اینجا دلیل شرعی وجود ندارد که این دوگانگی را توجیه کند و قابل قبولش گرداند.

فصل چهارم

مربوط به «کمیسیون ۷ - تحقیقات»

آنچه در ذیل می‌آید مقاله در خواستی دبیرخانه «سمینار بررسی مسائل حوزه» است.

بسم الله الرحمن الرحيم

در جزوه «گزارش پیش سمینار بررسی مسائل حوزه» آمده است: «... مجموعه‌ای که از پژوهش و تحقیق به دور ماند چون آب را کدی خواهد شد که نه تنها خاصیت خویش را از کف می‌دهد بلکه آفاتی را نیز به دنبال خواهد داشت، نوآوری، تحرک، جلوداری و بسیاری از مسایل دیگر در گرو مطالعات و پژوهش‌های دائمی است... گرچه فعلاً تحقیق و پژوهش در حوزه‌های علوم دینی جایگاه شایسته خود را ندارد ولی این بدان معنی نیست که نباید جهت سازماندهی و بازگردانی این خصیصه لاینفک حوزه‌ها تلاش نمود...» (ص ۱۷-۱۸ جزوه مزبور). گفتار فوق سخن حقی است که باید مورد توجه کامل قرار گیرد و لازم است که پژوهش و تحقیق در حوزه‌های علوم دینی جایگاه شایسته خود را پیدا کند، چیزی که عیان است و نیاز به بیان ندارد اینست که پژوهش و تحقیق در رشته‌های مختلف علوم از مهمترین عوامل رشد و ترقی جوامع بشری در ابعاد گوناگون زندگی است،

از آمارهائی که در رابطه با بودجه‌های مربوط به بخش تحقیقات در سطح جهانی ارائه می‌دهند این نکته به خوبی روشن است که کشورهای پیشرفته برخوردار از جهش‌های علمی و صنعتی بودجه‌های بسیار کلانی را به بخش تحقیقات اختصاص داده و برنامه ریزی‌های دقیق و حساب شده‌ای در رابطه با پژوهش و تحقیق کرده‌اند و در نتیجه توانسته‌اند در عرصه مسابقه علم و صنعت به پیشرفت‌های بزرگ و حیرت‌انگیزی دست یابند. ما هر روز شاهد برگزاری سمینارهایی در رشته‌های تخصصی علوم از قبیل پزشکی و اقتصاد و ریاضی و زمین‌شناسی و کیهان‌نوردی و زیست‌شناسی و سایر رشته‌ها هستیم که دانشمندان متخصص از سراسر جهان مقالات علمی مهمی در سطح بسیار بالا ارائه می‌دهند و با مبادله علوم و تعاطی افکار خود، جهان علم را هرچه غنی‌تر و پربارتر می‌کنند و در این عرصه مسابقه علم و تحقیق، آن کشورهایی پیشتاز هستند که بیشترین بار علمی و پژوهشی را به دوش می‌کشند و دیگران را از ثمرات علمی پژوهش‌های خود بهره‌مند می‌کنند.

حوزه‌های علوم دینی هم اگر بخواهند به رشد و ترقی شایسته خود بر سند باید همگام با پیشرفت علوم در سطح جهان گام‌های بلندی در راه تحقیق و پژوهش بردارند و با برنامه ریزی‌های حساب شده و تخصیص بودجه‌ها و اعتبارات کافی، در همه رشته‌های علوم دینی از قبیل فقه و فلسفه و تفسیر و حدیث و سایر رشته‌ها به تحقیق و پژوهش پردازند.

پژوهش و تحقیق در همه این رشته‌ها ضرورت دارد ولی مقاله حاضر فقط قصد دارد در مورد لزوم تحقیق و پژوهش در فقه اسلامی بحث کوتاهی بکند و ضرورت و فوریت آنرا روشن سازد و شایسته است در طلیعه بحث سخنی را از حضرت امام قدس سره بیاوریم که هم فقیه بود و هم درد را احساس می‌کرد و هم در صحنه اجراء و عمل به این حقیقت تلخ رسیده بود که فقه با وضعی که فعلاً دارد و به تعبیر خود امام «فقه مصطلح» یا اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست، امام در این

زمینه می‌فرمایند:

«... اما در مورد روش تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، اینجانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آنرا جایز نمی‌دانم، اجتهاد به همان سبک، صحیح است ولی این بدان معنی نیست که فقه اسلام پویا نیست، زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند، مسأله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر، همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند بدان معنی که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد... فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است، هدف اساسی اینست که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم...» (منشور حوزویان ص ۳۳ - ۳۴)
(و صحیفه نور جلد ۲۱ ص ۹۸)

و نیز می‌فرمایند:

«... روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست، حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث مهیای عکس‌العمل مناسب باشند چه بسا شیوه‌های رایج اداره امور مردم در سالهای آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند، علمای بزرگوار اسلام از هم اکنون باید برای این موضوع فکر می‌کنند...» (جزوه منشور حوزویان ص ۳۸ و صحیفه نور جلد ۲۱ ص ۱۰۰).

از این سخن پر مغز حضرت امام رضوان الله علیه که برخاسته از آگاهی کامل به نقاط ضعف اجتهاد مصطلح و احساس ضرورت بازنگری و تحقیق در ابواب

مختلف فقه است روشن می شود که باید تلاش همه جانبه و پی گیری برای تحرک بخشیدن به فقه شروع شود و فقه را باید به گونه ای بازسازی کرد که از حالت عدم توانائی اداره جامعه بیرون آید و بتواند پاسخگوی مشکلات باشد و جهان انسان را به بهترین وجهی اداره کند تا این سخن حق امام که «فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره ناگوار است» در خارج به صورت عملی تحقق یابد. در اینجا به منظور کمک به این هدف پیشنهادهائی ارائه می گردد که اگر به آنها عمل شود راه پژوهش و بازسازی همه جانبه فقه هموار خواهد شد.

پیشنهاد ۱:

قبل از هر کار باید ابواب مختلف فقه، تخصصی شود و آنچه مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در مورد لزوم تخصصی کردن فقه فرمودند عملی گردد. عمل کردن به این سخن عالمانه برای بارور کردن فقه و تحرک بخشیدن به آن ضرورت دارد زیرا:

اولاً- عمر یک فقیه برای اجتهاد عمیق و همه جانبه در همه ابواب فقه کافی نیست چون فقه استدلالی به ویژه به سبک جواهری آن به اندازه ای وسیع و گسترده است که بدون تردید یک مجتهد نمی تواند همه ابواب آنرا به طور جامع الاطراف و منطبق با نیازهای جدید جامعه، بررسی و در آن اجتهاد کند اجتهادی که بتواند پاسخگوی همه نیازهای انسان در ابعاد مختلف زندگی باشد، خصوصاً با توجه به اینکه هر چه پیش می رود گستردگی فقه بیشتر می شود استاد مطهری در این زمینه سخن عالمانه ای دارند که توجه به آن لازم است، استاد شهید پس از مقایسه کردن بین کتابهای فقه قبل از عصر شیخ طوسی با مبسوط شیخ و نیز مقایسه بین مبسوط شیخ با جواهر و اشاره به این که هر چه فقه پیش آمده گسترده شده است می نویسند:

«... در این وضع حاضر و بعد از این پیشرفت و تکاملی که در فقه ما مانند سایر

علوم دنیا پیدا شده و این پیشرفت، معلول مساعی علماء و فقهای گذشته بوده، یا باید علماء و فقهای این زمان جلو رشد و تکامل فقه را بگیرند و مانع ترقی آن گردند و یا باید آن پیشنهاد متین و مترقی را (یعنی پیشنهاد آیه الله حائری را) عملی کنند و رشته‌های تخصصی به وجود بیاورند و مردم هم در تقلید تبعیض کنند همانطور که در رجوع به طیب و پزشک تبعیض می‌کنند...» (کتابچه روحانیت ص ۶۵ - ۶۶ به نقل از ده گفتار ص ۱۰۴).

و ثانیاً - همانطور که در علوم مختلف از قبیل پزشکی، حقوق، ریاضیات، مهندسی، علوم تجربی و سایر رشته‌ها شاخه‌های تخصصی ایجاد شده و در نتیجه، دانشمندان هر شاخه تخصصی چون همه فعالیت تحقیقی و پژوهشی خود را فقط در یک رشته متمرکز کرده‌اند توانسته‌اند ابتکارات و اختراعات شگفت‌انگیزی در رشته خاص خود ارائه داده و محصول آنرا عرضه کنند به طوری که هر روز شاهد کشف جدیدی در رشته‌های مختلف علوم هستیم که در خدمت بشر قرار می‌گیرد. همین طور اگر در فقه اسلامی نیز رشته‌های تخصصی ایجاد شود و هرگروهی از فقهای متخصص همه نیروی فکری و فعالیت تحقیقی و پژوهشی خود را فقط در همان رشته تخصصی خویش به کار ببرد بدون تردید آفاق جدیدی در پیش چشم فقهای محقق و پژوهشگر گشوده خواهد شد و اجتهادات جدیدی ارائه خواهند کرد و برای پاسخگویی به مسائل پیچیده زندگی آماده‌تر خواهند بود.

پیشنهاد ۲:

پس از تخصصی شدن قسمت‌های مختلف فقه باید فقهای هر رشته تخصصی به هنگام تدریس یا تألیف در رشته خاص خود بین رشته خویش با رشته تخصصی مشابهی که در جهان پیشرفته وجود دارد مقایسه کنند و به عبارت دیگر: باید بحثهای اجتهادی و تخصصی خود را بر مبنای مقایسه و تطبیق پایه گذاری نمایند و آنرا به صورت سنت مستمری در آورند و مثلاً:

الف - فقهای که تخصص آنان در رشته علوم قضائی اسلام است نباید تنها به استخراج فروع فقهی از منابعش قناعت کنند بلکه باید پس از رسیدن به یک نتیجه علمی در هر مسأله‌ای آنچه را که خود یافته و اجتهاد کرده‌اند با آنچه در کشورهای پیشرفته جهان بین دانشمندان علوم قضائی از هر ملت و مذهب و نحله‌ای مطرح است مقایسه و با آن تطبیق کنند و دلیل‌های خود را در برابر دلیل‌های طرف مقابل قرار دهند و اگر مدعی هستند که یافته آنان ترجیح دارد آنرا با اسلوب علمی ثابت کنند، با این مقایسه و تطبیق است که بسیاری از ابهامات برطرف می‌شود و نقاط ضعف و قوت از دو طرف روشن می‌گردد.

ب - و نیز اگر تخصص یک عدّه از فقهاء در رشته حقوق اسلامی است باید بین هر مسأله‌ای در شاخه‌های مختلف حقوق از قبیل حقوق بین‌الملل، حقوق زن، حقوق تجارت و غیر ذلک که با اجتهاد خود به آن می‌رسند با مسائل مشابهی که در حقوق کشورهای پیشرفته مطرح است مقایسه و تطبیق کنند، مجتهد حقوق اسلامی نمی‌تواند بگوید: ما به حقوق سایر کشورها کاری نداریم زیرا او که مدعی است اسلام پیشرفته‌ترین حقوق را دارد باید این مطلب را در سطح بین‌المللی ثابت کند تا علمای حقوق از سایر ملل به مزایای حقوق اسلامی پی ببرند و از آن اقتباس کنند.

ج - و نیز فقهای که تخصص آنان در اقتصاد اسلامی است باید بین اجتهادات خود در اقتصاد اسلام با آنچه در اقتصاد کشورهای پیشرفته در مسائل مشابه وجود دارد مقایسه کنند تا نقاط ضعف و قوت را از هر طرف دریابند.

خلاصه این که فقهای متخصص در ابواب مختلف فقه باید این مقایسه و تطبیق را به صورت یک سیره اجتهادی ثابت و مستمر درآورند، این فقهاء نباید در انزوای علمی به سر برند و بی‌توجه به علوم دیگران فقط به یافته‌های خود قانع و دلخوش باشند و خویش را بی‌نیاز از علوم دیگران بدانند که این تفکر، نوعی تحجر است و فقها را از قافله علم دور می‌کند و مانع پویائی و بارور شدن فقه جواهری می‌شود.

پیشنهاد ۳:

یکی از کارهای علمی که باید در حوزه‌های علوم دینی شروع شود و گسترش یابد و به صورت یک سنت دائمی در آید اینست که باید مسئولان حوزه‌ها مسابقه‌های علمی برای نوشتن رساله‌های تحقیقی و تخصصی در مسائل حساس و مورد نیاز ترتیب دهند و از متخصصان دعوت کنند که در مسابقات علمی مطرح شده شرکت نمایند، آنگاه رساله‌های تحقیقی نوشته شده را در هیأت‌های علمی مورد بررسی قرار دهند و رساله‌های ممتاز را به جوامع علمی معرفی کنند، مثلاً پژوهش و تحقیق در مسأله بسیار مهم و حساس مالیات در اسلام را به مسابقه بگذارند و از محققان بخواهند به این سؤال پاسخ دهند که آیا در یافت‌های دولت اسلامی برای خزانه عمومی کشور از چه منابعی باید تأمین شود و کشورهایی که در آمد نفتی ندارند و یا دارند ولی برای اداره جامعه کافی نیست از چه راههایی باید خزانه عمومی مملکت را پر کنند که جوابگوی نیازها باشد و رابطه این مسأله با زکات و خمس و انفال چیست؟

می‌دانیم که این مسأله در حیات حضرت امام قدس سره به صورت مشکله‌ای مطرح شد و عده‌ای از روحانیون گفتند و اعلامیه پخش کردند که گرفتن مالیات حرام است و امام موضع‌گیری کردند و در این رابطه فرمودند:

«... آقا می‌نویسد: مالیات نباید داد، آخر شما ببینید بی اطلاعی چقدر؟! آقا! ما امروز روزی نمی‌دانم چند صد میلیون... الآن خرج جنگ مان است، روزی چند صد میلیون خرج جنگ با سهم امام می‌شود درستش گرد؟... حالا سهم امام به اندازه‌ای است که همین حوزه‌ها را بگردانیم، بیشتر از این هم نیست... یک دفعه آدم بگوید که نخیر، ما می‌گوییم که دولت مالیات نگیرد، سهم امام بگیرد، چه جور؟ از کجا بیاوریم سهم امام اینقدر... که دولت را اداره کنیم؟...» (صحیفه نور جلد ۱۸ ص ۱۸۶).

این مسأله بسیار مهم که پس از گذشتن سیزده سال از پیروزی انقلاب اسلامی همچنان به صورت عویصه حل نشده باقی مانده است باید به دست فقهای متخصص در امور مالی اسلام به گونه‌ای منطبق با موازین دینی حل شود که در حال حاضر به صورت تخصصی به آن پرداخته نمی‌شود: حوزه‌های علوم دینی اگر می‌خواهند منزوی نشوند باید فرمولهای فقهی حل این مسأله را از اصول و کلیات موجود در کتاب و سنت استخراج کنند.

با تخصصی کردن رشته‌های علوم دینی و ترتیب دادن مسابقه علمی و دعوت از محققان متخصص در مسائل مالی اسلام برای نوشتن مقالات تحقیقی و فراهم آوردن وسائل و منابع تحقیق برای آنان می‌توان گامهای مؤثری برای حل نهایی این مسأله برداشت و به این سؤال بی‌جواب مانده مردم پاسخ داد که می‌گویند: آیا ما باید هم مالیات خدا را بدهیم و هم مالیات دولت را؟ و می‌گویند: مگر باید در جمهوری اسلامی دو بیت المال باشد یکی بیت‌المال دین و دیگری بیت‌المال دولت؟ و می‌گویند: آیا ما باید قبول کنیم که اگر مالیات خدا را به عنوان وجوه شرعی ندهیم جهنم برویم و اگر مالیات دولت را ندهیم به کیفر قانونی برسیم؟

شاید بتوان یک شاخه از این مسأله را به این صورت طرح کرد که: آیا زکات اسلام در اصل به صورت کلی جعل شده و آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» اصل تشریح زکات را گوشزد می‌کند ولی از چه اموالی باید زکات گرفت و چه قدر باید گرفت؟ این بر حسب زمانها و حتی منطقه‌ها متفاوت است و عنصر زمان و مکان در این مسأله نقش تعیین‌کننده دارند، در زمان رسول خدا (ص) گرفتن زکات از نه چیز و از هر چیز مقدار خاصی تعیین شد و عَفَى رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) عَمَّا سِوَى ذٰلِكَ، ولی چون ارزش اموال و اندازه تأثیر آنها در حیات اجتماع در زمانهای مختلف متغیر است و در زمانهای متأخر اموالی تولید و ایجاد می‌شود که در زمانهای سابق نبوده است و نیز بعضی از اموالی که در عصر رسالت نقش مهمی داشته‌اند در اعصار بعد کم ارزش و کم تأثیر و گاهی به طور کلی از صحنه خارج می‌شوند از این رو صحیح

نیست و بر خلاف حکمت الهی است که چند قلم جنس و مال مشخص را برای ابد به عنوان اموال زکوی تعیین کنند که از هر کدام مقدار معینی به بیت المال پرداخت شود روی این اصل، طبعاً تعیین اموال زکوی با تغییر اوضاع و احوال اجتماعی تغییر می‌کند و همانطور که مصداق «قُوّه» در آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» یک روز تیر و کمان است و یک روز هواپیمای شکاری بمب افکن و موشک قاره پیما مصداق «اموال» در آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» نیز یک روز گاو و شتر است و یک روز ذخائر اورانیوم و فسفات و کارخانه‌های عظیم صنعتی، بر مبنای این فرض در حکومت‌های مردمی طبعاً تعیین اموال زکوی و مقدار زکاتی که از هر جنسی گرفته می‌شود به عهده نمایندگان مردم و در حقیقت به عهده خود مردم است، توگویی اسلام به مردم می‌گوید: مملکت اسلامی از خود شما و خانه شما و حکومت به دست شماست و لزوم اهتمام به امور مسلمین که به مقتضای حدیث معروف لازمه مسلمان بودن است و لزوم پرداختن به نظم امور جامعه که آخرین وصیت حضرت علی (ع) است شما را ملزم می‌کند که برای اداره کشور و جامعه خود بودجه‌ای تعیین و تنظیم کنید، اینجاست که نمایندگان مردم موظف می‌شوند با کارشناسی‌های دقیق تولیدات کارخانه‌ها و اموال تجاری یا زراعی یا معدنی و یا دیگر منابع در آمد و نیز سود حاصل از آنها را محاسبه کنند و مقدار معینی از سود را به طور عادلانه به عنوان مالیات و زکات تعیین نمایند که به خزانه کشور پرداخت شود، روی این فرض، اموال زکوی و مقدار زکاتی که پرداخت می‌شود به صورت شناور و سیال خواهد بود و در هر زمان و مکانی طبعاً طبق مقتضیات همان زمان و مکان سنجیده و تعیین می‌گردد.

اگر این مسأله به همین صورتی که بیان شد به عنوان طرح سؤال و پرسش به مسابقه گذاشته شود یعنی مسابقه علمی و تحقیقی و صاحبان فکر و قلم وارد میدان تحقیق و پژوهش شوند و به آن جواب مثبت یا منفی بدهند و آنرا قبول یا رد کنند در این صورت امید این که این فتح بابی باشد برای حلّ نهایی مسأله بی جواب مانده

مالیات و بیت‌المال وجود دارد زیرا هر عالم پژوهشگری که پس از تحقیقات همه جانبه خود این مسأله را قبول یا ردّ می‌کند دلیلهای خود را ارائه می‌دهد و با برخورد دلیلهای و فکرها جرّقه‌ها به وجود می‌آید و از جرّقه‌ها شعله‌ها بر می‌خیزد و ابهامات را برطرف و راه کشف حقیقت را روشن می‌سازد.

و همچنین مسائل فراوان دیگری در فقه وجود دارد که شایسته است به مسأله علمی گذاشته شود و صاحب نظران درباره آنها نظر بدهند از قبیل:

۱- این که می‌گویند: شرط وجوب یا جواز جهاد، اذن یا امر امام معصوم است که مستلزم تعطیل جهاد در عصر غیبت است.

۲- مسأله ارتداد و رابطه آن با آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و آیه «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ».

۳- مسأله مشهوری که می‌گویند: چهار پنجم غنائم جنگی متعلق به رزمندگان است که لازم می‌آید تانکها و نفربرها و هواپیماهای جنگی که از دشمن گرفته می‌شود بین سربازان و بسیجیان تقسیم شود و این کار، عملی نیست. و مسائل دیگری که ذکر آنها در اینجا ضرورت ندارد.

پیشنهاد ۴:

در مسائلی که در ادله اجتهادی یا فتاوای فقهاء تعارض یا ابهامی وجود دارد و کشف ملاک حکم از راه آزمایش و به کار بستن علوم تجربی ممکن باشد فقهاء رجوع به کارشناس علوم تجربی را مورد توجه و عمل قرار دهند مثلاً در مسأله ذیل:

در حدیث موثقی سعید اعرج می‌گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم: دیگری است که گوشت شتر در آن طبخ می‌کنند یک اوقیه (یعنی هفت مثقال «اقرّب الموارد») خون در آن می‌ریزد آیا خوردن آن جایز است؟ فرمود: آری خوردنش جایز است چون آتش خون را می‌خورد و مستهلک می‌کند لِأَنَّ النَّارَ تَأْكُلُ الدَّمَ^(۱) و در حدیث

(۱) وسائل جلد ۱۶ ص ۴-۴۶۳ حدیث ۲.

علی بن جعفر از امام موسی بن جعفر (ع) او می‌گوید: پرسیدم از دیگی که هزار رطل آب دارد و گوشتی در آن می‌پزند یک اوقیه خون در آن می‌ریزد آیا خوردن آن جایز است؟ امام فرمود: اگر پخته شود خوردنش جایز است إِذَا طَبَخَ فَلَا بَأْسَ.^(۱)

شیخ مفید به نقل مختلف علامه ص ۶۸۵ به مضمون این دو حدیث فتوی داده است و نیز شیخ طوسی در نهاییه ص ۵۸۸ و قاضی ابن البرزاج در المهذب جلد ۲ ص ۳۳۱ و محقق در مختصر نافع ص ۲۵۵ همین نظر را قبول کرده‌اند که خوردن آبگوشت و گوشت مزبور جایز است چون با جوشیدن دیگ، این خون کم مستهلک می‌شود، سالارین عبدالعزیز نیز در مراسم همین نظر را پذیرفته است بدون این که کم بودن خون را قید کند (الجوامع الفقهیه ص ۶۵۳ چاپ سنگی). ولی ابن ادریس و بعضی دیگر گفته‌اند: چون با ریختن یک اوقیه خون در دیگ، آبگوشتِ دیگ نجس می‌شود خوردنش جایز نیست زیرا خوردن چیز نجس حرام است.

در اینجا حدیثی وارد نشده است که بگوید: این آبگوشت، نجس و خوردنش حرام است بلکه ابن ادریس و همفکران او طبق یک قاعده که می‌گویند: از روایات استنباط شده و آن اینست که آب مطلق اگر کمتر از کُرُّ باشد و آب مضاف چه کمتر از کُرُّ باشد و چه به قدر کُرُّ و بیشتر، با ملاقات نجاست نجس می‌شود طبق این قاعده گفته‌اند: آبگوشت این دیگ به سبب ملاقات با خون نجس می‌شود و خوردن چیز نجس حرام است.

در اینجا تعارض بین حدیث معتبر و اجتهاد بعضی از فقهاء وجود دارد که در حقیقت مصداق روشن اجتهاد در مقابل نصّ است، پیشنهاد می‌شود در اینگونه موارد فقهاء اگر می‌توانند ملاک حکم فقهی را کشف کنند و مثلاً از عبارت «لِأَنَّ النَّارَ تَأْكُلُ الدَّمَ» که در حدیث مزبور است کشف کنند که ملاک حلال بودن آبگوشت مزبور بهداشتی بودن آنست و این حکم مبنی بر تعبّد نیست زیرا اگر این حکم تعبّدی بود معنی نداشت برای آن عَلَتْ طَبِيعِي ذَكَرَ كُنْتُ وَ بَگَويُنْد: چون آتشی که

(۱) وسائل جلد ۱۶ ص ۳۷۶ حدیث ۳.

دیگ را به جوش می‌آورد این خون کم را در دیگ بزرگ از بین می‌برد و مستهلک می‌کند که دیگر اثر منفی و ضدّ بهداشت ندارد بدین سبب خوردنش جایز است، پیشنهاد اینست که فقهاء در اینجا علوم تجربی و آزمایشگاهی را به خدمت اجتهاد بگیرند یعنی این آبگوشت را پس از جوشیدن کامل به آزمایشگاه بدهند و از کارشناس متخصص بخواهند آنرا از نظر بهداشتی بودن یا نبودن آزمایش کند و اگر نتیجه این بود که بهداشتی است قول این کارشناس را مثل قول لُغوی قبول کنند و فتویٰ به جواز خوردن آبگوشت بدهند، و این بدان معنی است که در اینگونه موارد فقهاء برای ترجیح نصّ بر اجتهاد علاوه بر توجّه به سند و دلالت حدیث از علوم طبیعی و تجربی نیز کمک بگیرند و علّت طبیعی حلیّت یا حرمت را کشف کنند و این کشف علّت طبیعی را از مرجّحات قرار دهند در ردیف مرجّحات دیگر مانند موافقت کتاب و اوثق بودن راوی.

مثالی که ذکر شد تعارض بین نصّ و اجتهاد بود ولی ممکن است در مواردی تعارض بین دو حدیث باشد مانند نمونه ذیل:

در تهذیب شیخ طوسی حدیثی از امام صادق(ع) نقل شده است که از آن حضرت پرسیدند: خمیری را درست کرده و با آن نان پخته‌اند بعداً معلوم شد در آبی که با آن خمیر درست کرده‌اند میته بوده است حکم این نان چیست؟ امام فرمود: خوردن آن مانعی ندارد زیرا آتش اثر آلودگی آب را از بین برده است، لأبأس أَكَلَتِ النَّارُ مَا فِيهِ. (۱)

و حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است که پرسیدند: خمیری را با آب نجس درست می‌کنند با آن چه کنند؟ فرمود: آنرا بفروشند به کسانی که خوردن گوشت مرده حیوان را حلال می‌دانند، يُبَاعُ مِمَّنْ يَسْتَحِلُّ أَكْلَ الْمَيْتَةِ. (۲)

این دو حدیث به ظاهر با هم تعارض دارند و شیخ طوسی در نهاییه ص ۸ طبق

(۱) تهذیب شیخ طوسی جلد ۱ ص ۴۱۴ حدیث ۲۳.

(۲) تهذیب جلد ۱ ص ۴۱۴ حدیث ۲۴.

حدیث اول فتویٰ داده و فرموده است: اگر با آب نجس خمیر درست کنند خوردن نانی که از این خمیر پخته می شود مانعی ندارد چون آتش آنرا پاک می کند لَانَّ النَّارَ قَدْ طَهَّرَتْهُ. (۱)

اگر فقیه با ملاحظه این دو روایت مطمئن شود که این مسأله مبنی بر تعبّد نیست زیرا در حدیث اول برای جواز خوردن نان مزبور علت طبیعی ذکر کرده و گفته است: چون آتش تنور اثر آلودگی آب را از بین می برد خوردن این نان مانعی ندارد یعنی اثر ضدّ بهداشت بدن ندارد و اگر این مسأله مبنی بر تعبّد بود ذکر این علت طبیعی معنی نداشت، بنابراین اگر خوردن این نان جایز باشد ملاکش بهداشتی بودن آنست و اگر جایز نباشد ملاک آن غیر بهداشتی بودن آنست.

در اینجا پیشنهاد می شود در این مورد نیز فقیه از علوم تجربی کمک بگیرد و از کارشناس بهداشت غذا بخواهد که این نان را از نظر بهداشت به آزمایش بسپارد آنگاه اگر پس از انجام آزمایش گفتند: این نان بهداشتی است فقیه نظر این کارشناس را مرجح حدیثی قرار دهد که می گوید: خوردن این نان مانعی ندارد و اگر متخصص بهداشت غذا گفت: این نان بهداشتی نیست این نظر را مرجح حدیثی قرار دهد که از خوردن نان مزبور منع می کند، و اگر این پیشنهاد پذیرفته شود عنصر جدیدی وارد محیط اجتهاد می شود و علوم تجربی و کارشناسی برای تشخیص موضوع به فقیه کمک می رساند و در حقیقت در اینگونه موارد اجتهاد فقیه مبتنی بر تقلید از کارشناس علوم تجربی است چنانکه در تشخیص مفهوم لغات مبتنی بر تقلید از لغوی است. بدیهی است این کار، فقیه را به طرف واقعیتهای عینی سوق می دهد و از محصور شدن در ذهنیات محض نجات می بخشد.

مثال دیگر:

فرض کنید فقیه از طرفی می بیند فقهاء می گویند: اگر حشراتی مانند سوسک و مارمولک که خون جهنده ندارند در آب بریزد و بمیرد و آنرا فاسد و متعفن کند این

(۱) نهاییه شیخ ص ۸ چاپ بیروت.

آب پاک است و اجتناب از آن لازم نیست و از طرفی اطلاق حدیث «خَلَقَ اللهُ الْمَاءَ طَهُورًا لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَيَّرَ لَوْنَهُ أَوْ طَعَمَهُ أَوْ رِيحَهُ» (وسائل ۱ ص ۱۰۱) اقتضاء دارد که اگر آب، رنگ یا بو یا مزه‌اش تغییر کند نجس می‌شود اگر چه این تغییر به سبب مرده حشراتی باشد که خون جهنده ندارند، و نیز اطلاق حدیث «مَاءِ الْبُئْرِ وَاسِعٌ لَا يُفْسِدُهُ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرَ رِيحُهُ أَوْ طَعَمُهُ...» (وسائل ص ۱۲۶ حدیث ۶) اقتضاء دارد که اگر آب فاسد شود و بو یا طعم آن تغییر کند باید از آن اجتناب کرد اگر چه این فساد و تغییر به سبب مرده حشراتی باشد که فاقد خون جهنده‌اند.

اگر فقیه که بین اخذ به اطلاق روایات و اخذ به گفته فقهاء مردّد مانده است با توجه به مناسبت حکم و موضوع مطمئن شود که این مسأله یک راز غیبی و عرشی ندارد بلکه چون در روایات از تغییر بو و طعم و مزه آب و فاسد شدن آن که واقعیت‌های عینی‌اند سخن رفته است طبعاً نظر به بهداشت آب داشته‌اند و بنابراین، ملاک و جوب اجتناب از آب، غیر بهداشتی و مضرّ بودن آب و ملاک جواز استعمالش بهداشتی و غیر مضرّ بودن آنست، در اینجا پیشنهاد اینست که فقیه برای ترجیح دادن اطلاق روایات برگرفته فقهاء یا بالعکس به کارشناس بهداشت آب رجوع کند، اگر کارشناس پس از آزمایش آب مزبور گفت: این آب بهداشتی نیست این را مرجح اطلاقات روایات قرار بدهد و فتوی به نجاست این آب متعفن و جوب اجتناب از آن بدهد و اگر گفت: این آب، بهداشتی است این را مرجح گفته فقهاء بداند و فتوی به پاکی و جواز استعمال آن بدهد.

باز هم مثال دیگر:

در حدیث صحیحی از امام صادق(ع) آمده است که فرمود:

«يَكْرَهُ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْبَحْرِ لَيْسَ لَهُ قِشْرٌ مِثْلَ الْوَرَقِ وَ لَيْسَ بِحَرَامٍ»^(۱)

هر نوعی از ماهی دریا که قشر یعنی پولک ندارد مکروه است ولی حرام نیست.

(۱) وسائل جلد ۱۶ ص ۳۳۵ حدیث ۱۹

از این حدیث معلوم می‌شود ماهیان بی‌فلس حرام نیست.
ولی در حدیث صحیح دیگری آمده است که حضرت علی(ع) فرمود:
«لا تأکلو اما لم یکن له قشر من السمک»^(۱)
ماهیانی را که پولک ندارند نخورید.

اگر نهی در اینجا به معنای تحریم باشد این حدیث دلالت دارد که ماهی بی پولک حرام است و بنابراین بین این دو حدیث تعارض وجود دارد.
معمولاً در مورد دو حدیث معارض به مرجحات سندی و دلالتی و موافقت کتاب و موافقت اجماع و شهرت توجه می‌کنند و هر حدیثی واجد مرجح باشد قبول می‌شود، حال فرض می‌کنیم در این مسأله فقیهی نتوانست بر مبنای مرجحات مزبور یکی از دو حدیث متعارض را بر دیگری ترجیح دهد در صورتی که این فقیه مطمئن شود که در مورد حرمت یا حلیت ماهی راز غیبی و ملکوتی وجود ندارد و اگر نوعی از ماهی حرام باشد ملاک حرمت آن مضر بودن برای بدن و بهداشتی نبودن آن و اگر حلال باشد ملاک حلیت آن بهداشتی و مفید بودن است در اینجا پیشنهاد می‌شود ماهیان بی‌فلس را از هر نوعی به متخصص بهداشت غذا بدهند که با آزمایش خود بهداشتی بودن یا نبودن آنها را معلوم کند، آنگاه این فقیه نظر کارشناس بهداشت غذا را مرجح این یا آن روایت قرار دهد یعنی علوم تجربی را به خدمت اجتهاد بگیرد و در تعیین موضوع حلال و حرام نظر کارشناس را راهنما بداند.

حالا اگر کارشناس بهداشت غذا نظر داد که گوشت ماهی بی پولک بهداشتی است و فقیه مفروض بر مبنای آن فتوی داد که ماهی بی‌فلس از هر نوع حلال است در اینجا نباید فقیه دیگری که مخالف این فتوی است بر آشوبد و بگوید این فتوی مخالف اجماع و مخالف اصول مذهب و باطل است چنانکه ابن ادریس در مقابل

(۱) وسائل جلد ۱۶ ص ۳۳۰ حدیث ۴

فتوای شیخ طوسی که می‌گوید: مارماهی وزمار، وزهو حرام نیست،^(۱) گفته است: حلال بودن مارماهی وزمار و زهو که شیخ طوسی گفته است مخالف اصول مذهب ما و مخالف اجماع اصحاب ماست زیرا اختلافی بین اصحاب ما نیست که از حیوانات دریا هیچ حیوانی غیر از ماهی حلال نیست و ماهی نیز اگر فلس داشته باشد حلال است و این سه نوع حیوانی که شیخ طوسی حلال دانسته است نه ماهی نامیده می‌شوند و نه فلس دارند بنابراین حلال نیستند.^(۲)

اگر این که ابن ادریس فرموده است: «اصحاب ما اجماع دارند که از حیوانات دریا غیر از ماهی هیچ حیوانی حلال نیست» صحیح باشد لازمه آن اینست که میگو حرام باشد زیرا میگو، نه ماهی نامیده می‌شود و نه فلس دارد و بنابراین باید صید میگو در خلیج فارس و فروش آن به خارج و به بازارهای داخل ممنوع شود! و اما این که ابن ادریس فتوای شیخ طوسی را در مورد حرام نبودن مارماهی وزمار و زهو مخالف اصول مذهب دانسته است، علامه حلی در این باره می‌فرماید:

«و اعلم انّ هذا القول من ابن ادریس فی غاية التّحریف و

کیف یخالف الشّیخ اصول المذهب مع أنّه الممهّد لها؟! و لکنّه

رحم الله اتّبع فی ذلک الرّوايات...»^(۳)

این سخن ابن ادریس در ردّ فتوای شیخ طوسی در نهایت

تحریف و دور از حقیقت است، چگونه ممکن است شیخ

طوسی که خود، اصول مذهب را گسترده و استوار کرده

است مخالف اصول مذهب فتوی بدهد؟ بلکه او طبق

روایات این فتوی را داده است.

آن‌گاه علامه دو حدیث صحیح را به عنوان مستند این فتوای شیخ می‌آورد یکی

(۱) نهاییه شیخ ص ۵۷۶ چاپ بیروت

(۲) سرائر ابن ادریس جلد ۳ ص ۹۹ چاپ مؤسسه نشر اسلامی قم ۱۴۱۱ ه.ق.

(۳) مختلف علامه ص ۶۷۷ چاپ سنگی

حدیثی که چند سطر پیش از امام صادق(ع) به شماره ۱ نقل کردیم و دیگری حدیث محمد بن مسلم از امام صادق(ع) که در وسائل جلد ۱۶ ص ۴۰۴ به شماره ۲۰ آمده و ضمن آن می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم: آیا جرّی و مارماهی و زمیر و ماهیانی که فلس ندارند حرام است؟ فرمود: این آیه را در سوره انعام بخوان «قُلْ لَّا أُجِدُّ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِيتَةً أَوْ دَمًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ...» من آیه را تا آخر خواندم، آنگاه فرمود: حرام فقط همان چیزهایی است که خدا و رسولش در قرآن حرام کرده‌اند، مقصود امام اینست اینها را که نام بردی خدا و رسول حرام نکرده‌اند.

خلاصه این که اگر فقیهی با اتکّا به قول کارشناس بهداشت غذا و نتیجه آزمایشگاه فتوی داد که ماهی بی فلس حلال است نباید فوراً او را به جرم این که از فقهای دیگر تقلید نکرده است متهم به شذوذ و تکروری کرد و فتوای او را به عنوان خلاف اجماع مردد دانست.

ضمناً رجوع به کارشناس و آزمایشگاه علاوه بر این که سیره عقلانی است در روایات نیز به هر دو اشاره شده است، اما در مورد رجوع به کارشناس در صحیح زرارة از امام صادق(ع) آمده است که او می‌گوید: از امام درباره حکم ماهی جرّی پرسیدم حلال است یا حرام؟ فرمود: جرّی چیست؟ برای من توضیح بده من جرّی را برای امام توصیف کردم فرمود حرام نیست (وسائل جلد ۱۶ ص ۴۰۴ حدیث ۱۹) در اینجا امام به زرارة که کارشناس این نوع ماهی بود رجوع می‌کند و از او می‌خواهد آنرا برای وی توصیف کند تا موضوع را تشخیص دهد آنگاه حکمش را بگوید و پس از توصیف زرارة موضوع مشخص شد و حکم آنرا بیان فرمود، معلوم می‌شود این نوع ماهی‌ها در مدینه محل سکونت امام نبوده ولی در عراق مسکن زراره بوده است.

اما در مورد رجوع به آزمایشگاه در صحیح محمد بن اسماعیل بن بزیر از حضرت امام رضا(ع) آمده است که اگر بوی یا طعم آب چاه تغییر کند و فاسد شود

باید از آن اجتناب کرد.^(۱) در اینجا رجوع به ابتدائی‌ترین آزمایشگاه یعنی شامه و ذائقه مطرح شده و امام فرموده است: آب چاه را با شامه و ذائقه خود آزمایش کن، اگر شامه گفت: بوی بد می دهد یا ذائقه گفت: مزه بد می دهد از آن اجتناب کن. در جایی که رجوع به آزمایشگاه ابتدائی و طبیعی شامه و ذائقه، کارگشا باشد به طریق اولی رجوع به آزمایشگاه‌های مدرن که مجهز به پیشرفته‌ترین تکنیک‌ها هستند کارگشا و راهنما خواهد بود.

پیشنهاد ۵:

فقه‌های بزرگوار توجه دارند که در دنیای علم فتواهائی می‌تواند توجه اهل فکر و نظر را جلب و در دلها نفوذ کند و همه جاگیر شود که همراه با دلیل و منطق قوی و روشن و منطبق با نیازهای جامعه و پاسخگوی مشکلات باشد، در همه مسائل فقه، از بهداشت آب گرفته تا مسائل مهم اقتصادی، کیفی، سیاست داخلی، سیاست خارجی، حقوق بین‌الملل، قوانین مالیاتی، حدود مالکیت شخصی، حقوق زن، حقوق فرد در برابر جامعه، حقوق جامعه در برابر فرد و صدها مسأله حیاتی دیگر باید استدلال‌های فقهاء محکم و علمی و قانع‌کننده باشد تا فقه اسلام خود بخود صادر شود و همه جاگسترش یابد.

اجتهاد در مسائل فقهی نباید به گونه‌ای انجام شود که نتیجه‌اش با اصول علمی قطعیت یافته در تضاد باشد و نباید به صورتی ارائه شود که دانشمندان حقیقت‌جو را از هر فرقه و دینی و از هر گروه و نحله‌ای که باشند نسبت به فقه اسلام و در نهایت، نسبت به اصل اسلام بی‌رغبت کند.

در مسائل فقهی مواردی هست و فتواهائی وجود دارد که عقل و فطرت و وجدان بیدار انسان را قانع نمی‌کند بلکه گاهی لوازم منفی این فتواها انسان بی‌طرف جویای حقیقت را از فقه روگردان می‌کند.

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۲۶ حدیث ۶

بدون تردید اگر توجّه فقهای بزرگوار به این لوازم منفی جلب شود در اینگونه مسائل با حزم و احتیاط بیشتری اجتهاد خواهند کرد و برای تطبیق فتوای خود یا اصول علمی پذیرفته شده تلاش خواهند نمود.

در اینجا یک نمونه از اینگونه فتواها را در یکی از ابتدائی ترین مسائل فقه یعنی مسأله بهداشت آب می آوریم و توجّه فقهای دلسوز و بزرگوار اسلام را به لوازم منفی آن جلب می کنیم تا از نو در آن بیندیشند.

فرض کنید کوهی بزرگ و پوشیده از برف وجود دارد که مقداری از برف های آن آب شده و در پایین کوه جمع گشته و این آبها یک مثال از مقدار کُتر کمتر است، آنگاه سر سوزنی که آلوده به خون بود خون آن را با پنبه آغشته به آب نمک پاک کردیم که پاکیزه و بهداشتی شود و سر سوزن تمیز شده را در آب برف که پایین کوه جمع شده و کمتر از کُتر است فرو بردیم، سپس برفهای کوه به تدریج آب شد و به آب جمع شده در پایین کوه پیوسته و رفته رفته یک دریاچه تشکیل شد که فرضاً صد میلیون متر مکعب آب دارد، نمونه ای از آب دریاچه را به آزمایشگاه دادیم تا از نظر بهداشت آب آزمایش شود و نتیجه آزمایش این بود که این آب از سالم ترین و بهداشتی ترین آبها برای شرب است.

در اینجا فتوای مشهور فقهاء که هم اکنون حاکم بر فضای فقه استدلالی می باشد اینست که آب این دریاچه نجس است زیرا آب کمتر از کُتر که اول پایین کوه جمع شده بود با سر سوزنی برخورد کرده است که خون آن با آب نمک شسته شده نه با آب مطلق و آب نمک چون مضاف است سر سوزن را پاک نمی کند پاکیزه می کند ولی پاک نمی کند و پاکیزه غیر از پاک است، آنگاه برفهای کوه که تدریجاً آب شده و در شکل آب قلیل آرام آرام به آب کمتر از کُتر اولی پیوسته است همه اش نجس شده و در نتیجه، یک دریاچه آب نجس داریم که پاکیزه و بهداشتی است، پاکیزه هست ولی پاک نیست، و اگر بخواهیم آب این دریاچه را تطهیر کنیم یکی از راههای آن اینست که به آب کُتر متصل شود، حالا فرض می کنیم در کنار این دریاچه گودال آبی

هست که مقداری از حشرات از قبیل سوسک و مارمولک که خون جهنده ندارند در این آب ریخته و مرده‌اند و آب فاسد و متعفن شده است، به فتوای مشهور این آب اگر چه پاکیزه نیست ولی پاک است چون حشراتی که خون جهنده ندارند مرده آنها پاک است، فرضاً این آب نیم لیتر از مقدار کُر کمتر است، یک الاغ در آن ادرار می‌کند و چون ادرار الاغ پاک است این آب نجس نمی‌شود بلکه نیم لیتر کمبود آن جبران می‌شود و به حد کُر می‌رسد، حالا اگر آب این دریاچه نجس! را که صد میلیون متر مکعب آب بهداشتی و سالم دارد به این آب کُر متعفن متصل کنیم و به قول آنانکه امتزاج را شرط می‌دانند اگر این دو آب را ممزوج کنیم آب دریاچه پاک می‌شود یعنی این آب کُر ناسالم و متعفن آب سالم و پاکیزه دریاچه را پاک می‌کند!

آنچه گفته شد مقتضای قول مشهور و حاکم بر فضای فقه استدلالی است و در مقابل قول مشهور قول ابن ابی عقیل عُمانی است که می‌گوید: آب کمتر از کُر با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود و فقط با تغییر نجس می‌شود و نیز قول سید مرتضی است که می‌گوید: اگر با آب مضاف مانند آب نمک مثلاً سر سوزن آلوده به خون را بشوییم پاک می‌شود^(۱) اگر هر یک از این دو قول قبول شود آب دریاچه مفروض نجس نخواهد بود ولی این هر دو قول در فضای فعلی اجتهاد مهجور و از نظر اکثریت فقهاء مردود است.

حالا فرض کنید این صحنه را که بر مبنای قول مشهور ترسیم شد به صورت فیلم تلویزیونی در آورده‌اند و همه جزئیات صحنه را مانند کوه بزرگ پوشیده از برف و دریاچه موج از آب شفاف و در کنار آن گودال آب متعفن و ادرار کردن الاغ در آن را به تصویر کشیده‌اند و فقیهی در صحنه حاضر است و برای هزاران تماشاچی که برای شنیدن مسائلی از بهداشت آب در فقه اسلام گرد آمده‌اند جزئیات مطلب را توضیح می‌دهد و می‌گوید: این آب برف اولی که یک مثقال از کُر کمتر بود با برخورد با سر سوزن متنجس که خون آن با آب نمک زائل گشته نجس شده است، آن‌گاه

(۱) جواهر جلد ۱ ص ۳۱۸.

برف‌هایی که به تدریج آب شده و در شکل آب قلیل به این آب نجس پیوسته است همه‌اش نجس شده و در آخر کار، دریاچه‌ای که از این آبهای قلیل به وجود آمده است کلاً نجس خواهد بود، سپس برای تطهیر دریاچه آنرا به آب کُر متصل کردیم که این آب کُر اگرچه فاسد و متعفن است ولی پاک کننده آب دریاچه است، قبل از این که دریاچه به آب کُر متصل شود نجس بود و نوشیدنش حرام و وضوء با آن باطل ولی پس از اتصال به کُر پاک شد و استعمالش جایز. یکی از تماشاچیان از فقیه می پرسد: آیا اگر این آب اولی یک مثقال بیشتر بود با فرو بردن سر سوزن متنجس با آن نجس نمی شد؟

فقیه می گوید: آری اگر یک مثقال بیشتر بود به حد کُر می رسید و با برخورد سر سوزن متنجس با آن نجس نمی شد.

تماشاچی: آیا این یک مثقال آب در بهداشتی شدن کل آب تأثیری دارد که اگر این آب یک مثقال بیشتر بود با برخورد با سر سوزن متنجس نجس نمی شد؟
فقیه: خیر، یک مثقال آب در بهداشتی شدن این آب تأثیری ندارد ولی این یک تعبّد مستفاد از روایات است که اگر آب حتی یک مثقال از کُر کمتر باشد با برخورد با نجاست نجس می شود اگر چه تغییر نکند و در مسأله طهارت و نجاست آب بهداشتی بودن یا نبودن آن اصالت ندارد بلکه فقط تعبّد این مطلب را به ما القاء می کند.

تماشاچی: تعبّد یعنی چه؟

فقیه: تعبّد یعنی ما حقّ چون و چرا نداریم و نباید مثلاً بپرسیم: این یک مثقال آب که وجودش تأثیری در بهداشتی شدن کل این آب ندارد چرا عدم آن موجب نجس شدن این آب می شود و وجودش موجب نجس نشدن آن؟ و نباید بپرسیم: این دریاچه که آبش بهداشتی و پاکیزه است چرا باید نجس باشد و نوشیدنش حرام و وضوء با آن باطل؟ و نباید بپرسیم: این آب متعفن که مرده حشرات فاسدش کرده و پاکیزه و بهداشتی نیست چرا باید پاک باشد و پاک کننده دریاچه؟ تعبّد به ما

می‌گوید: آب اگر حتی یک مثقال از کُر کمتر باشد به محض برخورد با نجاست کُل آن نجس می‌شود.

تماشاچی:

ابن ابی عقیل عُمانی فقیه معروف می‌گوید: آب کمتر از کُر با برخورد با نجاست نجس نمی‌شود بلکه فقط با تغییر نجس می‌شود توضیح سخن ابن ابی عقیل اینست که نجس یعنی پلید و آلوده و آب اگر تغییر کند و فاسد شود آلوده و پلید است و اگر تغییر نکند و فاسد نشود پلید و آلوده نیست و آبی که یک مثقال از کُر کمتر باشد با برخورد با سر سوزنی که خورش با آب نمک زائل شده است فاسد و آلوده نمی‌شود و چون فاسد نمی‌شود نجس نیست یعنی تکویناً آلوده و پلید نیست، آیا قول ابن ابی عقیل که مبتنی بر واقعیت‌های عینی و تکوینی است منطقی‌تر نیست و به حقیقت نزدیک‌تر نمی‌باشد؟

فقیه:

قول ابن ابی عقیل مخالف مشهور است و به همین دلیل مردود است. مستند مشهور در این مسأله تعبّد مستفاد از روایات است و آنجا که تعبّد اصالت دارد توجه به واقعیت‌های عینی و تکوینی نمی‌تواند راهگشا باشد.

تماشاچی:

سید مرتضی می‌گوید: تطهیر متنجّس به معنای اینست که نجاست تکویناً برطرف شود و با آب مضاف مانند الکل و آب نمک و سرکه و مایعات دیگر نیز نجاست تکویناً برطرف می‌شود و فرقی بین آب و مثلاً سرکه از این جهت نیست زیرا هر دو نجاست را برطرف می‌کنند و تطهیر جامه مثلاً معنایش غیر از این نیست که نجاست برطرف شود و ما به چشم می‌بینیم که نجاست جامه با مایعات غیر آب نیز برطرف می‌شود و در تطهیر جامه تعبّد وجود ندارد،^(۱) طبق قول سید مرتضی سر سوزن آلوده به خون که خورش با آب نمک برطرف شده پاک است، آیا قول سید

(۱) جواهر جلد ۱ ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

مرتضی که مبتنی بر واقعیات عینی و تکوینی است به واقع نزدیک تر نیست؟
فقیه:

قول سید مرتضی مخالف مشهور است و به همین دلیل مردود است قول مشهور اینست که در تطهیر اشیاء تعبد وجود دارد و تعبد به ما می‌گوید: در تطهیر متنجس برطرف شدن نجاست تکویناً کافی نیست و تطهیر متنجس حتماً باید با آب باشد بنابراین سر سوزن آلوده به خون با آب نمک تطهیر نمی‌شود.
تماشاچی:

آیا ممکن نیست قول مشهور اشتباه باشد و در این مسأله تعبد چشم بسته وجود نداشته باشد؟
فقیه:

چرا، ممکن است قول مشهور اشتباه باشد ولی مخالفت با مشهور جایز نیست و ما باید تعبد آنرا قبول کنیم.
تماشاچی:

ما به چشم خود می‌بینیم که خون سر سوزن با آب نمک برطرف گشته و پاکیزه شده است مگر پاک غیر از پاکیزه است؟
فقیه:

آری پاک غیر از پاکیزه است، پاکی یک امر قراردادی شرعی است ولی پاکیزگی یک واقعیّت عینی و تکوینی است.
تماشاچی:

آیا این معقول و قابل قبول است که بگوییم: این آب متعفن غیر بهداشتی آب پاکیزه دریاچه را که بهداشتی است پاک می‌کند؟
فقیه:

طهارت و پاکی یک حکم وضعی شرعی است که شارع آنرا اعتبار می‌کند و شارع برای آب پاکیزه دریاچه بعد از اتصال به این آب کُرّ متعفن طهارت و پاکی را به

طور قراردادی اعتبار می‌کند چنانکه قبل از اتصال به این آب کُرّ برای آن نجاست را به طور قراردادی اعتبار می‌کند.

تماشاچی:

آیا شارع حکیم می‌گوید: این آب متعفن غیر بهداشتی آب پاکیزه دریاچه را پاک می‌کند؟ ملاک این اعتبار شارع چیست؟ چگونه عقل می‌تواند این مطلب نامعقول را بپذیرد؟

فقیه:

احکام طهارت و نجاست تعبدی است و حکمت آنرا جز خدا کسی نمی‌داند و ما حق نداریم پرسیم: ملاک اعتبار شارع چیست؟ عقل حق دخالت در این مسأله را ندارد و باید چیزی را که نامعقول می‌داند تعبداً بپذیرد.

تماشاچی:

مدلول خبر صحیح امام رضا(ع) اینست که آب اگر بو یا طعمش تغییر کند و فاسد شود اجتناب از آن لازم است، در این خبر صحیح حضرت امام رضا(ع) می‌فرماید:

«مَاءُ الْبُرِّ وَاسِعٌ لَا يُفْسِدُهُ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرَ رِيحُهُ أَوْ طَعْمُهُ

فَيُنَزَّحُ حَتَّى يَذْهَبَ الرَّيْحُ وَيَطْيِبَ طَعْمُهُ لِأَنَّ لَهُ مَادَّةً»^(۱)

آب چاه فاسد و نجس نمی‌شود مگر این که بو یا طعم آن

تغییر کند.

معلوم می‌شود آب اگر تغییر کند و فاسد شود اجتناب از آن لازم است چه تغییر به وسیلهٔ مردهٔ حشرات باشد و چه به وسیلهٔ چیزهای دیگر. به مدلول این خبر صحیح باید گفت: این آب فاسد متعفن نجس است زیرا فاسد به معنای آلوده و پلید است و نجس نیز به معنای آلوده و پلید است پس باید بگوییم: آب حاضر که به وسیلهٔ مردهٔ حشرات بدبو و فاسد شده نجس است اگر چه با ضمیمه شدن ادرار

(۱) وسائل جلد ۱ ص ۱۲۶ حدیث ۶ و ۷

الاغ به حدِّ کُر رسیده است بنابراین نمی توان گفت: این آب فاسد متعفن دریاچه پاکیزه و بهداشتی را پاک می کند.

فقیه:

به قول مشهور آبی که تغییر می کند و فاسد می شود دو گونه است یکی این که تغییرش به سبب نجاست باشد و دیگر این که تغییرش به سبب چیزهای پاک مانند مرده سوسک و حشرات دیگر باشد و چون این آب به سبب مرده حشراتی که خون جهنده ندارند فاسد و متعفن شده است نجس نیست پس آب دریاچه را پاک می کند حدیث امام رضا(ع) واقعیت های عینی را توضیح می دهد یعنی تغییر بو یا طعم آب و فاسد و ناسالم شدن آن در حالی که طهارت و نجاست آب مبتنی بر واقعیت های عینی نیست بلکه قرار دادی و اعتباری است، خلاصه این که به قول مشهور این آب فاسد و متعفن که ادرار الاغ آنرا به حدِّ کُر رسانده پاک است و آب دریاچه نجس را پاک می کند اگر چه این آب متعفن، غیر بهداشتی است و آب دریاچه بهداشتی.

تماشاچی:

آیا ممکن نیست قول مشهور اشتباه باشد؟

فقیه:

چرا، ممکن است قول مشهور اشتباه باشد ولی مخالفت با قول مشهور جایز نیست و ما باید تعبداً آنرا بپذیریم.

تماشاچی:

اسلام دین فطرت است و باید تشریحش موافق با تکوین باشد و ما اگر قول سید مرتضی و قول ابن ابی عقیل و مدلول خبر صحیح امام رضا(ع) را قبول کنیم تشریح موافق با تکوین را قبول کرده ایم زیرا سید مرتضی که می گوید: متنجس با مایعات غیر آب مانند آب نمک نیز پاک می شود قول او موافق با تکوین است چون سر سوزن آلوده به خون با آب نمک تکویناً پاکیزه می شود و پاکی یعنی همین و این یک مسأله مادی و طبیعی است نه یک مسأله متافیزیکی و ماوراء طبیعی و در اینجا تعبد

وجود ندارد، و ابن ابی عقیل که می‌گوید: آب کمتر از کُرُّ فقط با تغییر نجس می‌شود نه با ملاقات با نجاست قولش موافق با تکوین است زیرا آب اگر تغییر کند و فاسد شود تکویناً آلوده و نجس است و اگر فاسد نشود تکویناً پاکیزه و پاک است و سر سوزن که با آب نمک پاکیزه می‌شود به فرض این که پاک هم نباشد آبی را که یک مثقال از کُرُّ کمتر است فاسد و آلوده نمی‌کند پس آب مفروض بعد از برخورد با سر سوزن تکویناً پاک و پاکیزه است و حدیث امام رضا(ع) که می‌گوید: آب اگر فاسد شد باید از آن اجتناب کرد فساد و آلودگی را که یک امر تکوینی است علت لزوم اجتناب می‌داند و آبی که با مرده حشرات فاسد و متعفن شده تکویناً آلوده و نجس است و آب آلوده و نجس نمی‌تواند آب دریاچه را تطهیر کند.

بنابراین اگر ما بگوییم: سر سوزن تمیز شده با آب نمک پاک است و به فرض این که پاک نباشد آبی را که بیشتر از سیصد کیلوگرم است فاسد و نجس نمی‌کند، و نیز آب فاسد و متعفن گودال نجس است و نتیجه این که آب دریاچه پاک است و آب فاسد و متعفن گودال، نجس، اگر چنین بگوییم تشریح موافق با تکوین را قبول کرده‌ایم، آیا این با اسلام ناب و دین فطری سازگارتر است یا قول مشهور که تشریح بر خلاف تکوین را القاء می‌کند و آب بهداشتی دریاچه را که صد میلیون متر مکعب است نجس می‌شمارد و آب متعفن گودال را پاک کننده آب تمیز و سالم دریاچه به حساب می‌آورد؟

فقیه:

اینها که شما می‌گویید به علوم طبیعی مربوط می‌شود که درباره آنچه در طبیعت وجود دارد بحث و پژوهش می‌کند و از نظر طبیعت شناسی گفته‌های شما حق است ولی فقیه از طبیعت شناسی بحث نمی‌کند بلکه تابع دلیل‌های اجتهادی است و آنچه را از این دلیل‌ها می‌فهمد تعبداً قبول می‌کند و قول مشهور که از روایات استنباط شده است اقتضاء دارد که آب نمک سر سوزن آلوده به خون را پاک نمی‌کند پاکیزه می‌کند ولی پاک نمی‌کند و این یک تعبد است و نیز قول مشهور اقتضاء دارد

که آب کمتر از کُرّ با برخورد با نجاست یا متنجّس نجس می شود اگر چه تغییر نکند و فاسد نشود و این نیز یک تعبّد است، و نیز اقتضاء دارد که آب اگر به سبب مرده حشراتی که خون جهنده ندارند فاسد و متعفن شود نجس نیست و این نیز یک تعبّد است و ما نمی توانیم دست از تعبّد برداریم و برویم دنبال کشف علل طبیعی احکام و آنها را در طبیعت و تکوین جستجو کنیم و این که شما می گوید: تشریح باید موافق با تکوین باشد معنایش اینست که ما احکام شرعی و تعبّدی را با طبیعت و تکوین پیوند بدهیم و این برخلاف سنت اجتهاد و فقه سنتی است.

تماشاچی:

آنچه شما درباره بهداشت آب گفتید و از آن دفاع کردید همه اش در یک نقطه محوری متمرکز می شود یعنی نقطه تعبّد به قول مشهور و تعبّد یعنی دم فرو بستن و گفته های مشهور را بدون دلیل پذیرفتن.

آیا شما باورهای خود را درباره بهداشت آب با آنچه در مراکز علمی و پژوهشی مطرح است مقایسه کرده اید؟ و آیا برای تطبیق قول مشهور با حقایق علمی و تجربی تلاش نموده اید؟ امروز علوم طبیعی و تجربی بسیار پیش رفته است و دانشمندان این رشته ها درباره بهداشت آب، بهداشت غذا، بهداشت هوا و بهداشت بدن بسیاری از حقایق را روشن کرده اند، آیا شما به فکر بوده اید که از علوم عصری و تجربی برای کشف حقیقت استفاده کنید و در مسأله بهداشت آب با متخصصان و کارشناسان این رشته و مثلاً با سازمان بهداشت جهانی به مبادله علمی مبادرت کنید و دلیل های خود را با دلیل های این کارشناسان مقایسه نمائید و در این مقایسه رجحان دلیل های خود را به اثبات برسانید و یا به اشتباه بودن نظر مشهور در این مسأله پی ببرید؟ می دانید که دانشمندان و کارشناسان این علوم پژوهش ها و تحقیقات خود را بر واقعیت های عینی پایه گذاری کرده اند و به ذهنیات تقلیدی توجهی ندارند.

شما مدلول خبر صحیح امام رضا(ع) و قول ابن ابی عقیل و قول سید مرتضی را

که هر سه مبتنی بر واقعیت‌های عینی و تکوینی بود مردود دانستید چون خلاف مشهور بود آیا احتمال نمی‌دهید که اگر به دلیلهای تجربی و آزمایش‌های کارشناسان بهداشت آب که مبتنی بر واقعیت‌ها عینی است توجه کنید صحت مدلول حدیث امام رضا(ع) و قول ابن ابی عقیل و قول سید مرتضی برای شما روشن شود؟
فقیه:

ما نیازی به تبادل علمی با کارشناسان بهداشت آب و متخصصان علوم تجربی نداریم و معنی ندارد که ما دست نیاز نزد آنان دراز کنیم و به علوم تجربی دانشمندان این رشته‌ها پناه ببریم، بحمدالله فقه ما غنی و پر بار است و به همه نیازهای فرد و جامعه پاسخ می‌دهد، فقیه نیازی به استفاده از علوم تجربی ندارد. پس پاسخ من به شما اینست که لازم نیست به کارشناسان بهداشت آب رجوع کنیم و تشخیص آنان را مبنای فتوای خود قرار دهیم، و مدلول حدیث صحیح امام رضا(ع) و قول ابن ابی عقیل و قول سید مرتضی به دلیل مخالفت آنها با قول مشهور مورد قبول ما نیست.

هدف از ترسیم این صحنه:

هدف از ترسیم این صحنه فرضی جلب کردن توجه فقهای بزرگوار به عوارض منفی یکی از اقوال مشهور در فقه بوده است که در حال حاضر حاکم بر فضای فقه استدلالی است، این صحنه ترسیم شد تا مسأله‌ای از درون کتابهای فقه بیرون آید و از صورت ذهنی خارج شود و در صحنه اجتماع مجسم گردد به طوری که همه آنرا لمس کنند و فقهای ژرف اندیش با توجه به این صحنه ترسیمی بیندیشند که آیا می‌توان در این مسأله همچنان به قول مشهور پای بند ماند؟ و آیا وجدان علمی فقهای عظیم‌الشان قبول می‌کند که بگویند: آب متعفن که ادرار الاغ آنرا به حد کُر رسانده پاک است و آب پاکیزه و بهداشتی دریاچه، نجس و یک کُر آب متعفن گودال صد میلیون متر مکعب آب پاکیزه و بهداشتی دریاچه را تطهیر می‌کند؟ و نیز

بیندیشند که آیا این صحنه ترسیمی شاهد گویائی بر صدق این سخن فقیهانه حضرت امام خمینی رضوان الله علیه نیست که فرمود: «اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست و روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد نمی تواند این مطلب را درک کند؟»^(۱)

آنگاه اگر با توجه به این صحنه فرضی آنرا شاهدی بر صدق گفتار حضرت امام دانستند و در صحت قول مشهور شک کردند در این مسأله از نو بیندیشند و آنرا به طوری بازسازی و در آن اجتهاد کنند که قابل عرضه کردن به دنیای علم باشد.

ضمناً حقیقت این مسأله وقتی روشن تر می شود که فیلم تلویزیونی مفروض واقعاً ساخته شود، آنگاه یک نمایشگاه بین المللی فقه برپا گردد. و یک غرفه هم به نشان دادن این فیلم اختصاص یابد و در تابلوی بالای درب ورودی غرفه بنویسند «نمایش بهداشت آب در فقه اسلام» و میلیون ها انسان به این غرفه بیایند و این فیلم را ببینند و به سخنان فقیهی که قول مشهور را توضیح می دهد و از آن دفاع می کند گوش بدهند و درباره آن قضاوت کنند، آنگاه گمان نمی رود حتی یک نفر از اهل نظر پیدا شود که قول مشهور را در این مسأله تأیید کند.

اگر فقهای بزرگوار با توجه با این صحنه ترسیم شده فرضی در صحت قول مشهور در این مسأله شک کنند و تصمیم بگیرند در آن تجدید نظر نمایند طبعاً از اجتهاد بسته اجتناب خواهند کرد و با اجتهاد باز در این مسأله و احتمالاً سایر مسائل به تحقیق خواهند پرداخت.

هدف اصلی از نوشتن این مقاله نیز همین بوده است که روشن کند اجتهاد بسته کار ساز نیست و باید با اجتهاد باز در مسائل فقه به تحقیق و پژوهش پرداخت و به نیازهای متغیر جامعه پاسخ داد.

ضمناً برای نشان دادن نمونه ای از اجتهاد بسته و اجتهاد باز جزوه ای در ۲۱ صفحه که قبلاً نوشته شد بود همراه این مقاله تقدیم می شود که در مسأله بهداشت

(۱) صحیفه نور جلد ۲۱ ص ۱۰۰

۱۸۸ پژوهشی جدید در چند مبحث فقهی

آب یک نمونه از اجتهاد بسته و یک نمونه از اجتهاد باز ارائه شده است که بحث در مطالب جزوۀ مزبور ادامه دارد و باید تدریجاً کامل شود.

والله الهادی الی سبیل الرّشاد. قم - ۴ اردیبهشت ۱۳۷۱ - صالحی نجف‌آبادی.

قم - تلفن: ۴۹۶۲۰

تهران - تلفن: ۴۴۱۲۷۵۲

فصل پنجم

این بحث به مناسبت چهلمین روز رحلت آیه الله العظمی
حاج شیخ هاشم آملی رضوان الله علیه نگاشته شده است.

بحثی مقدماتی درباره طهارت کافر

در آستانه چهلمین روز درگذشت مرجع آزاد اندیش آیه الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی داستانی را از ایشان نقل می‌کنیم که در آن معظم له سخنی شجاعانه و آزاد اندیشانه درباره نفی نجاست کفار فرموده‌اند که شایسته دقت و بررسی و نیز فتح بابی است برای نو اندیشیدن درباره این مسأله حساس فقهی، مسأله‌ای که نظر مثبت و یا منفی درباره آن دارای آثار و ابعاد مهم اجتماعی و سیاسی و بین‌المللی است. و اینک آن داستان:

آیه الله آقای شیخ محمد ابراهیم جنّاتی که یکی از فقهای برگزیده از گروه ۹ نفری برای حل مشکلات و مسایل فقهی است داستانی را از آیه الله العظمی آملی بدین گونه نقل می‌کردند:

می‌فرمودند: در ایّامی که آیه الله فقید آملی مریض بودند به منزل ایشان رفتم تا احوالشان را بپرسم، پس از احوالپرسی از معظم له یکی از روحانیون که در آنجا حاضر بود وقتی که با نام من آشنا شد پرسید: شما همان آقای جنّاتی هستید که بحثی درباره اصالت طهارت انسان نوشته و خواسته‌اید بگویید: کافر پاک است؟ گفتم: آری من هستم، گفت: به چه دلیل چنین چیزی می‌گویید؟ من قدری در این

مسأله بحث کردم و دلیلهای کسانی را که می‌گویند: کافر نجس است ذکر کردم و به نقد و رد آنها پرداختم و گفتم: دلیل قانع کننده‌ای برای نجاست کافر نداریم، آن روحانی وارد بحث اجتهادی نشد و حاضر نبود و یا نمی‌توانست سخنان مرا نقد علمی کند و چون نتیجه بحث من یعنی پاک بودن کافر با ذهنیت او در تضاد بود و از طرفی نمی‌توانست با این مسأله با شرح صدر و وسعت نظر برخورد کند و طاقت تحمل آنرا نداشت سخت برآشفتم و بر سر من فریاد زد و گفت: شما می‌خواهی بگویی: گورباچف پاک است؟ من باز قدری بحث اجتهادی کردم و توضیح دادم که چرا دلیل‌های فقهائی را که می‌گویند: کافر نجس است قبول ندارم؟ او بیشتر عصبانی شد و این بار با خشم بیشتر و فریاد بلندتر گفت: بالاخره تو می‌خواهی بگویی: گورباچف پاک است؟ آیه الله فقید که در طول بحث با دقت به استدلال‌های من گوش می‌داد رو کرد به آن روحانی خشمگین که از شدت خشم به خود می‌پیچید و به وی فرمود: بله من هم می‌گویم: گورباچف پاک است، تو می‌گویی: نجس است، دلیل بیاور، اگر تو دلیل علمی و اجتهادی داری که کافر نجس است دلیلت را بگو تا من هم بدانم، شما بر سر آقای جنّاتی فریاد می‌زنید که تو می‌گویی: گورباچف پاک است؟ آری به حکم دلیل‌هائی که ایشان می‌آورد گورباچف پاک است، مگر با خشم و غضب و داد و فریاد می‌توان مسأله علمی را حل کرد؟ آن روحانی خشمگین که چنین سخن قاطع و محکمی از آیه‌الله راحل شنید و نمی‌توانست بحث علمی بکند سکوت کرد و بدین گونه من از خشم و خروش بی دلیل وی خلاص شدم و نفس راحتی کشیدم.

این داستان را آوردیم تا مدخلی باشد برای بحث جدیدی درباره نجاست کفار و توجه به لزوم تجدید نظر جدی در این مسأله و نیز انتقال از این مسأله به یک مطلب مهم‌تر و فراگیرتر یعنی لزوم بازسازی همه جانبه فقه استدلالی به گونه‌ای که بتواند پاسخگوی نیازهای تازه به تازه جوامع انسانی باشد.

شاید در فضای کنونی فقه استدلالی شیعه این سخن آیه الله العظمی آملی قدری

عجیب به نظر برسد یا حمل بر شوخی شود ولی باید دانست که این بحثی است بسیار جدی و مهم که باید عمیقاً در آن اندیشیده شود و از نو بررسی گردد که آیا هر کس اسلام را قبول ندارد بدنش ذاتاً نجس و پلید است مانند قاذورات اگر چه شسته و پاکیزه باشد؟ و آیا بدن چنین کسی عین نجاست و پلیدی است که اگر هزار بار هم با آب شسته شود پاک نمی شود؟ آیه الله فقید این را قبول ندارد و می گوید: گورباچف پاک است اگر چه اسلام را قبول ندارد و می گوید: بدن کسی به سبب عقیده اش نجس و پلید نمی شود.

این سخن قاطع آیه الله فقید امّلی حکایت از دو خصلت برجسته در معظم له دارد، یکی آزاداندیشی و دیگری شجاعت.

آزاداندیشی:

آزاد اندیشی ایشان به معنای اینست که او از تقلید و پیروی از جو حاکم آزاد است و اندیشه اش در اسارت قول مشهور و مسلط بر فضای حوزه های علمیّه نیست و از این رو می تواند آزاد بیاندهد و مقابل قول مسلط بر فضای اجتهاد بایستد و مطالبه دلیل کند و به آن روحانی خشمگین بگوید: شما چه دلیل دارید که کافر نجس است؟ گفتن این سخن کار هر کس نیست: آیه الله فقید این سخن را می گوید در حالی که می داند قول مسلط بر فضای حوزه های علمیّه اینست که کافر منکر خدا نجس است مانند قاذورات ولی او این قول مسلط را قبول ندارد و آماده است با هر فقیهی که تحت تأثیر رأی مسلط بر حوزه ها کفار را نجس می داند به بحث علمی بپردازد و اینست معنای آزاداندیشی.

خصلت شجاعت:

خصلت دیگر ایشان شجاعت است، شجاعت در اظهار نظر که با توجه کامل به محتوای سخن خویش به آن روحانی خشمگین می فرماید: من می گویم: گورباچف

پاک است، تو می‌گویی: نجس است دلیل بیاور، بسیاری از فقهاء در مسائل فقهی فتوای جدید و بر خلاف مشهور دارند ولی شجاعت اظهار آنرا ندارند یا از شدت احتیاط و یا از ترس، ترس از هوچیگری متعصبان بی‌منطق از خواص و عوام که در مقابل هر قول جدیدی جبهه‌گیری می‌کنند و با حمله و هجوم و تحریک مردم عرصه را بر صاحب قول جدید تنگ و فضا را مسموم می‌نمایند و می‌کوشند صاحب رأی جدید را طرد و منزوی کنند فقط به این جرم که رأی او با رأی مشهور مخالف است. مرحوم آیه‌الله بروجردی در درس خارج فقه به مناسبتی بحث تقیه را پیش کشیدند و ضمن بحث فرمودند: بعضی از افراد تعجب می‌کنند که چگونه امام صادق(ع) گاهی از دشمن تقیه می‌کرد و فتوای واقعی خود را نمی‌گفت، این تعجب ندارد، ما گاهی فتوایی داریم ولی دشمن که هیچ حتی از دوستان و نیز از مقلدان خود تقیه می‌کنیم و نمی‌توانیم آنرا اظهار کنیم.

نجاست کفار قول مسلط بر حوزه‌ها:

نجاست کفار در فضای حوزه‌های علمیه شیعه رأی غالب و قول مسلط است به حدی که بعضی از علماء حتی تصور خلاف آنرا نمی‌کنند و اگر کسی بگوید: کافر ذاتاً پاک است دچار تعجب و حیرت می‌شوند و آنرا بدعتی غیر قابل قبول می‌شمارند، آیه‌الله جنّاتی نقل می‌کردند: در زمانی که در نجف بودم رساله‌ای تحقیقی و اجتهادی به عربی نوشتم به نام «طهارة الکتابی» که در آن ثابت کرده بودم کفار اهل کتاب یعنی یهود و نصاری ذاتاً پاک هستند این رساله چاپ شد ولی هنوز در چاپخانه بود که بعضی از افراد نزد مرحوم آیه‌الله شاهرودی رفته و گفته بودند: آقا! این شیخ محمد ابراهیم جنّاتی بر خلاف ضرورت فقه نجاست کفار اهل کتاب را منکر شده و گفته است: یهود و نصاری پاک هستند از اینها گذشته او نظر شما را رد کرده است که قائل به نجاست اهل کتاب هستید او کتابی به نام «طهارة الکتابی» نوشته و چاپ کرده و می‌خواهد منتشر کند جلوی آنرا بگیرید و نگذارید این نظر

خلاف ضرورت فقه منتشر شود او از این کارش هدف مادی داشته و او چنین است و چنانست و آنقدر نزد ایشان از من بدگویی کرده بودند که آیه الله با این که علاقه شدیدی به من داشت از این کار من ناراحت شده بود، روزی مرا خواست که به حضورش بروم وقتی رفتم با ناراحتی فرمود: می‌گویید: کتابی نوشته‌اید که در آن گفته‌اید: کفار اهل کتاب پاک هستند چرا چنین کرده‌اید؟ لحن آقا لحن توبیخی بود و با حالت خشم با من سخن می‌گفت من گفتم: آقا! شما چرا ناراحت هستید؟ کتاب هنوز منتشر نشده است می‌توانیم همه نسخه‌های آنرا در شط کوفه بریزیم شما خودتان را ناراحت نکنید مسأله‌ای نیست اصلاً نگران نباشید، اینها را که گفتم آقا قدری آرام شد و به حال عادی برگشت آنگاه سبیل خود را روشن کرد و مشغول پُک زدن به سبیل شد وقتی که نشاط خود را بازیافت فرصت را غنیمت شمردم و گفتم: آقا! شما بفرمایید: ما چه دلیلی برای نجاست کفار اهل کتاب داریم؟ فرمود: مگر اهل کتاب منکر پیغمبر اسلام نیستند؟ گفتم: چرا، فرمود: مگر منکر پیغمبر اسلام کافر نیست؟ گفتم: چرا، فرمود: خوب معلوم است که کُلُّ کافرٍ نجسٌ هر کافری نجس است گفتم: چه دلیلی داریم که هر کافری نجس است؟ فرمود: دلیلی نداریم که هر کافری نجس است؟ گفتم: خیر، دلیلی نداریم با تعجب زیاد و ناباوری فرمود: کُلُّ کافرٍ نجسٌ نداریم؟ گفتم: خیر، نداریم فرمود: عجب! عجب! کُلُّ کافرٍ نجسٌ نداریم؟! گفتم: خیر، نداریم فرمود: پس باید در این مسأله بحث شود گفتم: من حاضرم حضرتعالی این بحث را شروع کنید و من تا آخر بحث همراه شما هستم، فرمود: باشد در فرصتی مناسب بحث را شروع می‌کنیم آن جلسه به پایان رسید و ما منتظر بودیم آقا بحث را شروع کند، مدتی گذشت روزی دوباره به آقا گفتم: بحث نجاست اهل کتاب را شروع کنید فرمود: در وقت مناسبی انشاءالله شروع می‌کنیم، چند بار دیگر به ایشان یادآوری کردم که بحث را شروع کند و هر بار قول مساعد می‌دادند ولی سرانجام بحث را شروع نکردند تا از دنیا رحلت کردند. از این داستان روشن می‌شود که نجاست کفار به طوری مسلم و مسلط بر حوزه‌ها بوده و هنوز هم

هست که یک فقیه مرجع تقلید که اهل بحث و استدلال است حتی احتمال خلاف آنرا هم نمی دهد و تصوّر می کند که کُلُّ کَافِرٍ نَجِسٌ یک اصل مسلّم و خدشه ناپذیر است و هنگامی که به وی گفته می شود: چه دلیلی داریم که هر کافری نجس است؟ دچار تعجب و حیرت می شود و با شگفت زدگی می پرسد: کُلُّ کَافِرٍ نَجِسٌ نداریم؟! به ظنّ قوی بسیاری از خوانندگان این مقاله نیز چنین تصوّر دارند که هر کافری نجس است و می پندارند که نجاست کافر یک اصل مسلّم و غیر قابل انکار است در حالی که مسأله چنین نیست و به گمان ما پس از بررسی دقیق و همه جانبه دلایلی اجتهادی این مسأله روشن می شود که حق با آیه الله العظمی آملی است که می گوید: من می گویم: گورباچف پاک است و حق با آیه الله جنّاتی است که همه اقسام کافر را پاک می داند.

اجتهاد پایان نیافته است:

نباید تصور شود که فقهای گذشته هر چه باید گفت، گفته اند و هر اندازه تحقیق لازم بوده است کرده اند و بر اجتهاد و تحقیق نقطه پایان گذاشته اند، درست است که در گذشته فقهای اسلام در راه تحقیق در مسائل فقهی گامهای بلند و استواری برداشته و موشکافی های بسیار کرده اند و در طول قرنهای متمادی به نیازهای زمان خود پاسخ گفته اند ولی معلوم است که با گذشت زمان و تحولات فراوانی که در علم و صنعت و کیفیت زندگی بشر پدید آمده و می آید سؤالیهای جدیدی مطرح می شود که پاسخ های جدید می طلبد، چندی پیش در روزنامه ها خواندیم که نطفه مردی را با تخمک همسرش در خارج رحم بالقاح مصنوعی بارور کردند و چون رحم زن صاحب تخمک نمی توانست آنرا بپذیرد و پرورش دهد محصول لقاح نطفه و تخمک را در رحم مادر آن زن جایگزین کردند و جنین آزمایشگاهی در رحم مادر بزرگش رشد کرد و سالم و کامل متولد شد، حالا سؤال ایست که این کار شرعاً جایز است یا نه؟ و آیا این نوزاد فرزند مادر بزرگش است یا فرزند مادرش و مسأله ارث و

حقوق دیگر او چه می شود؟ و آیا حکم پرورش جنین آزمایشگاهی در رحم زن بیگانه‌ای که هیچ نسبتی با مرد و زن صاحب نطفه و تخمک ندارد چگونه است؟ اینگونه مسائل در زمانهای سابق اصلاً مطرح نبوده است تا فقهاء به آنها پاسخ بدهند.

همین مسأله مالیات که جمعی از روحانیون اعلامیه دادند و گفتند: گرفتن مالیات حرام است که حضرت امام به ناچار موضع‌گیری کرد و فرمود: «آقا می نویسد: مالیات نباید داد آخر شما ببینید بی اطلاعی چقدر؟! آقا! ما امروز روزی نمی دانم چند صد میلیون... الآن خرج جنگمان است روزی چند صد میلیون خرج جنگ با سهم امام می شود درستش کرد؟» (صحیفه نور جلد ۱۸ ص ۱۸۶) مسأله مالیات مسأله جدید و حساسی است که بحث‌های عمیق و همه جانبه‌ای لازم دارد تا پاسخ نهایی به آن داده شود که آیا مردم باید دو مالیات بدهند، یکی به عنوان وجوه شرعی که باید به علماء بدهند و دیگری به عنوان مالیات قانونی که باید به حکومت بپردازند و اگر اولی را ندهند در قیامت کیفر می بینند و اگر دومی را ندهند در دنیا مجازات می شوند؟

فقه غنی و جامع:

بارها شنیده شده است که می‌گویند: فقه ما غنی و جامع است و می‌تواند به همه نیازهای جامعه پاسخ بدهد. اگر مقصود از این سخن اینست که اصول کلی و مواد خام فقه در قرآن و حدیث وجود دارد و از این لحاظ کمبودی نیست این صحیح است ولی کافی نیست و اگر مقصود اینست که فقه اجتهادی موجود در حوزه‌های علمیه غنی و جامع است به گونه‌ای که برای هر مسأله جدیدی پاسخ آماده دارد این صحیح نیست بلکه از این لحاظ فقیر است و نیاز به تلاش و کوشش سازمان یافته و پی‌گیر و همه جانبه‌ای دارد تا برای هر مسأله جدیدی پاسخ مناسب را بیابد، امام راحل درباره فقه موجود در حوزه‌ها و درباره اجتهاد مصطلح که کار مجتهدان و

مدرّسان فقه است می‌فرماید: «... روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست، حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشد و همواره چند قدم جلوتر از حوادث مهیای عکس‌العمل مناسب باشد چه بسا شیوه‌های رایج اداره امور مردم در سالهای آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند، علمای بزرگوار اسلام از هم اکنون باید برای آن موضوع فکری کنند...» (صحیفه نور جلد ۲۱ ص ۱۰۰)

این سخن از شخصیت عظیمی است که هم فقیهی بزرگ بود و هم حدود ده سال که اداره کشورش را به عهده داشت در متن حوادث جامعه حاضر بود و نیازهای جدید فقهی را با همه وجودش لمس می‌کرد، او با کمال صراحت می‌گوید: فقه و اجتهاد کنونی برای اداره جامعه کافی نیست چون خود وی این مطلب را در موارد زیادی لمس کرده بود مثلاً در مورد احتکار فتوای خود ایشان این بود که احتکار فقط در گندم و جو و خرما و کشمش و روغن خوراکی و روغن زیتون حرام است و احتکار کالاهای دیگر جایز است و از طرفی می‌دید که با این فتوی نمی‌توان جامعه را اداره کرد زیرا صدها نوع کالا وجود دارد که احتکار آنها زندگی مردم را فلج می‌کند مانند برنج و دارو و لوازم یدکی ماشین و نفت و لاستیک و غیر اینها و چون نمی‌توانست از فتوای خود عدول کند فرموده بود: دستگاه قضائی در این مسأله به فتوای آیه الله منتظری عمل کنند که احتکار در همه کالاهای مورد نیاز جامعه را حرام می‌داند.

دهها و دهها مورد مانند مسأله احتکار در فقه کنونی وجود دارد که فتوای مشهور و مسلط بر حوزه‌های علمیّه نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه مشکل می‌آفریند و یکی از آنها مسأله نجاست کفار است که فتوای مشهور علاوه بر این که دلیل محکمی ندارد برای مردم مشکل می‌آفریند و به آبروی اسلام نیز ضربه می‌زند و قول حق در

این مسأله قول آیه‌الله العظمی امّلی و آیه‌الله جنّاتی است که بحث تفصیلی آن خواهد آمد و خواهیم دانست که نظر صحیح در اینجا نظر این دو عالم بزرگوار است که می‌گویند: کافر ذاتاً نجس نیست.

تحول و تکامل فقه:

می‌دانیم که علوم طبیعی و تجربی پیوسته در تحول و تکامل است و گاهی یک نظر علمی که سالها از مسلمّات بوده است با تحقیق جدید بطلانش معلوم می‌شود مثلاً سالها بود دانشمندان می‌گفتند: چربی گردو احتمال حمله قلبی را زیاد می‌کند ولی در روز ۷۱/۱۲/۲۷ بعضی از رسانه‌های معتبر یک گزارش علمی در این باره منتشر کردند و گفتند: در تحقیقات جدیدی که یک گروه علمی انجام داده‌اند معلوم شده است که مطلب چنین نیست در این گزارش از قول یک پروفیسور که چهل سال روی آثار چربی گردو و بادام و پسته مطالعه کرده است نقل شد که بر خلاف آنچه قبلاً تصور می‌شد چربی گردو روی جریان خون تأثیر منفی ندارد بلکه به عکس، تأثیر مثبت دارد و کلسترول خون را کم می‌کند و احتمال حمله قلبی را تقلیل می‌دهد.

باید دانست که تحول و تکامل در فقه استدلالی نیز راه دارد و در بسیاری از مسایلی که قبلاً نیز مورد بحث بوده و نظری اظهار شده است در تحقیق جدید روشن می‌شود که نظر سابق صحیح نبوده و نظر جدید صحیح است مثل همین مسأله احتکار که قبلاً عموم فقهاء و حتی حضرت امام راحل می‌گفتند: احتکار فقط در چند کالای مخصوص خوردنی ممنوع است و در اجناس دیگر مانعی ندارد ولی در تحقیق جدید آیه‌الله منتظری که در رساله مستقلی چاپ شد معلوم گشت که احتکار در همه اجناسی که مورد نیاز مردم باشد که به صدها نوع کالا می‌رسد ممنوع است و این یک تحول و تکامل است.

مسأله نجاست کفار نیز از مسایلی است که باید در معرض این تحول و تکامل

قرار گیرد و با وجود بحث‌هایی که قبلاً درباره آن شده است باید مورد بحث و تحقیق جدید واقع شود و با توجه به نیاز زمان بررسی و پژوهش عمیق‌تری درباره آن بشود تا معنای این سخن آیه‌الله العظمی آملی که فرمود: «گورباچف پاک است» معلوم گردد.

چند سؤال مقدماتی:

در اینجا چند سؤال به ذهن می‌آید که باید با دقت درباره آنها اندیشید و پاسخ صحیح آنها را یافت:

سؤال ۱:

آیا واقعاً گورباچف به دلیل کمونیست بودن نجس است مانند قاذورات ولی گربه گورباچف مثلاً پاک است؟ اعتقاد انسان چه تأثیری در نجاست بدن او دارد؟ ادرار انسان مثلاً در اسلام نجس است چون اسلام دین نظافت است و ادرار انسان پلید و غیر بهداشتی است آیا انسان کمونیست بدنش پلید و غیر بهداشتی است اگر چه شسته و پاکیزه باشد؟ آیا عقیده انسان که از صفات روح است بدن انسان را پلید و آلوده می‌کند؟ پلیدی روح انسان از جنس پلیدی مادی و جسمانی نیست گیرم انسان کمونیست عقیده‌اش صحیح نباشد صحیح نبودن عقیده انسان چه رابطه‌ای با پلیدی بدن او دارد؟

سؤال ۲:

آیا از نظر حقوقی، یک مسلمان حق دارد انسان دیگری را که هم عقیده‌اش نیست نجس بخواند و بدین گونه او را تحقیر کند و شرافت انسانی‌اش را مورد تعرض قرار دهد ولی او حق ندارد به دستگاه قضائی شکایت کند که فلانی مرا نجس خوانده و تحقیر کرده و به آبرویم لطمه زده و دستگاه قضائی باید احقاق حق کند؟ به چه دلیل بگوییم: او چون مسلمان نیست چنین حقی ندارد؟ درست است که او مسلمان نیست ولی انسان که هست چرا حق انسانی او پایمال شود؟ آیا اسلام

که دین عدالت است چنین خواسته است؟

سؤال ۳:

آیا از نظر اخلاقی، اسلام که اینهمه سفارش درباره حسن اخلاق و خوشرفتاری با دیگران کرده است به مسلمان اجازه می دهد که با نجس خواندن انسان هائی که هم عقیده اش نیستند با آنان بد اخلاقی و بدرفتاری کند؟ آیا اسلامی که به جلب محبت دیگران توصیه می کند و می گوید: «برخورد محبت آمیز و جلب محبت دیگران نصف عقل است» (اصول کافی جلد ۲ ص ۶۴۲) آیا چنین اسلامی به پیروانش می گوید: انسانهای دیگر را نجس بخوانند و بدینوسیله در آنان نفرت و کینه ایجاد کنند؟

سؤال ۴:

آیا از نظر سیاسی و بین المللی صحیح است که نمایندگی های سیاسی کشورهای اسلامی، رجال سیاسی و مردم کشورهای دیگر را نجس بنامند و برخوردی مانند برخورد با اشیاء نجس با آنان داشته باشند؟ آیا اسلامی که سهمی از زکات را برای تألیف قلب و جلب محبت کفار قرار داده است (سوره براءت ۶۰) به پیروانش دستور می دهد در روابط بین الملل با کسانی که عقیده دیگری دارند مانند قاذورات رفتار کنند؟ قرآن مسلمانان را تشویق کرده است که با کفار بی آزار به نیکی و عدالت رفتار کنند (سوره ممتحنه ۸) آیا چنین اسلامی به کشورهای اسلامی دستور می دهد در صحنه های بین المللی به دیپلمات های کشورهای دیگر آنگونه بنگرند که به اعیان نجاسات می نگرند و اگر با دست عرق دار با آنان دست دادند دست خود را تطهیر کنند؟ آیا این کار با رفتار با نیکی و عدالت که قرآن به آن دعوت کرده سازگار است؟

طرح بحث اصلی:

حالا که با طرح این سؤالها زمینه ذهنی خواننده این مقاله آماده شده است که درباره نجاست کفار از نو ببیند و با دقت و تأمل بیشتری به این مسأله نگاه کند بحث اصلی را مطرح می کنیم که قدری علمی و اجتهادی است ولی همین

بحث‌های علمی به سخن حضرت امام خمینی شایسته است در سطح جامعه مطرح شود، حضرت امام در این باره می‌فرماید: «امروز با کمال خوشحالی به مناسبت انقلاب اسلامی حرف‌های فقهاء و صاحب نظران به رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها کشیده شده است چرا که نیاز عملی به این بحث‌ها و مسائل هست...» (صحیفه نور جلد ۲۱ ص ۴۶). و اینک شروع بحث:

کسانی که می‌گویند: کافر نجس است مقصودشان اینست که بدن کافر عین نجاست است مانند قاذورات که با شستن پاک نمی‌شود و این را می‌گویند: نجاست ذاتی کفار و کسانی مانند آیه‌الله العظمی آملی و آیه‌الله جنّاتی که می‌گویند: کافر نجس نیست مقصودشان اینست که بدن کافر ذاتاً پاک است ولی اگر آلوده به نجاست شد باید تطهیر شود مانند بدن مسلمان.

و مقصود از کافر کسی است که اسلام را قبول ندارد مانند: ۱- منکران خدا، ۲- بت پرستان ۳- یهودیان ۴- نصاری ۵- مجوسیان و گروه‌های دیگر از سیک و هندو و بودائی و غیر اینها.

اولین دلیلی که قائلان به نجاست کفار برای مدّعی خود آورده‌اند این آیه قرآن است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَا مَهُمْ هَذَا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ وَ حَكِيمٌ.» (سوره توبه ۲۸)

ای اهل ایمان بی‌تردید مشرکان نجس‌اند پس نباید بعد از امسال (سال نهم هجری) به مسجد الحرام نزدیک شوند و اگر می‌ترسید [به سبب منع مشرکان از آمدن به مکه] به اقتصاد شما لطمه بخورد زود باشد که خدا به فضل خود شما را بی‌نیاز کند اگر بخواهد، خداوند دانا و حکیم است.

استدلال برای نجاست کفار:

قائلان به نجاست مطلق کفار می‌گویند: این آیه دلالت می‌کند که مشرک نجس است و در صورتی که مشرک یعنی بت پرست با این که خدا را قبول دارد نجس باشد منکران خدا به طریق اولی نجس خواهند بود، و یهودیان که می‌گویند: عزیر پسر خداست و نیز نصاری که می‌گویند: عیسی پسر خداست مشرک محسوب می‌شوند چون در آیه ۳۱ سوره توبه بعد از ذکر یهود و نصاری آمده است: «سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» یعنی یهود و نصاری مشرک هستند و مجوسیان نیز چون قائل به خدائی نور و ظلمت هستند مشرک محسوب می‌شوند بنابراین یهودیان و نصاری و مجوسیان نیز به دلیل مشرک بودن نجس هستند. (طهارت مصباح الفقیه ص ۵۵۷). قبل از این که درباره صحّت و سقم این استدلالها بحث کنیم لازم است معنای مشرک و نیز معنای نجس را بدانیم.

مُشْرِك کسی است که خدا را قبول دارد ولی چیز دیگری مثل بُت را می‌پرستد بنابراین شرک خود یک مذهب است که در آن پرستش غیر خدا مجاز شمرده می‌شود و در قرآن لفظ «مُشْرِكین» در مقابل اهل کتاب یعنی یهود و نصاری آورده می‌شود مثل «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ» (سوره البینه آیه ۱) بنابراین در اصطلاح قرآن لفظ «مُشْرِكین» بر بت پرستان اطلاق می‌شود نه بر اهل کتاب و این که در آیه ۳۱ از سوره توبه درباره یهود و نصاری «سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» آمده مقصود شرک در اطاعت است نه شرک در عبادت چون یهود و نصاری به دستور احبار و رهبان که مخالف دستور خدا بود عمل می‌کردند و این مطلب در صدر آیه مزبور آمده است: «اتَّخِذُوا احْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ». (سوره توبه ۳۱) امام صادق(ع) فرمود: این شرک در اطاعت است (نور الثقلین ۲/۲۰۹) و لفظ «نَجَس» اگر مصدر باشد به معنای پلیدی و اگر صفت مشبّهه باشد به معنای پلید است و نجاست چند گونه است:

۱- نجاست ذاتی به این معنی که چیزی عین نجاست باشد مانند مدفوع که قابل تطهیر نیست مگر این که استحاله شود و تبدیل به چیز دیگر مانند خاک و خاکستر گردد.

۲- نجاست عارضی مثل این که چیز پاکی آلوده به نجاست شود که قابل تطهیر است.

۳- نجاست عقیدتی مثل اعتقاد به نبود خدا یا اعتقاد به این که حضرت مسیح(ع) پسر خداست یا اعتقاد به این که بُت نزد خدا شفاعت می‌کند.

۴- نجاست رفتاری و عملی مثل کسی که مرتکب گناه می‌شود چنانکه زنا را نجاست و زناکار را نجس نامیده‌اند (اساس البلاغه زمخشری ص ۴۴۷).

۵- نجاست به معنای حالت روحی مثل جنابت شخص جُنُب. و شاید اصل در نجاست همان نجاست مادی و حسی باشد و اطلاق نجاست بر عقیده فاسد و اعمال و اخلاق فاسد و مانند اینها از باب تشبیه معقول به محسوس به شمار آید.

نجاست مشرک به چه معنی است؟

در معنای نجاست مشرکان در آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» چند احتمال وجود دارد که در کتاب‌های تفسیر آمده است:

احتمال اول این که: مقصود این باشد که بدن مشرکان عین نجاست است یعنی نجاست مادی و حسی مثل نجاست مردار و این قول عموم فقهای شیعه است به استثنای آیه الله العظمی آملی و آیه الله جناتی.

احتمال دوم این که: مشرکان چون از خوردن گوشت میت و شراب مثلاً پرهیز نمی‌کنند نجاست عارضی دارند.

احتمال سوم این که: مشرکان چون همیشه جُنُب هستند نجاست معنوی دارند.

احتمال چهارم این که: مشرکان چون عقیده شرک دارند نجس هستند و این نوع

دیگری از نجاست معنوی است.

احتمال پنجم این که: مقصود از نجاست مشرکان نجاست رفتاری و عملی آنان باشد که مرتکب اعمال زشت و پلید می شدند مانند پرستش بت.

کدام احتمال قابل قبول است؟

آیا از این پنج احتمالی که در معنای «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» ذکر شد کدام یک را باید پذیرفت؟ در اینجا باید فقیه با دقت و انصاف اجتهاد کند و از میان این پنج احتمال هر کدام را که دلیل محکم تری دارد بپذیرد و نباید احساسات مذهبی را در اجتهاد خود دخالت دهد و مثلاً چون نسبت به مشرکان احساس بغض می کند تحت تأثیر این احساس منفی آیه را تفسیر کند و بگوید: معنای آن اینست که مشرک عین نجاست است بلکه باید خود را از این احساس منفی آزاد سازد و برای ترجیح یکی از پنج احتمال در جستجوی دلیل قانع کننده باشد. اکنون درباره هر یک از این پنج احتمال جداگانه بحث می کنیم:

احتمال اول:

اما درباره احتمال اول که بگوییم: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» یعنی مشرکان عین نجاست هستند باید گفت: انصاف اینست که برای تأیید این احتمال هیچ شاهی از عقل و نقل وجود ندارد، و اگر گفته شود: پس چرا فقهای شیعه آیه را حمل بر این معنی کرده و گفته اند: معنای آیه اینست که مشرکان عین نجاست هستند پس نباید داخل مسجد الحرام شوند؟ در جواب می گوییم: به نظر می رسد فقهای شیعه همان معنای اصطلاحی را که از «نجس» در ذهن خود داشته اند و در فقه مورد بحث آنان بوده است آیه مزبور را با آن تطبیق کرده اند در حالی که این معنای اصطلاحی دهها سال بعد از نزول آیه مزبور حادث شده است. توضیح معنای اصطلاحی که فقهاء درباره آن بحث می کنند اینست که آنان چند چیز از قبیل خون و مردار و غیر اینها را

عین نجاست می دانند به این معنی که اینها نجاست ذاتی دارند و پاک نمی شوند مگر با استحاله مثل این که مردار تبدیل به خاک شود و این معنای اصطلاحی فقط به جسم و ماده مربوط می شود و در حیطة امور غیر جسمانی راه ندارد زیرا فقهاء در بحث طهارت و نجاست از نجاست معنوی از قبیل نجاست اخلاقی یا رفتاری سخن نمی گویند و از طرفی معلوم است که در زبان عرب نجاست در مطلق پلیدی به معنای وسیع کلمه استعمال می شود که شامل نجاست مادی مانند نجاست خون و نیز شامل انواع نجاست معنوی از قبیل نجاست روحی و اخلاقی و رفتاری می گردد. از حسن بصری نقل می کنند که درباره مردی که با زنی زنا کرده و سپس او را به عقد خود درآورده بود گفت: «هُوَ أَنْجَسَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا»^(۱)

یعنی این مرد آن زن را نجس کرده بود پس خود او سزاوارتر بود که وی را به همسری بگیرد، این یک نوع نجاست معنوی و رفتاری است و در دعای استنجا وارد شده است:

«إِعْوِذُ بِاللَّهِ مِنَ الرَّجْسِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

من از رجس نجس شیطان رجیم به خدا پناه می برم.

معلوم است که نجاست شیطان نجاست مادی و جسمانی نیست بلکه نجاست رفتاری و عملی است یعنی همان تمرد از سجده کردن بر آدم و نیز اغواء کردن بندگان خدا که عمل شیطان است و هرگز مقصود این نیست خود شیطان عین نجاست است زیرا جنس او از آتش است و آتش ذاتاً نجس نیست. این نوع نجاست که در مورد آن مرد و زن زناکار و نیز در مورد شیطان مطرح شده و نجاست معنوی محسوب می شود مورد بحث فقهاء نیست بلکه فقط نجاست مادی و حسی مانند نجاست خون و ادرار و مردار و امثال اینهاست که فقهاء در باب طهارت و نجاست درباره آن بحث می کنند، بنابراین معنای اصطلاحی نجاست که مورد بحث فقهاء می باشد شاخه ای است از معنای کلی نجاست در زبان عرب پس باید گفت: معنای

(۱) اساس البلاغة زمخشری، ص ۴۴۷.

کَلِّی «نجس» اعم از معنای اصطلاحی آنست و شامل هر نوع پلیدی می شود چه پلیدی مادی و حسی و چه پلیدی عملی و یا اخلاقی و یا اعتقادی و هیچ دلیلی وجود ندارد که «نجس» در آیه به معنای پلیدی مادی و حسی باشد. به علاوه این که گفته اند: جمله «فَلَا يَقْرُبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» در دنباله آیه به معنای اینست که مشرکان چون نجس هستند نباید داخل مسجد الحرام شوند قابل قبول نیست زیرا وارد کردن عین نجاست در مسجد الحرام در صورتی که هتک حرمت مسجد نشود و به مسجد سرایت نکند اشکال شرعی ندارد بنابراین اگر «نجس» در آیه به معنای عین نجاست باشد با جمله «فَلَا يَقْرُبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» تناسب ندارد اگر چه قرب به مسجد به معنای دخول در مسجد تفسیر شود که البته این تفسیر هم در جای خود قابل قبول نیست زیرا مفسران گفته اند جمله «فَلَا يَقْرُبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» به معنای منع مشرکان از حج است و جمله «وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ» در دنباله آیه این معنی را تأیید می کند زیرا منع مشرکان از حج سبب می شود که آنان در ایام حج مال التجارة به منطقه نیاورند و در نتیجه، مسلمانان لطمه اقتصادی بخورند.

ناگفته نماند که چون ثابت نشد که «نجس» در آیه به معنای نجاست مادی و حسی باشد دیگر جا ندارد کسی بگوید: در جایی که مشرکان که خدا را قبول دارند به حکم «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» عین نجاست باشند به طریق اولی کمونیست ها که خدا را قبول ندارند نجس خواهند بود پس گورباچف کمونیست نجس است، این استدلال از پای بست ویران است چون زیربنای آن مشکوک بلکه باطل است.

ضمناً این که فقهاء خواسته اند کفار اهل کتاب را از مشرکان به حساب آورند و از این راه با آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» نجاست آنان را ثابت کنند قابل قبول نیست زیرا چنان که قبلاً گذشت قرآن اهل کتاب را در مقابل مشرکان ذکر می کند مثل «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ» (سورة البینة ۶) بنابراین نمی توان اهل کتاب را از مشرکان مذکور در آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» شمرد و این که در آیه ۳۱ سورة توبه «سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» درباره یهود و نصاری گفته شده مقصود شرک

در اطاعت است زیرا آنان دستورات علمای خود، اخبار و رهبان را که مخالف دستورات خدا بود اطاعت می کردند، (نورالثقلین ۲/۲۰۹). و این مثل اینست که در اخبار، انسان ریاکار مشرک خوانده شده است ولی این سبب نمی شود که «المُشْرِكُونَ» در آیه مورد بحث شامل ریاکار بشود و ریاکار نجس باشد. این بود بحث درباره احتمال اول و از این بحث روشن شد که با آیه «أَنَّما الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» نمی توان نجاست ذاتی هیچ نوعی از کفار را ثابت کرد.

احتمال دوم:

احتمال دوم این بود که آیه «أَنَّما الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» بخواهد بگوید: چون مشرکان از خوردن گوشت میتة و شراب و مانند اینها پرهیز نمی کنند نجاست عارضی دارند و بدین سبب نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند کنایه از این که نباید در مراسم حج شرکت کنند. این تفسیر برای آیه به دل نمی چسبد زیرا در این صورت بهتر بود خدا بگوید: چون مشرکان نجاست عارضی دارند باید هنگام حج بدن خود را تطهیر کنند و با بدن پاک در مراسم حج شرکت کنند نه این که اصلاً در مراسم حج شرکت نکنند.

احتمال سوم:

احتمال سوم این بود که آیه مزبور بخواهد بگوید: چون مشرکان جُنُب هستند و یک نوع نجاست معنوی عارضی دارند نباید در مراسم حج شرکت کنند. این احتمال نیز به دل نمی چسبد زیرا در این صورت بهتر بود خدا بگوید: چون مشرکان جُنُب هستند و یک نوع نجاست معنوی عارضی دارند باید اول غسل کنند و سپس در مراسم حج شرکت نمایند و غسل آنان مجزی است نه این که بگوید: اصلاً نباید در مراسم حج شرکت کنند.

احتمال چهارم:

احتمال چهارم این بود که آیه مزبور بخواهد بگوید: چون مشرکان اعتقاد به شرک دارند و عقیده آنان نجس است نباید در مراسم حج شرکت کنند. درباره این احتمال باید گفت: در این که اعتقاد شرک را بتوان نجاست یا نجس نامید تردید وجود دارد زیرا به نظر می‌رسد که از شئون مربوط به انسان چیزی را می‌توان پلید و نجس نامید که بتوان انسان را بر آن ملامت کرد و چیزی را می‌توان انسان را بر آن ملامت کرد که عمل اختیاری او باشد و اعتقاد، عمل اختیاری انسان نیست زیرا وقتی که مقدمات هر اعتقادی حاصل شد آن اعتقاد به طور قهری حاصل می‌شود و انسان را نمی‌توان بر چیزی که در اختیار او نیست ملامت کرد و نمی‌توان آن امر غیر اختیاری را نجس و پلید خواند گیرم آن اعتقاد، باطل باشد صرف باطل بودن چیزی سبب نمی‌شود که آن را نجس و پلید بخوانند، دو دو تا پنج تا، باطل است ولی نجس و پلید نیست. بنابراین، نفس اعتقاد شرک را که امری غیر اختیاری است نمی‌توان نجس و پلید خواند مگر این که از باب اطلاق سبب و اراده مسبب باشد چون اعتقاد شرک سبب می‌شود که انسان مشرک اعمال زشت و پلید انجام دهد مانند پرستش بت و شفاعت خواستن از بت و قربانی کردن برای بت و امثال اینها و در این صورت اطلاق نجس یا نجاست بر اعتقاد شرک یک نوع اطلاق مجازی خواهد بود زیرا اعمال مشرک نجس و پلید است نه اعتقاد او، و روی این مبنا احتمال چهارم به احتمال پنجم برمی‌گردد که شرحش خواهد آمد.

احتمال پنجم:

احتمال پنجم این بود که مقصود از نجاست مشرکان نجاست رفتاری و عملی آنان باشد.

این احتمال را می‌توان به طور معقولی توجیه و تفسیر کرد به این بیان که چون

حج یک سنت ابراهیمی است و ابراهیم پرچمدار توحید و قهرمان مبارزه با بت‌پرستی است نباید از این به بعد مشرکان دوش به دوش مسلمانان و مخلوط با آنان در مراسم حج شرکت کنند زیرا صحیح نیست آنان در مراسم حج که سنت ابراهیم بت‌شکن است شرکت کنند و به رسم دیرینه خود در تلبیه بگویند: «لَيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكٌ هُوَ لَكَ» یعنی خدایا تو شریکی نداری به جز آن شریکی که از تست، و بعضی از آنان حتی زنانشان لخت مادرزاد طواف کعبه کنند و قربانی‌های خود را برای بت‌ها بکشند و سایر کارهایی که مشرکان جزیره العرب در مراسم حج انجام می‌دادند، حضرت علی (ع) هنگامی که در سال نهم هجری مأمور شد سوره براءت را در اجتماع حجاج که مخلوطی از مسلمانان و مشرکان بودند بخواند این پیام را نیز از طرف رسول خدا (ص) به مشرکان ابلاغ کرد که بعد از امسال نباید مشرکان به حج بیایند و کسی عریان طواف کعبه کند (نورالثقلین ۱۸۲/۲) پیامی که حضرت علی (ع) ابلاغ کرد در حقیقت تفسیر بخشی از آیه مورد بحث است که می‌گوید: «فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ غَاْمِهِمْ هَذَا» یعنی بعد از امسال (سال نهم هجری) که مسلمانان و مشرکان مخلوط با هم مراسم حج را انجام می‌دهند در سال‌های بعد نباید مشرکان که همان رسوم جاهلیت را در حج انجام می‌دهند در مراسم آنان شرکت کنند چون در این زمان که اسلام حاکم بر منطقه است در محیط اسلامی روا نیست که کارهای شرک‌آلود و زشت و پلید در مراسم حج انجام شود. بنابراین آیه مورد بحث نمی‌خواهد مشرکان را تحقیر کند و بگوید: آنان عین نجاست هستند بلکه می‌خواهد اشاره به اعمال زشت و پلیدی بکند که در مراسم حج انجام می‌دادند، پس در حقیقت اعمال زشت مشرکان، پلید و نجس خوانده شده است نه این که شخصیت انسانی آنان مورد تعرض و تحقیر قرار گرفته باشد. طبق این بیان مقصود از مشرکان در این آیه همه مشرکانی هستند که رسوم جاهلیت را در حج انجام می‌دادند نه فقط مشرکانی که با رسول خدا (ص) پیمان بستند و سپس پیمان را شکستند.

به مقتضای این توضیح نجاست مشرکان به معنای نجاست عملی و رفتاری است یعنی چون مشرکان عریان طواف کعبه می‌کردند و قربانی‌ها را برای بت‌ها ذبح می‌نمودند و در لیبیک گفتن شعار شرک‌آلود می‌دادند و اینها کارهایی زشت و پلید است از این جهت اطلاق نجس بر مشرکان شده است. در عرف فارسی درباره کسی که مرتکب انواع گناه و فسق و فجور می‌شود می‌گویند: فلان کس آدم پلیدی است یعنی اعمال او زشت و پلید است نه این که بدن او عین پلیدی است، کلمه «پلید» در فارسی معادل «نجس» در عربی است و طبق این بیان ترجمه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» این می‌شود که مشرکان پلید هستند و در حقیقت، این آیه یک معنای ارزشی را بیان می‌کند و می‌گوید: کارهای مشرکان ضد ارزش است نه این که یک مطلب مادی را مطرح کند و صفتی را به نام نجاست برای جسم مشرکان ثابت کند و بگوید: جسم مشرکان عین نجاست است.

طرح معنای محدودتر:

تا اینجا بحث بر این مبنا بود که مقصود از مشرکان در آیه مزبور همه مشرکانی باشد که در حج رسوم جاهلیت را انجام می‌دادند ولی ممکن است کسی معنای محدودتری را ترجیح دهد و بگوید: مقصود از مشرکان در آیه یاد شده فقط مشرکانی است که با رسول خدا (ص) پیمان صلح بستند و سپس آن پیمان را شکستند نه همه مشرکان منطقه توضیح مطلب اینست که «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» در آیه ۲۸ از سوره توبه است و در اولین آیه سوره توبه اعلام براءت شده است از مشرکانی که پس از سال‌ها جنگ، با رسول خدا (ص) پیمان صلح بستند و سپس آن پیمان را شکستند و خون بی‌گناهان را ریختند و در آیه ۸ سوره توبه درباره این مشرکان پیمان شکن می‌گوید:

«كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وِلاَئَهُمْ»

چگونه می‌توان به عهد آنان احترام گذاشت در حالی که اگر

بر شما مسلط شوند رعایت عهد و پیمان نمی‌کنند؟

و در آیه ۱۰ می‌گوید:

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَاذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ»

این مشرکان درباره هیچ مؤمنی رعایت عهد و پیمان نمی‌کنند و آنان تجاوزکار هستند.

برائت خدا و رسول از این مشرکان پیمان‌شکن و متجاوز اعلام شده است نه از همه مشرکان و نه از مشرکانی که به عهد خود وفادار ماندند زیرا در آیه ۴ از سوره توبه می‌گوید:

«إِلَّا الَّذِينَ غَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدْيَنَ»

مشرکانی که پیمان نشکستند و بر ضد شما به دشمن خدا کمک نکردند از این برائت مستثنی هستند و باید شما عهد آنان را به پایان برسانید و آن را محترم بشمارید.

و نیز در آیه ۷ می‌گوید:

«فَأَسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ»

تا وقتی که مشرکان طرف پیمان با شما راست می‌آیند شما نیز با آنان راست بیایید.

بنابراین، مشرکانی که پیمان‌شکنی نکرده‌اند مشمول برائت نمی‌شوند. آن‌گاه در آیه مورد بحث طبق طرح مزبور اشاره به همین مشرکان پیمان‌شکن می‌کند و می‌گوید: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» یعنی این مشرکان معهود که شرح تجاوزات آنان گفته شد نجس و پلیدند یعنی رفتار و عمل آنان که همان پیمان‌شکنی و آدم‌کشی است نجس و پلیدشان کرده است، و در این فرض نیز نجاست مشرکان به معنای نجاست رفتاری و عملی است.

«پایان»

منابع و مدارک

- ۱- قرآن مجید
 - ۲- شرح لمعه
 - ۳- وسائل
 - ۴- جواهر
 - ۵- المهدّب
 - ۶- مختلف
 - ۷- حدائق
 - ۸- مرآت العقول
 - ۹- توضیح المسائل
 - ۱۰- فوائد رجالیه
 - ۱۱- قاموس اللّغه
 - ۱۲- لغت‌نامه
 - ۱۳- کتاب نهاییه
 - ۱۴- کتاب معتبر
 - ۱۵- بحار الانوار
 - ۱۶- قُرب الإسناد
 - ۱۷- فروع کافی
 - ۱۸- عُرُوة الوُثقی
 - ۱۹- مستمسک العروة
 - ۲۰- کتابچة روحانیّت
 - ۲۱- اقرب الموارد
 - ۲۲- المُنجد
- از شهید ثانی
 - از شیخ حرّ عاملی
 - از شیخ محمد حسن نجفی
 - از ابن برّاج
 - از علامه حلّی
 - از شیخ یوسف بحرینی
 - از علامه مجلسی
 - از امام خمینی
 - از بحر العلوم
 - از فیروزآبادی
 - از دهخدا
 - از ابن اثیر
 - از محقق حلّی
 - از علامه مجلسی
 - از جمیری
 - از کلینی
 - از سید محمد کاظم یزدی
 - از آیه‌الله حکیم
 - از جمعی از علماء
 - کتاب لغت
 - کتاب لغت

از محقق حلّی	۲۳- مختصر نافع
از جمعی از فقهاء	۲۴- الجوامع الفقهیّه
از شیخ طوسی	۲۵- کتاب تهذیب
از شیخ طوسی	۲۶- کتاب نهایه
از ابن ادريس حلّی	۲۷- کتاب سرائر
از کُلینی	۲۸- اصول کافی
از حاج آقا رضا همدانی	۲۹- مصباح الفقیه
از عبد علی حویزی	۳۰- نور الثقلین
از زمخشری	۳۱- اساس البلاغه
از امام خمینی	۳۲- صحیفه نور

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**